



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

عِبْرَاتُ الْأَوْلِيَاءِ  
فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

بِحَدِيثِ الْعَدِيدِ

قَالَتْ

الْأَمَامُ الْحُجَّةُ الْمُجَاهِدُ السَّيِّدُ سَخَاوِدُ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَائِمِيِّ

تَحْقِيقِي

عَلَامَةُ رِسَالَتِنَا أَوْلِيَاءِ الْبُرُوقِ وَرَدِّي

تَبَعِي

التَّوْبَةُ وَالْحُجَّةُ كَمَا أُسْفِرُ عَنْهَا فِي كِتَابِي

الجزء الثاني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

حامد حسین موسوی نیشابوری ہندی لکھنوی

ناشر چاپی:

موسسه المعارف الاسلامیہ

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانہ‌ای قائمہ اصفہان

## فهرست

۵	فهرست
۱۳	عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۲
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	پیشگفتار
۲۱	فخر الدین رازی از تعصب و لداد حدیث غدیر را صحیح ندانسته
۲۲	جواب مؤلف از کلمات مزیفه رازی
۲۲	اشاره
۲۴	حدیث غدیر از احادیث متواتره است
۲۶	ذکر نکردن اشخاصی حدیث غدیر را دلیل وهن آن نیست
۲۷	عدم نقل بخاری و مسلم حدیث غدیر را دلیل عدم صحت آن نیست
۲۷	قاعده تقدم مثبت بر نافی از قواعد مسلمه است
۲۷	اشاره
۲۸	شواهد تقديم مثبت بر نافی
۳۹	احادیث صحیحه منحصر در صحیحین نیست
۴۱	صحیح بخاری و مسلم جامع تمام احادیث صحیحه نیستند
۴۷	نبودن حدیثی در صحیحین قاذح آن نیست
۵۲	اعتراف ام المؤمنین باحداث اموری بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
۵۲	اگر حدیث غدیر در صحیحین هم بود متعصبان باز هم قبول نمی کردند
۵۳	اهل سنت حدیث مهاجرت فاطمه علیها السلام و غضبش را قدح می کنند با اینکه در صحیحین مذکور است
۵۴	حدیث بخاری در استمرار غضب فاطمه علیها السلام تا روز وفات
۵۷	اهل سنت حدیث تأخر بیعت علی علیه السلام را نیز با اینکه
۵۷	اشاره
۶۲	قدح حدیث تأخر بیعت علی علیه السلام از جهت سند مقدوح است
۶۷	حدیث تأخر بیعت را زهری از عروه از عائشه نقل کرده

- ۶۸ ..... اسناد حدیث تأخر بیعت بآبی سعید غیر سدید است
- ۷۵ ..... اهل سنت بصحت جمیع احادیث صحیحین معتقد نیستند
- ۷۵ ..... اشاره
- ۷۶ ..... مولوی حیدر علی حدیث بخاری را در فدک موضوع دانسته
- ۷۸ ..... مولوی حیدر علی حدیث قرطاس را در صحیحین موضوع دانسته
- ۸۱ ..... مولوی حیدر علی در منتهی الکلام احادیث بخاری را واجب القبول ندانسته
- ۸۴ ..... قدح مولوی حیدر علی در منتهی الکلام در تقدم صحیحین بر کتب دیگر
- ۸۵ ..... جمعی از اکابر اهل سنت صحیحین را از اعتماد کلی ساقط کرده اند
- ۸۵ ..... اشاره
- ۸۵ ..... ترجمه عبد القادر حنفی که از قادحین صحیحین است
- ۸۵ ..... اشاره
- ۸۶ ..... قدح عبد القادر حنفی در صحیح بخاری و مسلم
- ۹۴ ..... ملا علی قاری از محققین اهل سنت نیز در صحیحین قدح کرده
- ۹۷ ..... ترجمه ادفوی شافعی که از قادحین صحیحین است
- ۹۷ ..... اشاره
- ۱۰۱ ..... قدح ادفوی شافعی در صحیحین
- ۱۰۸ ..... ابو زرعہ رازی نیز صحیح مسلم را مذمت کرده
- ۱۰۸ ..... اشاره
- ۱۱۰ ..... ابو زرعہ و فضائل او در کتب تراجم اهل سنت
- ۱۳۶ ..... ترجمه ابو زرعہ قادح مسلم در تهذیب التهذیب
- ۱۴۲ ..... ترجمه ابو زرعہ رازی در عبر ذہبی
- ۱۴۳ ..... ترجمه ابو زرعہ رازی در کاشف ذہبی
- ۱۴۳ ..... ترجمه ابو زرعہ در کتاب مرآة الجنان
- ۱۴۵ ..... ترجمه ابو زرعہ در کتاب انساب سماعانی
- ۱۴۷ ..... ترجمه ابو زرعہ در طبقات الحفاظ سیوطی
- ۱۴۸ ..... ترجمه عبد الغنی المقدسی الحنبلی در عبر یافعی

- ۱۴۹ ..... ترجمه عبد الغنی الحافظ المقدسیمآت الجنانیافی
- ۱۴۹ ..... ترجمه ابو زرعه در کتاب الکمال تألیف مقدسی حنبلی
- ۱۵۳ ..... فضیلت ابو زرعه در تهذیب الاسماء نووی
- ۱۵۴ ..... فضیلت ابی زرعه رازی در تاریخ بغداد
- ۱۵۵ ..... ابو زرعه باعتراف شاهصاحب رئیس محدثین است
- ۱۵۶ ..... ابو زرعه رازی از مسلم بن حجاج نفی عقل کرده
- ۱۵۶ ..... ابو زرعه بخاری را نیز قدح کرده
- ۱۵۸ ..... ابو زرعه رازی و ابو حاتم رازی بخاری را ترک نموده اند
- ۱۵۸ ..... قدح ابو زرعه و ابو حاتم در بخاری را حافظ ذهبی در مغنیآوردده
- ۱۵۹ ..... قدح بخاری از طرف ابی زرعه و ابی حاتم در طبقات سبکینقل شده
- ۱۶۱ ..... مناوی شافعی نیز قدح بخاری را از ابی زرعه و ابی حاتم در فیض القدیروآورده
- ۱۶۲ ..... محمد بن یحیی ذهلی نیز از قادحین بخاری است
- ۱۶۲ ..... ذهلی نیز بخاری را قدح کرده
- ۱۶۳ ..... عبد الرحمن بن ابی حاتم نیز بخاری را مقدوح دانسته
- ۱۶۳ ..... اشاره
- ۱۶۳ ..... ترجمه عبد الرحمن بن ابی حاتم
- ۱۶۷ ..... مراتب جرح و تعدیل نزد ابن ابی حاتم
- ۱۶۷ ..... ابن ابی حاتم قصری در بهشت برای دوستش خرید
- ۱۶۸ ..... ترجمه ابن ابی حاتم در فوات الوفیات
- ۱۶۹ ..... ترجمه ابن ابی حاتم در عبرذهبی
- ۱۷۰ ..... قدح ذهلی در بخاری از غیر ابن ابی حاتم نیز نقل شده
- ۱۷۰ ..... اشاره
- ۱۷۱ ..... ذهلی مردم را از رفتن نزد بخاری نهی میکرد
- ۱۷۱ ..... ذهلی بخاری را از جهمیبه بدتر میدانست
- ۱۷۲ ..... اهل سنت جهمیبه را کافر می دانند
- ۱۷۴ ..... ترجمه ذهلی قادح بخاری

- ۱۷۵ ----- ترجمه ذهلی در تاریخ بغداد
- ۱۸۱ ----- ترجمه ذهلی در تذهیب ذهبی
- ۱۸۵ ----- ترجمه ذهلی در سیر النبلاء
- ۱۹۳ ----- ترجمه ذهلی در عبر و کاشف ذهبی
- ۱۹۴ ----- ترجمه ذهلی در انساب سمعانی
- ۱۹۴ ----- ترجمه ذهلی در تراجم الحفاظ بدخشانی
- ۱۹۵ ----- ترجمه ذهلی در مرآة الجنان یافعی
- ۱۹۵ ----- ترجمه ذهلی از سیوطی
- ۱۹۶ ----- حافظ ابو بکر اعین نیز بخاری را قدح کرده
- ۱۹۷ ----- بخاری از جهت مسئله لفظ نزد ابن حنبل نیز مقدوح است
- ۱۹۷ ----- اشاره
- ۲۰۳ ----- تشنیع ابن حنبل بر قائلین بخلق قرآن
- ۲۰۵ ----- ابن حنبل کرابیسی را نیز بجهت مسئله لفظ کافر دانسته
- ۲۰۹ ----- ابن الطبری نیز قائل بخلق قرآن را کافر دانسته
- ۲۱۰ ----- ذهبی در سیر النبلاء کلام ابن حنبل را در قدح کرابیسی تاویل کرده
- ۲۱۱ ----- تاویل کلام ابن حنبل در قدح کرابیسی صحیح نیست
- ۲۱۴ ----- تاویل ذهبی در کلام کرابیسی بی فائده است
- ۲۱۸ ----- قیام ذهلی بر بخاری ناشی از شدت تمسک به سنت است
- ۲۲۱ ----- مولوی عبد العلی صحیحین را دارای اخبار متناقضه دانسته
- ۲۲۱ ----- اشاره
- ۲۲۲ ----- ثبوت جمیع احادیث صحیح بخاری و مسلم از پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم نیست
- ۲۲۳ ----- بسیاری از احادیث صحیحین منقول از قدریه است
- ۲۲۳ ----- مولوی عبد العلی مورد تعظیم اهل سنت است
- ۲۲۵ ----- ابن جوزی بعض احادیث بخاری را موضوع دانسته
- ۲۲۵ ----- اشاره
- ۲۲۷ ----- ترجمه ابن جوزی در وفیات الأعیان



- ۲۲۸ ..... ترجمه ابن جوزی در عبر فی خبر من غیر
- ۲۲۸ ..... ترجمه ابن جوزی در طبقات الحفاظ
- ۲۲۹ ..... اکابر اهل سنت بقول ابن جوزی تمسک کرده اند
- ۲۳۵ ..... ابن حزم اندلسی نیز در بخاری قدح کرده
- ۲۳۵ ..... اشاره
- ۲۳۶ ..... ترجمه ابن حزم در عبر فی خبر من غیر
- ۲۳۷ ..... ترجمه ابن حزم در حاشیه شرح الفیه عراقی
- ۲۳۷ ..... ترجمه ابن حزم در طبقات الحفاظ سیوطی
- ۲۳۸ ..... عظمت ابن حزم نزد محیی الدین بن العربی
- ۲۳۹ ..... ابن حزم قادح بخاری از اعلام اهل سنت است
- ۲۴۰ ..... بسیاری از احادیث صحیحین مقدوح است
- ۲۴۱ ..... مغلطائی در بعضی از احادیث بخاری قدح کرده
- ۲۴۱ ..... اشاره
- ۲۴۲ ..... ترجمه مغلطائی در طبقات الحفاظ
- ۲۴۲ ..... ترجمه مغلطائی در حسن المحاضره
- ۲۴۳ ..... ترجمه مغلطائی در شرح مواهب و طبقات حنفیه
- ۲۴۴ ..... علامه اسماعیلی نیز در بعض احادیث بخاری قدح کرده
- ۲۴۴ ..... اشاره
- ۲۴۵ ..... ترجمه اسماعیلی در انساب سمعانی
- ۲۴۸ ..... ترجمه اسماعیلی در مرآه الجنان
- ۲۴۸ ..... ترجمه اسماعیلی در عبر فی خبر من غیر
- ۲۴۹ ..... برخی از روایات مطعونه در بخاری
- ۲۴۹ ..... حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن است
- ۲۴۹ ..... اشاره
- ۲۵۰ ..... قدح ابن بطال در بخاری بنقل بدر الدین زرکشی
- ۲۵۰ ..... ترجمه زرکشی در مفتاح کنز الدرایه

- ۲۵۱ ..... ترجمه بدر الدین زرکشی در بستان المحدثین
- ۲۵۲ ..... حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است
- ۲۵۲ ..... اشاره
- ۲۵۴ ..... طعن اکابر در حدیث بخاری بنقل ابن حجر در فتح الباری
- ۲۵۵ ..... غزالی نیز در کتاب منخول حدیث بخاری را تکذیب کرده
- ۲۵۷ ..... حدیثی دیگر از بخاری که نزد اکابر مقدوح است
- ۲۵۷ ..... اشاره
- ۲۵۸ ..... عینی حنفی در عمده القاری نسبت بزیادت اسباط قدح کرده
- ۲۶۰ ..... ترجمه عینی حنفی در بیعه الوعاه سیوطی
- ۲۶۰ ..... ترجمه شرح عینی در کشف الظنون
- ۲۶۲ ..... ابن حجر نیز در تهذیب بمنکر بودن روایت اسباط اعتراف کرده
- ۲۶۳ ..... حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است
- ۲۶۳ ..... اشاره
- ۲۶۴ ..... تفتازانی در بخاری اثبات روایه مکذوبه نموده
- ۲۶۵ ..... ترجمه تفتازانی در بغیه الوعاه
- ۲۶۵ ..... ترجمه تفتازانی در کتائب اعلام الاخیار
- ۲۶۶ ..... ترجمه تفتازانی در اسانید مغربی
- ۲۶۹ ..... حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است
- ۲۶۹ ..... اشاره
- ۲۶۹ ..... ابن عبد البر بطلان حدیث مذکور را ثابت کرده
- ۲۷۱ ..... ترجمه ابن عبد البر در سیر النبلاء
- ۲۷۸ ..... حدیثی دیگر از بخاری و مسلم که مورد طعن اکابر است
- ۲۷۸ ..... اشاره
- ۲۸۰ ..... نووی شافعی طعن اکابر را بر حدیث مذکور نقل کرده
- ۲۸۲ ..... ترجمه نووی شافعی در عبر ذهبی
- ۲۸۳ ..... ترجمه نووی شافعی در طبقات اسنوی

- ۲۸۵ ..... ترجمه نووی در مرآة الجنان
- ۲۸۹ ..... ترجمه نووی در طبقات اسدی شافعی
- ۲۹۲ ..... ترجمه نووی در نجوم زاهره تألیف اتابکی
- ۲۹۲ ..... علامه کرمانی نیز روایت شریک را منکر شمرده
- ۲۹۳ ..... علامه کرمانی شارح بخاری و از اعلام اهل سنت است
- ۲۹۳ ..... ترجمه کرمانی در بغیة الوعاه سیوطی
- ۲۹۴ ..... ترجمه کرمانی در مفتاح کنز درایه
- ۲۹۵ ..... ترجمه کرمانی در بستان المحدثین شاهصاحب
- ۲۹۶ ..... ابن قیم نیز حدیث مذکور را قدح کرده
- ۲۹۷ ..... حدیث زنا و رجم قرده در صحیح بخاری
- ۲۹۷ ..... اشاره
- ۲۹۸ ..... حمیدی در جمع بین الصحیحین حدیث مذکور را مقحم در بخاری دانسته
- ۲۹۸ ..... ابن حجر کلام حمیدی را مردود دانسته
- ۲۹۹ ..... سه حدیث دیگر در بخاری که اکابر آنها را قدح کرده اند
- ۲۹۹ ..... اشاره
- ۳۰۱ ..... عسقلانی از دفاع در قدح احادیث مذکوره اظهار عجز کرده
- ۳۰۵ ..... حدیث دیگر در صحیح بخاری که محققین در آن قدح کرده اند
- ۳۰۵ ..... اشاره
- ۳۰۶ ..... مسروق با اینکه أم رومان را ملاقات نکرده از او نقل حدیث کرده
- ۳۰۷ ..... ترجمه أم رومان
- ۳۱۰ ..... ترجمه أم رومان درالروض الانف
- ۳۱۱ ..... جواب ابن سید الناس از اشکال حدیث مسروق
- ۳۱۲ ..... جواب عسقلانی از اشکال حدیث مسروق از أم رومان
- ۳۱۴ ..... ترجمه علائی خلیل کیکلدی درطبقاتابن شهیه اسدی
- ۳۱۶ ..... حافظ ابو علی ابن السکن قبل از خطیب حدیث مسروق را تخطئه کرده
- ۳۲۳ ..... أم رومان در زمان پیغمبرصلی الله علیه و آلهمرده است

- ۳۲۶ ..... حدیث دیگر در صحیحین که مورد طعن اکابر است
- ۳۲۶ ..... اشاره
- ۳۲۸ ..... سهیلی در تحریم متعه در یوم خیبر اشکال کرده
- ۳۲۹ ..... ابن قیم نیز تحریم متعه را در روز خیبر نفی کرده
- ۳۳۳ ..... بدر الدین حنفی نیز تحریم متعه را در خیبر غلط دانسته
- ۳۳۳ ..... قسطلانی نیز طعن اکابر را در حدیث مذکور نقل کرده
- ۳۳۴ ..... عسقلانی نیز اشکال اکابر را در حدیث مذکور یاد کرده
- ۳۳۷ ..... شاه صاحب نیز در تحفه اشکال مذکور را از بعضی محققین نقل کرده
- ۳۴۰ ..... حافظ غلام محمد نیز در ترجمه تحفه اشکال مذکور را یاد کرده
- ۳۴۲ ..... والد شاهصاحب نیز اشکال مذکور را در حدیث نقل کرده
- ۳۴۷ ..... فخر رازی نیز بعضی احادیث صحیحین را مردود دانسته
- ۳۴۷ ..... اشاره
- ۳۵۰ ..... تناقض گویی فخر رازی درباره بخاری و مسلم
- ۳۵۱ ..... غرض قادحین در حدیث غدیر حمایت از باطل است
- ۳۵۳ ..... نبودن حدیث غدیر در صحیح بخاری و مسلم دلیل عدم تواتر آن نیست
- ۳۵۶ ..... درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۲ / تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی؛  
تحقیق و ترجمه: غلام رضا مولانا البروجردی

مشخصات نشر: قم: موسسه المعارف الاسلامیه، (۱۴۰۴) ق.

مشخصات ظاهری: ج ۲۳.

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب (التحفه الاثنی عشریه) اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی.

موضوع: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. . التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر موضوع

احادیث خاص (ثقلین) - امامت - احادیث

دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. التحفه الاثنی عشریه - نقد و تفسیر

شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. - اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث

فروست: موسسه المعارف الاسلامیه؛ ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۸۶۸۱۹

ص: ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ أَكْرَمِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، سَيِّمًا وَصِيهًا وَخَلِيفَتَهُ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ، أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمَحْجَلِينَ.

بر هر متتبع منصف پوشیده نیست که حدیث شریف غدیر، چنانکه در جزء نخستین این کتاب منیف «عبقات الانوار» ثابت شد. از احادیث صحیحه متواتره است، و از یکصد و ده نفر صحابی، و هشتاد و چهار تن تابعی نقل شده، و اکثر محدثین و مفسرین و متکلمین و مورخین از فریقین آن را در مؤلفات خود آورده اند، و حتی جمعی از اکابر محققین در پیرامون این حدیث کتابهای جداگانه در مجلدات متعدده تألیف نموده اند، و بسیاری از اعظام و حفاظ اهل سنت بصحت و کثرت طرق، بلکه بتواتر لفظی و یا معنوی آن اعتراف نموده اند، چنانکه مؤلف عظیم الشأن مرحوم میر حامد حسین قدس سره در «عبقات الانوار» و مرحوم علامه امین طاب ثراه در «الغدیر» گفتار قریب به چهار صد نفر از آنها را بطور مبسوط یاد کرده اند، که برای نمونه بذکر چند تن از آنان قناعت می شود:

۱- محمد بن ادريس الشافعي متوفای (۲۰۴) بنقل ابن اثیر در «نهایه» ج ۴ ص ۱۴۶.

۲- احمد بن حنبل متوفای (۲۴۱) در «مسند» ج ۱ ص ۱۵۲، ۳۳۱، ج ۴ ص ۲۸۱.

۳- ابن ماجه القزوينی متوفای (۲۷۳) در «سنن» ج ۱ ص ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۴- ابو عیسی ترمذی متوفای (۲۷۹) در «صحیح» ج ۲ ص ۲۹۸.

۵- عبد الله بن احمد بن حنبل متوفای (۲۹۰) بنقل حاکم در «المستدرک» ج ۳ ص ۱۰۹.

۶- حافظ نسائی متوفای (۳۰۳) در «خصائص» ص ۱۸، ۱۶، ۱۵، ۷- ابن جریر طبری متوفای (۳۱۰) در «تفسیر» ج ۳ ص ۴۲۷، و او کتابی جداگانه در غدیر تألیف نموده و آن را از هفتاد و پنج طریق روایت کرده.

۸- حافظ بغوی متوفای (۳۱۷) در «مصاییح» ج ۲ ص ۱۹۹.

۹- ابو بشر دولابی متوفای (۳۲۰) در «الکنی و الاسماء» ج ۲ ص ۶۱.

۱۰- حافظ طحاوی حنفی متوفای (۳۲۱) در «مشکل الآثار» ج ۲ ص ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۰۸.

۱۱- حافظ ابن ابی حاتم متوفای (۳۲۷) بنقل سیوطی در «الدر المنثور» ج ۲ ص ۲۹۷.

۱۲- ابن عبد ربه قرطبی متوفای (۳۲۸) در «عقد الفرید» ج ۲ ص ۲۷۵

- ۱۳- حافظ ابن عقده متوفای (۳۳۳) کتابی مستقل بنام «الولایه» در طرق غدیر تألیف نموده، و حدیث نامبرده را از یکصد و پنج طریق روایت کرده.
- ۱۴- ابو بکر جعابی متوفای (۳۵۵) کتابی بنام «نخب المناقب» تألیف کرده و در آن کتاب حدیث غدیر را از یکصد و بیست و پنج طریق روایت کرده.
- ۱۵- حافظ دارقطنی بغدادی متوفای (۳۸۵) بنقل گنجی شافعی در «کفایه» ص ۱۵ طرق حدیث غدیر را در یک مجلد گرد آورده.
- ۱۶- حافظ ابن زولاق مصری متوفای (۳۸۷) بنقل مقریزی در «خطط» ج ۲ ص ۲۲۲.
- ۱۷- حافظ ابن بطه حنبلی متوفای (۳۸۷) در «الابانه».
- ۱۸- قاضی ابو بکر باقلانی متوفای (۴۰۳) در «التمهید» ص ۱۷۱.
- ۱۹- حافظ ابو سعید خرکوشی متوفای (۴۰۷) در «شرف المصطفی» ۲۰- حافظ ابن مردویه متوفای (۴۱۰) بنقل سیوطی در «الدر المنثور» ج ۲ ص ۲۵۹.
- ۲۱- ابو علی مسکویه متوفای (۴۲۱) در «ندیم الفرید».
- ۲۲- ابو اسحاق ثعلبی متوفای (۴۲۷) در «الکشف و البیان».
- ۲۳- ابو منصور ثعالبی متوفای (۴۲۹) در «ثمار القلوب» ص ۵۱۱.
- ۲۴- حافظ ابو سعید سجستانی متوفای (۴۴۷) در «الدرایه فی حدیث الولایه».
- ۲۵- حافظ بیهقی متوفای (۴۵۸) بنقل خوارزمی در «مناقب» ص ۷۵، ۹۳- حافظ ابن عبد البر متوفای (۴۶۳) در «الاستیعاب» ج ۲ ص ۴۷۳.

۲۷- حافظ خطیب بغدادی متوفای (۴۶۳) در «تاریخ بغداد» ج ۸ ص ۲۹۰ و ج ۷ ص ۲۷۷ ۲۸- مفسر کبیر واحدی نیشابوری متوفای (۴۶۸) در «تفسیر» ج ۶ ص ۱۹۴ ۲۹- حافظ سجزی متوفای (۴۷۷) کتابی مستقل در حدیث غدیر تدوین کرده ۳۰- ابن المغازلی شافعی متوفای (۴۸۳) در «مناقب» ص ۲۶ ۳۱- حجه الاسلام غزالی متوفای (۵۰۵) در «سرّ العالمین» ص ۹ ۳۲- حافظ سمعانی متوفای (۵۶۲) در فضائل الصحابه.

۳۳- ابن عساکر متوفای (۵۷۱) بنقل متقی هندی در «کنز العمال» ج ۶ ص ۸۳ ۳۴- حافظ ابن الجوزی الحنبلی متوفای (۵۹۷) در «المناقب» ۳۵- سبط ابن الجوزی متوفای (۶۵۴) در «تذکره» ص ۱۸ ۳۶- ابن ابی الحدید معتزلی متوفای (۶۵۵) در «شرح نهج البلاغه» ج ۲ ص ۱۴۸، ۴۴۹.

۳۷- حافظ گنجی شافعی متوفای (۶۵۸) در «کفایه الطالب» ص ۱۵ ۳۸- حافظ ذهبی شافعی متوفای (۷۴۸) کتابی مستقل بنام «طریق حدیث الولایه» دارد ۳۹- حافظ ابن کثیر دمشقی شافعی متوفای (۷۷۴) در «تاریخ» ج ۵ ص ۲۰۹ ۴۰- حافظ نور الدین هیثمی متوفای (۸۰۷) در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۰۴، ۱۰۹



۴۱- شمس الدین جزری شافعی متوفای (۸۳۳) در «اسنی المطالب» که در تواتر غدیر است ۴۲- حافظ ابن حجر عسقلانی متوفای (۸۵۲) در «تهذیب التهذیب» ج ۷ ص ۳۳۷ و ۳۳۹-۴۳- أبو الخیر فضل بن روزبهان متوفای بعد (۹۰۹) در «ابطال الباطل» ۴۴- حافظ سیوطی متوفای (۹۱۱) در «الدر المنثور» ج ۲ ص ۲۵۹ و «تاریخ الخلفاء» ص ۱۱۴ ۴۵- حافظ قسطلانی متوفای (۹۲۳) در «المواهب اللدنیه» ج ۷ ص ۱۳ ۴۶- حافظ ابن حجر هیثمی مکی متوفای (۹۷۴) در «الصواعق» ص ۲۵ ۴۷- نور الدین هروی قاری حنفی متوفای (۱۰۱۴) در «المرقاه» ج ۵ ص ۵۶۸ ۴۸- مناوی شافعی (۱۰۳۱) در «فیض القدیر» ج ۶ ص ۲۱۸ ۴۹- نور الدین حلبی شافعی متوفای (۱۰۴۴) در «السیره الحلبيه» ج ۳ ص ۳۰۱، ۳۰۲- ۵۰- ابن باکثیر مکی شافعی متوفای (۱۰۴۷) در «وسيله المال» ۵۱- عبد الحق دهلوی متوفای (۱۰۵۲) در «شرح المشکاه» ۵۲- شیخ محمود بن محمد شیخانی قادری مدنی متوفای (در «الصراط السوی» ۵۳- سید محمد بزرنجی شافعی متوفای (۱۱۰۳) در «النواقض» ۵۴- ضیاء الدین مقبلی متوفای (۱۱۰۸) در «الابحاث المسدده» ۵۵- ابن حمزه حرّانی حنفی متوفای (۱۱۲۰) در «البيان و التعریف» ج ۲ ۱۳۶-۲۳۰

ص: ۵

۵۶- أبو عبد الله زرقانی مالکی متوفای (۱۱۲۲) در «شرح المواهب» ص ۱۳ ۵۷- میرزا محمد بدخشی متوفای (در «نزل الابرار» ص ۲۰ و «مفتاح النجا» ۵۸- مفتی شام عمادی حنفی متوفای (۱۱۷۱) در «الصلوه الفاخره» ص ۴۹ ۵۹- صبان شافعی متوفای (۱۲۰۶) در «اسعاف الراغبین» در حاشیة «نور الابصار» ۶۰- سید محمود آلوسی بغدادی متوفای (۱۲۷۰) در «روح المعانی» ج ۲ ص ۲۴۹ ۶۱- شیخ محمد حوت بیروتی شافعی متوفای (۱۲۷۶) در «اسنی المطالب» ۲۲۸ ۶۲- مولوی ولی الله لکهنوی متوفای (در «مرآة المؤمنین» ۶۳- مولوی حیدر علی فیض آبادی متوفای (در «منتهی الکلام» ۶۴- شیخ سلیمان قندوزی حنفی متوفای (۱۲۹۳) در «ینایع الموده» ۶۵- شبلنجی سید مؤمن متوفای (در «نور الابصار» ۶۶- سید عبد الحمید آلوسی بغدادی شافعی متوفای (۱۳۲۴) در «نثر اللالی» ص ۷۰ و جمعی دیگر از بزرگان اهل سنت که خواستاران تفصیل بیشتر باید به کتاب شریف «الغدیر» جزء اول و دوم مراجعه کنند.

و لیکن تعجب است که حدیثی که در طول چهارده قرن از مشهورترین احادیث بوده و مورد تأیید اعظم و حفاظ هر عصر قرار گرفته، هنوز هم

ص: ۶

تعصب و بی انصافی باعث شود که جمعی از اشعه ولایت دور، و از درک حقیقت و فضیلت مهجور، گرد و غبار عناد را برانگیزانند، تا بلکه فضاء معنویت را تیره و تار، و بالتالی مرد مرا از استضاءه انوار ولایت محروم سازند.

و لذا جفا پیشه ای از ریشه منکر صحت حدیث غدیر می شود، استناداً بر اینکه امیر المؤمنین علیه السلام در این سفر با پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده بلکه به یمن مسافرت کرده، چنانکه طحاوی در مشکل الآثار ج ۲ ص ۳۰۸ پس از حکایت آن از بعضی از این دلیل علیل جواب گفته.

و یکی دیگر اگر چه اصل حدیث را انکار نمی کند و لیکن صدر حدیث را منکر می شود، چنانکه تفتازانی در «المقاصد» ص ۲۹۰ گفته، و جمعی کاسه لیس نیز از او تقلید کردند.

سومی چون ابن تیمیه در «منهاج السنه» ذیل حدیث را بضعف سند نسبت می دهد، و گاهی هم می گوید: از طریق راویان مورد اعتماد این حدیث نقل نشده، و گاهی دیگر بی شرمانه می گوید: علماء ما این حدیث را روایت نکرده اند، و یک بار دیگر بی پروا می گوید: غیر از احمد بن حنبل این حدیث را کسی روایت نکرده.

یکی دیگر چون حسام الدین سهارنپوری در کتاب «مرافض الروافض» ناآگاهانه، یا خود بنا آگاهی زده گوید: حدیث غدیر را در صحاح نقل نکرده اند، با اینکه ترمذی و ابن ماجه چنانکه اشاره شد آن را ذکر نموده اند.

و عجب تر از همه گفتار قاضی عضد ایجی در «المواقف» و تفتازانی در «شرح المقاصد» است که گفته اند: که چون حدیث غدیر را مسلم و بخاری در صحیحین نقل نکرده اند پس مورد اعتماد نیست.

با اینکه هر کس که صحیحین را با دقت بررسی کنار آگاه می شود که

صحیحین جامع جمیع احادیث صحاح نمی باشند، و بهمین جهت در تدارک و جبران احادیث صحاحی که در آن دو کتاب نیست کتابها نوشته شده، مانند «المستدرک» تألیف حاکم نیشابوری متوفای (۴۰۵)، و «توضیح المدرک فی تصحیح المستدرک» تألیف سیوطی متوفای (۹۱۱) و «المستدرک» تألیف حافظ الهروی المالکی متوفای (۴۳۴) و «صحیح ابن حبان» تألیف حافظ ابی حاتم بستی متوفای (۳۵۴).

مؤلف عظیم الشأن «عقبات الانوار» در این جزء دوم (بحسب تجزئه ما) ثابت کرده که احادیث صحیحه محصور در صحیحین نیست، و بخاری و مسلم نیز چنین ادعائی نکرده اند، و باضافه تمام احادیث صحیحین نیز محکوم بصحت نیست، بلکه احادیث بسیاری نیز در آنها ثبت است که مورد قدح و طعن اکابر و محققین است، و باضافه احادیث متناقضه در صحیحین موجود است، و لذا بعضی از اعظم آن دو کتاب را از اعتبار بکلی ساقط نموده اند، و قاعده تقدم مثبت بر نافی که از قواعد مسلمه عقليه است و مورد استناد بزرگان اهل سنت و جماعت است، و شواهد علمی و تاریخی بر آن قائم است، حکم می کند که نبودن حدیثی در صحیحین دلیل نفی واقعی آن نیست، مضافاً بر اینکه اگر فرضاً هم حدیث غدیر در صحیحین وجود داشت معاندین از راه دیگر آن را نمی پذیرفتند، چنانکه حدیث غضب صدیقه طاهره علیها السلام بر آنها، و حدیث تأخر بیعت امیر المؤمنین علیه السلام، و حدیث غضب فدک، و حدیث قرطاس، و مانند آنها را از عناد و تعصب قبول نکردند، با اینکه احادیث نامبرده در صحیحین موجودند.

اعاذنا الله من التعصب و اللداد، و وفقنا لاتباع الحق و السداد - غلامرضا مولانا بن علی اکبر بروجردی نزیل قم - ۱۲ شعبان ۱۴۰۴

## فخر الدین رازی از تعصب و لداد حدیث غدیر را صحیح ندانسته

و از طرائف امور آنست که ابو عبد الله محمد بن عمر، المعروف بابن الخطیب الملقب بفخر الدین الرازی الشافعی، با آن همه جلالت شأن، و سمو منزلت، و عظمت قدر، و مرجعیت، و تصدیر، و تبحر، و تمهر، بتنبیه و تذکیر جناب سید مرتضی طاب ثراه از خواب غفلت بیدار، و از سکر عصیبت هشیار نشده، گرد تتبع و تفحص طرق این حدیث شریف بوق گردانی کتب حدیث، که سرمایۀ سعادت اهل دین است نگردیده، بمحض تعصب مذموم، و تصلب شوم و عناد صراح، و لداد بواح، که موجب سخریۀ خواص و عوام، و باعث کمال صغار و احتقار، نزد صغار و کبار است، بر سر انکار تواتر این حدیث رسیده، و انکار تواتر در چه جسارت است، نقاب حیا از رخ برگرفته، خود را از نفی صحت و قدح آن هم باز نداشته گسسته مهار، خلیع العذار، بوادی پر خار جرح و انکار شتافته، چنانکه در (نهایه العقول) که بحقیقت نهایه الغفول است بسبب غایت غفلت و ذهول، در جواب حدیث می سراید:

ص: ۱

لا نسلم صحه الحديث، اما دعواهم العلم الضرورى بصحته فهى مكابره، لانا نعلم انه ليس العلم بصحته كالعلم بوجود محمد عليه السلام، و غزواته مع الكفار و فتح مكه، و غير ذلك من المتواترات، بل العلم بصحه الاحاديث الوارده فى فضائل الصحابه أقوى من العلم بصحه هذا الحديث، مع أنهم يقدحون فيها، و إذا كان كذلك، فكيف يمكنهم القطع بصحه هذا الحديث؟ و أيضا فلان كثيرا من أصحاب الحديث لم ينقلوا هذا الحديث كالبخارى، و مسلم، و الواقدى، و ابن أبى اسحاق.

بل الجاحظ، و أبو داود السجستاني، و أبو حاتم الرازى، و غيره من أئمه الحديث قدحوا فيه، و استدلوا على فساده

بقوله عليه السلام: (قريش و الانصار، و جهينه، و مزينه، و أسلم، و غفار موالى دون الناس كلهم ليس لهم موالى دون الله و رسوله).

و الثانى و هو أن الشيعة يزعمون أنه عليه السلام انما قال هذا الكلام بغدير خم فى منصرفه من الحج، و لم يكن على مع النبى فى ذلك الوقت، فانه كان باليمن انتهى.

### جواب مؤلف از كلمات مزيفه رازى

#### اشاره

از اين عبارت ظاهر است كه فخر رازى بمزيد سقيفه سازى و گاو تازى، حصول علم را بصحت حديث غدیر مکابره می داند، و آن را از درجه متواترات ساقط، و از پایه معلومات هابط می گرداند، و بر آن هم اکتفا نکرده، علم را بصحت احادیث در فضائل صحابه اقوی از علم بصحت این حدیث می داند

ص: ۲

و نیز بادعای عدم نقل بسیاری از اصحاب حدیث، این حدیث را قدح در آن می‌خواهد، و بر این همه جزافات اکتفا نکرده، بمزید اشتعال آتش حقد و عناد تشبث بقدح و جرح جاحظ، و بعض دگر مغفلین جاحدین می‌نماید، پس این تعصب شدید بنظر انصاف ملاحظه فرمودنی است، که مثل این حدیث متواتر و مشهور، که زیاده از صد کس صحابه روایت آن کرده اند، و اکثر طرق آن صحیح و ثابت و حسن، و در صحاح قوم مروی، و کتب عدیده در تعدد طرق آن مصنف شده در مناظره و مقابله اهل حق از معرض اعتبار ساقط سازند، و بقدح آن می‌پردازند، و جمیع احادیث وارده را در فضائل صحابه که نبذی از آن باعتراف ثقات ایشان موضوع است، اقوی از این حدیث گویند، چه الف و لام بر احادیث که در کلام رازی داخل است مشعر است بآنکه جمیع احادیث فضائل صحابه اقوی از این حدیث است.

فاضل رشید خان در (ایضاح لطافه المقال) گفته:

قال الامام الرازی فی التفسیر الکبیر: قوله: لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ (أى يزيل عنكم الذنوب و يطهرکم) يلبسکم خلع الکرامه انتهى.

در این عبارت لفظ الذنوب که جمع معرف بالف و لام است موجود است و بودن آن من جمله صیغ عموم از کتب اصول فقه معلوم اهل علوم، پس این عبارت دلالت بر رفع جمیع معاصی داشته باشد نه بر بعضی آن انتهى.

از این عبارت ظاهر است که دخول الف و لام بر لفظ ذنوب در عبارت فخر رازی دلیل عموم آنست، و باین سبب این عبارت دلالت بر رفع جمیع معاصی می‌کند، پس هم چنین عبارت رازی در نهاییه العقول هم دلالت دارد

بر آنکه علم بجمیع احادیث وارده در فضائل صحابه اقوی است از علم بصحت حدیث غدیر(و لو تنزلنا عن ذلک فلا أقل من حمل الاحادیث علی اکثرها) و حال آنکه اقوی بودن جمیع فضائل صحابه یا اکثر آن از حدیث غدیر کذب و بهتان بحث است، هرگز یک حدیثی هم از فضائل صحابه سنیه بقوت این حدیث نمی رسد، و همپایه آن نیست، چه جای آنکه جمیع آن خرافات یا اکثر آن خرافات قوی تر از این حدیث باشد، و بر مدعی لازم است که جمیع احادیث فضائل صحابه یا اکثر آن نقل نماید، و بعد از آن مروی شدن آن از اکثر از این صحابه که حدیث غدیر را روایت کرده اند ثابت سازد، و بعد از آن ثابت فرماید که اکثر اسانید آن مثل حدیث غدیر، بلکه زیاده از آن صحیح و حسن است، و با این همه مشاکلت، و معارضت، و ادعای اقوی بودنش وقتی تمام می شود، که جمیع احادیث فضائل صحابه یا اکثر آن را از طریق شیعه بچنین اسانید قویه کثیره بلکه زائد از این ثابت نمایند،

### **حدیث غدیر از احادیث متواتره است**

و باز چنانکه نزد شیعه حدیث غدیر متواتر است، و مروی از طرق بسیار، همچنان تواتر آن احادیث از طرق خویش و کثرت اسانید آن ثابت فرمایند، و با این همه از راه تبرع بر رازی و اولیای او که در تصرف باطل کذب را علی الاطلاق حلال، بلکه مستحسن شمرده اند، تنگ گیری نمی کنیم بطریقه مجاملت و مسامحه و مساهله می رویم، و می گوئیم که تصدیق دعوی خود را در اکثر یا کل احادیث فضائل صحابه گذاشته مساوات بعض احادیث فضائل صحابه را اگر چه ده یا پانزده بلکه پنج یا شش باشد با حدیث غدیر در قوت ثابت فرمایند، فضلا از اینکه اقوی بودن آن را از این حدیث شریف



بالجمله ادعای این معنی که دعوی علم ضروری بصحت این حدیث مکابره است مکابره پیش نیست، چه هر امری که سنیه ادعای تواتر و علم ضروری بصحت آن کنند، بلا شبهه حدیث غدیر در ثبوت و تواتر و صحت مثل آن یا بهتر از آن خواهد بود، و مجرد منع در امثال این امور غیر کافی است و الامی رسد که مانعی منع وجود مکه و مدینه، و وجود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله هم بکنند، و بر محض منع اکتفا نماید، آری اگر فارقی لائق قبول در این حدیث شریف و دیگر متواترات بیان کنند، توجه بجواب آن کرده شود.

و لنعم ما افاد مولانا الهمام فی عماد الاسلام حیث قال:

لا شک فی أن کل من تأمل و أنصف فی کثره طرق الحدیث، و اشتهاره بین الخاصه و العامه، مع وفور الدواعی الی الکتیمان، و کثره الصوارف عن النقل، یحصل له العلم الضروری بصحه هذا الحدیث، کیف و قد یحصل للمسلمین القطع و یقین فی کثیر من الامور الدینیة الی هی أدون مرتبه فی باب التواتر من هذا الحدیث، کآیات التحدی و التحدی بها علی رؤس الاشهاد من الکفار و أعداء الدین، مع وجود الدواعی الی المعارضه و عدم وجود الموانع و هکذا صدور المعجزات و نحو ذلك، مع أن الکفار کافه ینکرون ذلك کله، و یدعون أن أهل الاسلام کلهم تواطئوا علی الکذب و اختراع هذه الاخبار، لان کلهم من أرباب الاغراض و الدواعی الی وضع تلك الاخبار، كما أن أهل الاسلام یدعون كذلك فی باب الاخبار المخصوصه بأهل المذاهب الفاسده، من اليهود، و الصابئین، و عبده النیران، و الاوثان، و سائر المشرکین

فکیف یسوغ لمسلم منصف أن ینکر التفاوت بین العلمین، فعلی تقدیر التسلیم یکون حاله کحال التفاوت بین البدیہیین، فانه قد یکون أحدهما أجلی من الآخر، کیف و لو لم یکن الامر كذلك یلزم اهمال کثیر من المتواترات انتهى (۱).

### ذکر نکردن اشخاصی حدیث غدیر را دلیل وهن آن نیست

و اما ادعای این معنی که بسیاری از اصحاب حدیث این حدیث را نقل نکرده اند، پس مخدوش است به آنکه بعد از اطلاع بر اسماء جمعی از مخرجین و ناقلین این حدیث شریف، که در ما بعد انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ظاهر می شود که بسیاری از اساطین اعلام و محدثین فخام این حدیث شریف را روایت کرده اند، پس بالفرض اگر بسیاری از اهل حدیث اعراض از ذکر آن کرده باشند، قدحی در آن پیدا نمی کند، که عدم ذکر احدی (و لو کان فی غایه الجلاله و النباله) قدح در ثبوت حدیثی نمی کند، و عجب که دعوی کثرت غیر ناقلین این حدیث آغاز نهاده، و با این همه غلو و اغراق در تعصب فاحش، جز نام اربعه غیر متناسبه بر زبان نیاورده، کاش نام بیست کسی یا سی کس از اعیان محدثین، که معرض از نقل این حدیث می بودند بر زبان می آورده، تا با دعوی کثرت مناسبت می داشت، و الا در جنب ناقلین این حدیث چار کس را بلکه ده کس را هم مثلا کثیر نتوان گفت، و بالفرض اگر بسیاری از اصحاب حدیث ستیان این حدیث شریف را نقل نکرده باشند، عدم نقلشان چنین حدیث

ص: ۶

شریف متواتر مشهور را دلیل تعصب و عناد، و رسوخ در ضغائن و احقاد است که خرافات غریبه در فضائل خلفای خود نقل می کنند، و از نقل چنین حدیث متواتر و مشهور اعراض می نمایند، و هر گاه نافی صریح بمقابله مثبت ساقط از اعتبار و اعتماد باشد، ساکت و معرض کی لائق اعتنا و التفات است.

### عدم نقل بخاری و مسلم حدیث غدیر را دلیل عدم صحت آن نیست

امّا تشبث بعدم نقل بخاری و مسلم پس موجب تحیر افکار و باعث تعجب اولی الابصار است، و همانا امام رازی بسبب مزید انهماک در مزخرفات و صرف عمر عزیز در خرافات، اطلاعی بفنّ درایت و حدیث نداشته، بمحض خیالات و هواجس، و توهمات و وساوس، ردّ امور واضحه خواسته، و ذرات خسیسیه را مقاوم جبال رواسی انگاشته، و شناعت این تمسک، و وهن و رکاکت آن، ظاهر است بچند وجه:

اول آنکه عدم نقل شیخین (اعنی بخاری و مسلم) حدیث غدیر را دلیل واضح، و برهان لائح، بر آنست که اینها بسبب ابتلاء بحبّ شیخین کتمان حق خواستند، و با خفای چنین حدیث متواتر و مشهور، و اعراض از آن باطل را در نظر عوام آراستند، و آخر نوبت معتقدین بی تحقیقشان باین مثابه رسید که محض عدم ذکرشان را مانع ثبوت این حدیث گردانیدند.

### قاعده تقدم مثبت بر نافی از قواعد مسلمه است

#### اشاره

دوم آنکه قاعده تقدم مثبت بر نافی مسلم اهل اصول، و مقبول علماء فحول است، و ائمه سنّیه جابجا بآن تشبث می نمایند، پس هر گاه نافی صریح بمقابله اثبات لائق قبول نباشد، محض اعراض از ذکر، و سکوت از نقل، چگونه قدح در تحقیق امری و ثبوت آن خواهد کرد، و شواهد تقدیم مثبت بر نافی بسیار است، بر بعض آن اکتفا می رود:

ص: ۷

علاّمه عليّ بن ابراهيم بن احمد بن علي الملقّب نور الدين الحلبي القاهري الشافعي در كتاب (انسان العيون في سيره الامين المأمون) در ذكر قصّه داخل شدن جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در خانه كعبه بعد فتح مكّه گفته:

قال ابن عمر رضى الله عنهما فلما فتحو كنت أول من ولج، فلقيت بلالا- فسألته هل صلى فيه رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قال: نعم، و ذهب عنى أن أسأله كم صلى.

و هذا يدل على أن قول بلال رضى الله عنه أنه صلى الله عليه و سلم أتى بالصلاه المعهوده لا الدعاء كما ادعاه بعضهم.

و فى كلام السهيلي فى حديث ابن عمر رضى الله عنهما أنه صلى فيها ركعتين.

و عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: أخبرنى أسامه بن زيد: أنه صلى الله عليه و سلم لما دخل البيت دعى فى نواحيه كلها، و لم يصل فيه حتى خرج، فلما خرج ركع فى قبل البيت ركعتين (أى بين الباب و الحجر الذى هو الملتزم) و قال هذه القبلة.

فيلال رضى الله عنه مثبت للصلوه فى الكعبه، و أسامه رضى الله عنه ناف، و المثبت مقدم على النافى.

على أنه جاء أن أسامه رضى الله عنه أخبر أيضا بأنه صلى الله عليه و سلم صلى فى الكعبه(1).

و محمد بن أبى بكر المعروف بابن القيم الجوزيه الحنبلى در(زاد المعاد فى هدى خير العباد) كفته:

و ذكر النسائى عن ابن عمر، قال: من سنه الصلوه أن ينصب القدم اليمنى، و استقبله بأصابعها القبلة، و الجلوس على اليسرى.

و لم يحفظ عنه صلى الله عليه و آله و سلم فى هذا الموضع جلسه غير هذه.

و كان صلى الله عليه و آله و سلم يضع يديه على فخذه، و يجعل مرفقه على فخذه، و طرف يده على ركبته، و قبض ثنتين من أصابعه، و حلق حلقه، ثم رفع اصبعه يدعو بها و يحركها.

هكذا قال وائل بن حجر عنه.

ص: ٩

---

١- انسان العيون فى سيره الامين المؤمن ج ٣ ص ٢٢٤ ط مصر ١٢٨٠ .

حديث أبى داود، عن عبد الله بن الزبير: أن النبى صلى الله عليه و سلم كان يشير بإصبعه إذا دعى و لا يحركها هكذا فهذه الزيادة فى صحتها نظر، و قد ذكر مسلم الحديث بطوله فى صحيحه عنه، و لم يذكر الزيادة بل

قال: كان رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا قعد فى الصلوه جعل قدمه اليسرى بين فخذه، و ساقه، و فرش قدمه اليمنى، و وضع يده اليسرى على ركبته اليسرى، و وضع يده اليمنى على فخذه اليمنى، و أشار بإصبعه.

و أيضا فليس فى حديث أبى داود عنه أن هذا كان فى الصلوه.

و أيضا فلو كان فى الصلوه لكان نافيا، و حديث وائل بن حجر مثبتا، و هو مقدم، و هو حديث ذكره أبو حاتم فى صحيحه (١).

و شيخ احمد منينى كه از اكابر علمای اعلام و مهره فخام است، و محمد مرادى در كتاب (سلك الدرر فى تاريخ القرن الثانى عشر) بترجمه او على ما نقل گفته:

ص: ١٠

الشيخ أحمد المنيني هو أحمد بن علي بن عمر بن صالح بن أحمد بن سليمان بن ادريس بن اسماعيل بن يوسف بن ابراهيم الحنفي الطرابلسي الاصل، المنيني المولد، الدمشقي المنشأ، العالم العلامة، المحدث، المؤلف، الشاعر الماهر، الكاتب الناشر.

ولد بقرية منين ليله الجمعة ثاني عشر محرم افتتاح سنة ١٠٨٩، و لما بلغ سنه (١٣) دخل الى دمشق، و دخل بحجره داخل السمساطيه عند أخيه عبد الرحمن، و قرأ كتبا كثيره و حضر على جملة من المشايخ منهم: أبو المواهب المفتي الحنبلي، و الشيخ محمد الكامل، و الشيخ الياس الكردي، و الشيخ عبد الغنى النابلسي، و الشيخ يونس المصري، و مشايخ كثيرين من أهل الشام.

و من أهل الحجاز: الشيخ سالم البصري المكي، و الشيخ أحمد النخلي، و الشيخ عبد الكريم الخليفة المدني مفتي المدينة المنوره، و الشيخ أبو طاهر الكوراني المدني و غيرهم ممن

در شرح تاریخ یمنی که مسمی است (بالفتح الوهبی علی تاریخ اَبی نصر العتبی) گفته:

المشوره بضم الشین لا غیر، کذا صححه الحریری فی دره الغواص، قاله البجاتی.

و فی المصباح المنیر: و فیها لغتان: سکون الشین و فتح الواو، و الثانیه ضم الشین و سکون الواو و زان المعونه، و المثبت مقدم علی النافی، و من حفظ حجه علی من لم یحفظ (۲).

و محمد بن ابراهیم الیمانی الصنعانی در (روض باسم فی الذب عن سنّه اَبی القاسم) گفته:

و المضعف إذا لم یبین سبب التضعیف ناف، و المثبت اُولی من النافی (۳).

از این عبارات متعدده ظاهر است که مثبت مقدم است بر نافی، و محقق بر منکر، و قول جاحد و نافی، بمقابله قول مثبت لائق اعتبار و اعتناء، و قابل التفات و اصغاء نیست، پس بنابر این قاعده ممهّده، بالفرض اگر کسی از

ص: ۱۲

---

۱- سلك الدرر فی تاریخ القرن الثانی عشر ج ۲ ص ۱۳۳ ط بولاق مصر ۱۳۰۱ .

۲- الفتح الوهبی علی تاریخ اَبی نصر ج ۱ ص ۸ ط مصر .

۳- روض باسم ج ۱ ص ۹۳ ط مصر



صحابه و تابعین هم انکار حدیث غدیر می کرد قول او قابل التفات نبود، تا چه رسد بمحض اظهار عدم سماع خود این حدیث را، که آن به هیچ وجه لایق اعتناء نبوده.

پس اعراض بخاری و مسلم إذ ذکر این حدیث در چه حساب است که احدی از اهل تنقید و تحقیق التفاتی بآن نماید، یا آن را قادح در صحّت و ثبوت حدیث غدیر گرداند.

و نیز ابن القیم در (زاد المعاد) گفته:

قال أبو عمر بن عبد البر: روى عن النبي صلى الله عليه و سلم أنه كان يسلم تسليمه واحده. من حديث سعد بن أبي وقاص، و من حديث عائشه، و من حديث أنس إلا أنها معلوله و لا يصححها أهل العلم بالحديث.

ثم ذكر عله حديث سعد

أن النبي صلى الله عليه و آله كان يسلم في الصلوه تسليمه واحده، و قال: هذا وهم و غلط، و انما الحديث

كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يسلم عن يمينه و عن يساره.

ثم ساق الحديث من طريق ابن المبارك، عن مصعب بن ثابت، عن اسماعيل بن محمد بن سعد، عن عامر بن سعد، عن أبيه، قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم يسلم عن

یمنه و عن شماله، کأنی أنظر الی صفحه خده.

فقال الزهري: ما سمعنا هذا من حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال له اسماعيل بن محمد: أ كل حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم قد سمعته؟ قال: لا، قال: فنصفه؟ قال:

لا، قال: فاجعل هذا في النصف الذي لم تسمع (١).

از این عبارت واضح است که هر گاه اسماعیل بن محمد حدیث تسلیم آن حضرت از یمن و شمال روایت کرد، و زهری گفت: نشنیدیم این را از حدیث رسول خدا.

اسماعیل بن محمد برای الزام و افحام او گفت: آیا کُل حدیث حضرت رسول خدا را شنیده ای؟ زهری گفت: نه.

باز اسماعیل بن محمد گفت: آیا نصف حدیث آن حضرت را شنیده ای؟ زهری از ادعای سماع نصف احادیث آن حضرت هم انکار کرد.

اسماعیل بن محمد برای مزید تخجیل او گفت: پس بگردان این را در نصفی که نشنیده ای.

پس زهری بالزام و افحام اسماعیل نبیل ساکت و صامت و گرفتار تخجیل گردید.

و هر گاه عدم سماع زهری، و عدم تسلیم او حدیث تسلیم را قادح در آن نباشد، پس چگونه مجرد اعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر ربیبی .

ص: ۱۴

و شكی در آن پیدا کند، و آن را از درجه ثبوت و تحقق هابط گرداند؟ و نیز ابن القیم در (زاد المعاد) گفته:

و أما الاربع قبل العصر فلم يصح عنه صلى الله عليه وسلم في فعلها شيء الا

حديث عاصم بن ضمره عن علي الحديث الطويل: أنه صلى الله عليه وسلم كان يصلي بالنهار ست عشرة ركعة، يصلي إذا كانت الشمس من هيهنا كهيئتها من هيهنا لصلوه الظهر أربع ركعات، و كان يصلي قبل الظهر أربع ركعات، و بعد الظهر ركعتين و قبل العصر أربع ركعات.

و في لفظ كان إذا زالت الشمس من هيهنا كهيئتها من هيهنا عند العصر صلى ركعتين، و إذا كانت الشمس من هيهنا كهيئتها من هيهنا عند الظهر صلى اربعا، أو يصلي قبل الظهر اربعا، و بعدها ركعتين، و قبل العصر اربعا، و يفصل بين كل ركعتين بالتسليم على الملكة المقربين، و من تبعهم من المؤمنين و المرسلين.

و سمعت شيخ الاسلام ابن تيميه ينكر هذا الحديث و يدفعه جدا و يقول: انه موضوع و يذكر عن ابن اسحاق الجوزجاني انكاره.

وقد روى أحمد، وأبو داود، والترمذى من حديث ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: رحم الله امرءا صلى قبل العصر أربعاً.

وقد اختلف فى هذا الحديث فصححه ابن حبان، وعلله غيره.

قال ابن أبى حاتم: سمعت أبى يقول: سألت أبا الوليد الطيالسى عن حديث محمد بن مسلم بن المثنى، عن أبىه، عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم: (رحم الله امرءا صلى قبل العصر أربعاً، فقال: دع ذا، فقلت: ان أبا داود قد رواه، فقال أبو الوليد: كان ابن عمر يقول: حفظت عن النبي صلى الله عليه وسلم عشر ركعات فى اليوم والليله فلو كان هذا لعدده، قال أبى كان يقول: حفظت اثنتى عشره ركعه.

وهذا ليس بعله أصلاً، فان ابن عمر انما أخبر عما حفظه من فعل النبي صلى الله عليه وسلم لم يخبر عن غير ذلك، فلا تنافى بين الحديثين البته (١).

ص: ١٦

---

١- زاد المعاد ج ١ ص ٨٠ ط مصر .

از این عبارت ظاهر است که اخبار ابن عمر حفظ ده رکعت را از فعل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم دافع ثبوت چهار رکعت قبل عصر نمی تواند شد، زیرا که او حسب حفظ خود اخبار از این عدد نموده، و جائز است که غیر او حفظ عدد دیگر کند.

پس این افاده هم بتقریب ما تقدّم، مبطل تشبث بعدم ذکر شیخین حدیث غدیر را خواهد بود.

سوم آنکه خود مخاطب در کید هشتم از باب دوم گفته:

و اگر زجاج انکار کرده باشد جرّ جوار را با وجود حرف عطف اعتبار را نشاید، که ماهران عربیت و ائمه ایشان تجویز کرده اند، و در قرآن مجید، و کلام بلغاء وقوع یافته، پس شهادت زجاج مبنی بر قصور تتبع است، و مع هذا شهادت بر نفی است، و شهادت بر نفی غیر مقبول (۱).

از این عبارت لائح است که مخاطب انکار زجاج جرّ جوار را شهادت بر نفی قرار داده، از درجه اعتبار ساقط ساخته، و گفته: که شهادت بر نفی غیر مقبول است.

پس بنا بر این افاده مخاطب نحیر هم، انکار و ردّ صریح احدی (و لو کان جلیل الشأن، مشاراً إليه بالبنان) بجنب اثبات و تحقیق مثبتین قابل اعتماد و رکون، و موجب اعتبار و سکون نیست.

پس محض اعراض از ذکر حدیثی، و عدم اخراج آن در کتابی، کی قادح در صحت و ثبوت و تحقق آن خواهد بود.

چهارم آنکه فاضل معاصر مولوی حیدر علی فیض آبادی در (منتهی الکلام) گفته:

ص: ۱۷

در صحاح روایات مروی است که حضرت فاروق و امثالش با صدیق اکبر، در وقتی که اراده قتل مانعین زکاه بالهام ربّانی در دل و تصمیم یافت مناظره کردند و گفتند: که حدیث نبوی حکم می کند که جان و مال کلمه گو محفوظ ماند، و تو بر خلاف آن اراده قتل داری، ابو بکر صدیق جواب داد:

که آیا خاتمه این حدیث را یاد ندارید که فرموده: مگر آن قتل که بحق کلمه متعلق باشد و زکاه از حق کلمه هست یا نه؟ بخدا هر که میانه نماز و زکاه فرق خواهد کرد با وی مقاتله خواهم نمود، پس اصحاب کبار رأی جهان آرای او را بر سر چشم گذاشتند، و برای قتل بجان و دل بر خواستند پس حالیا اگر بر فرض و تسلیم، وقت انفاذ جیش و نصب رئیس، که تنبیه اهل انحراف عموماً بفرستادنش منظور بود، از وجود و عدم انکار زکاه حرفی نزنند، و بر طبق سنت سنیّه خیر البریه (علیه آلاف الصلوه و التحیه) امر فرمایند که تا بر سر قومی که تازند هنگام استماع بانک نماز دست از غارت و قتل بازدارند و الا داد قتل و غارت دهند، دلالتی بر آن نمی کند که کسی در آن وقت انکار از ایتاء زکاه نکرده (باحدی من الدلالات الثلث فانّ عدم الذکر لیس دلیل العدم) سیما عدم ذکر چیزی که بعد تکرار تنقیح یابد، و مردم را علم آن باضطرار بهم رسد، دلیل عدم نمی تواند شد، و اختفاء و استتار این قسم امور، که در مجامع اصحاب بر السنه اصاغر و اکابر جاری شود، از محالات عادیه است چنانکه گفته اند: (نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها).

انتهی (۱).

از این عبارت واضح است که عدم ذکر امری دلیل عدم آن در واقع نیست، و عدم ذکر امری که مردم را علم آن باضطرار بهم رسد، و در مجامع

ص: ۱۸

اصحاب بر ألسنه جاری شود، علی الخصوص دلالت بر عدم آن نمی کند.

پس اعراض بعض صحابه و تابعین هم اگر ثابت شود، در صحت حدیث غدیر که بلا ریب علم اضطرار بآن حاصل است، و در مجامع اصحاب بر ألسنه جاری بوده، قدح نمی تواند کرد، تا چه رسد باعراض بخاری و مسلم از آن.

### احادیث صحیحہ منحصر در صحیحین نیست

پنجم آنکه چسان توان گفت: که عدم اخراج بخاری و مسلم حدیثی را قادح در صحت و ثبوت آن است، و حال آنکه بتنصیبات اکابر علمای سنیه و محققین ایشان، صحاح احادیث منحصر در صحیحین نیست.

بلکه از خود بخاری و مسلم ثابت شده، که آنها تصریح کرده اند: که احادیث صحیحہ را ما استیعاب نکرده ایم، بلکه قصد جمع جملہ از احادیث نموده اند، چنانکه فقیہی که در فقه تصنیف می کند، قصد او جملہ از مسائل فقیہی می باشد نه آنکه جمیع مسائل فقیہی را در آن حصر می کند.

قال الشيخ محیی الدین یحیی بن شرف بن مری بن حسن الشافعی النووی فی (شرح صحیح مسلم) بعد ذکر الزام الدارقطنی و غیره الشیخین اخراج أحادیث ترکها اخراجها قائلین ان جماعه من الصحابه رووا عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم، و رویت أحادیثهم من وجوه صحاح لا مطعن فی

ناقليها، و لم يخرجها من أحاديثهم شيئاً، فيلزمهما إخراجها:

ما هذا لفظه:

و صنف الدارقطني و ابو ذر الهروي في هذا النوع الذي أُلزموهما، و هذا الإلزام ليس بلازم في الحقيقة، فانهما لم يلتزما استيعاب الصحيح، بل صح عنهما تصريحهما بأنهما لم يستوعبا، و انما قصدا جمع جمل من الصحيح، كما يقصد المصنف في الفقه جمع جملة من مسائله الخ(١).

و قاضى محمد بن ابراهيم بن سعد الله بن جماعه الكنانى در(منهل الروى فى علم اصول حديث النبى) گفته:

لم يستوعبا كل الصحيح فى كتابيهما و الزام الدارقطنى و غيره لهما أحاديث على شرطهما لم يخرجها ليس بلازم لهما فى الحقيقة، لانهما لم يلتزما استيعاب الصحيح، بل جملة منه او ما يسد مسده من غيره منه.

قال البخارى: ما أدخلت فى كتاب الجامع الا ما صح، و تركت من الصحاح لحال الطول.

و قال مسلم: ليس كل شىء عندى صحيح وضعته هيئنا

ص: ٢٠

---

١- شرح صحيح مسلم للنووى ج ١ ص ٢٤ ط مصر الازهر ١٣٤٩ .



و انما وضعت ما أجمعوا عليه.

و لعل مراده ما فيه شرايط الصحيح المجمع عليه عنده، لا اجماعهم على وجودها في كل حديث منه، أو أراد ما أجمعوا عليه في علمه متنا أو اسنادا، و ان اختلفوا في توثيق بعض رواته، فان فيه جمله أحاديث مختلف فيها متنا أو اسنادا، ثم قيل لم يفتهما منه الا قليل، و قيل بل فاتهما كثير منه، و انما لم يفت الا-صول الخمسه منه الا-قليل و هذا أصح و المعنى بال-اصول الخمسه كتاب البخارى و مسلم و أبى داود و الترمذى و النسائى، و يعرف الزائد عليهما بالنص على صحته من امام معتمد فى السنن المعتمده، لا بمجرد وجوده فيها، الا إذا شرط فيها مؤلفها الصحيح ككتاب ابن خزيمة، و أبى بكر البرقانى و نحوها(1).

### صحيح بخارى و مسلم جامع تمام احاديث صحيحه نيستند

و شيخ عبد الحقّ دهلوى در مقدمه (شرح فارسى مشكاه) گفته:

احاديث صحيحه منحصر نيست در صحيح بخارى و مسلم، و ايشان استيعاب نكرده اند تمامت صحاح را، بلكه بعض صحاح كه نزد ايشان بود بر شرط ايشان

ص: ۲۱

---

۱- منهل الروى ص ۶ الفرع الثانى من فروع عشره من القسم الاول من الطرف الاول من أطراف الكتاب .

نیز نیاورده اند، چه جای مطلق صحاح.

و بخاری گفت: نیاورده ام من در این کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را.

و مسلم گفت: که هر چه در این کتاب آورده ام از احادیث صحیحه است، و نمی گویم که آنچه نیاورده در وی ضعیف است.

و لا بد در این ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود، خواه از حیثیت اصحیت یا از جهت مقاصد دیگر.

و شمس الدین محمد علقمی که از مشایخ اجازه شاه ولی الله والد مخاطب است در (کوکب منیر شرح جامع صغیر) در شرح

حدیث «ما من غازیة تغزو فی سبیل الله فیصیبون الغنیمه الا تعجلوا ثلثی أجرهم» در جواب اقوال قادحین این حدیث گفته:

و أما قولهم: انه لیس فی الصحیحین فلیس بلازم فی صحه الحدیث کونه فی الصحیحین، و لا فی أحدهما (۱).

و ابن القیم در (زاد المعاد فی هدی خیر العباد) (نقلاً عن المانعین لوقوع الطلاق بکلمه واحده) بجواب کسانی که قائل وقوع هستند، و در حدیث صحیح مسلم قدح می کند گفته:

فصل و أما تلك المسالك الوعره التي سیکتموه فی حدیث أبی الصهباء فلا یصح شیء منها:

أما المسلك الاول و هو انفراد مسلم بروایته و اعراض

ص: ۲۲

---

۱- کوکب منیر شرح جامع صغیر ج ۴ حرف المیم .

البخاری عنه فتلك شكاہ ظاهر عنه عارها، و ما ضر ذلك الحديث انفراد مسلم به شيئا، ثم هل تقبلون انتم أو أحد مثل هذا في كل حديث ينفرد به مسلم عن البخاری، و هل قال البخاری قط: ان كل حديث لم ادخله في كتابي فهو باطل أو ليس بحجه أو ضعيف، و كم قد احتج البخاری باحاديث خارج الصحيح، و ليس لها ذكر في صحيحه، و كم صحح من حديث خارج عن صحيحه (۱).

از این عبارات متعدده در کمال وضوح و صراحت ثابت است که احاديث صحيحه منحصر در صحيحين نيست، و عدم اخراج بخاری و مسلم حدیثی را در صحيحين دلالت بر قدح و جرح، و عدم ثبوت و عدم صحّت آن نمی کند، و چنانچه این معنی از افادات این ائمه متقدمين، و اساطين سابقين سيئه ثابت است، هم چنین باین معنی معاصرین هم اعتراف دارند.

فاضل معاصر در (منتهی الکلام) گفته:

بالجمله محو حیرتم که بر خلاف اصول مقررۀ حنفیان زبان اعتراض (من تلقاء النفس الاماره) گشادن، و حکم بفساد مذهب ایشان کردن، با وصف تصریح بخاری و مسلم: که احاديث صحيحه را در جمع و تألیف ما محصور نباید فهمید، چنانکه خواهی دانست اگر چه جیلانی امامیه بهجت قصور باع و نقصان استقراء از تحصیل آن بی بهره مانده، با دعوی انصاف و فضیلت

ص: ۲۳

و ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید انتهی(۱).

از این عبارت ظاهر است که این فاضل نحری تصریح بتصریح بخاری و مسلم به اینکه احادیث صحیحہ را در جمع و تألیفشان محصور نباید فهمید نقل می کند، و بر زعم عدم تحصیل چشمک می زند و طعن می کند، و تخلص گلوی حنفیہ در مخالفتشان با احادیث صحیحین باین تصریح می خواهد.

پس این فاضل و اتباع او امام رازی را که از تحصیل این تصریح شیخین بسبب قصور باع و نقصان استقراء بی بهره مانده بالاولی مورد مزید طعن و ملامت خواهند گردانید، و تشبث او را بعدم ذکر شیخین حدیث غدیر را بمراحل قاصیه از دعوی انصاف و فضیلت و ادعای الزام اهل حق خواهند دانست (و لله الحمد حمدا جمیلا).

و نیز در (منتهی الکلام) گفته:

و بحمد الله که از غایت انصاف مؤلفین صحیحین نصّ قطعی تصریح کرده اند که احادیث صحیحہ را در جمع و تلفیق ما محصور نباید پنداشت، بلکه احادیث صحیحہ دگر بسیار است که قصد ایراد آن نکرده ایم الخ(۲).

این عبارت هم باواز بلند ندا می کند بآنکه حسب نصّ قطعی و تصریح بخاری و مسلم ثابت است که احادیث صحیحہ را در جمع و تلفیقشان محصور نباید پنداشت، بلکه احادیث صحیحہ دگر بسیار است که ایشان قصد ایراد آن نکرده اند.

پس تشبث رازی بعدم ایرادشان عین غفلت یا تغافل، و محض بی خبری و تساهل است.

ص: ۲۴

---

۱- منتهی الکلام ص ۸ ط لکهنو .

۲- منتهی الکلام ص ۲۷ .

و از غرائب امور آنست که با وصف تصریحات اکابر ائمه سنیّه بعدم حصر احادیث صحیحه در صحیحین، و نقل تصریح بعدم حصر از خود شیخین باز متعصّین قوم از ردّ احادیث معتمده مرویه اسلاف خود، به علّت معلوله عدم وجود آن در صحیحین قدح در آن می خواهند، و افتضاح خود در میان ارباب تحقیق و تنقید، و ظهور مجانبت فنّ درایت و حدیث باکی بر نمی دارند.

ابن تیمیه در (منهاج السنّه) بجواب حدیث.

(ما أقلت الغبراء و لا أظلت الخضراء علی ذی لهجه أصدق من أبی ذر).

گفته:

هذا الحدیث لم یروه الجماعه کلهم و لا هو فی الصحیحین و لا فی السنن (۱).

و نیز ابن تیمیه در (منهاج السنّه) بجواب حدیث.

(ستفترق امتی علی سبعین فرقه) الخ.

گفته:

الوجه الرابع أن یقال: اولاً أنتم قوم لا تحتجون بمثل هذه الاحادیث فان هذا الحدیث انما یرویه اهل السنه بأسانید أهل السنه، و الحدیث لیس فی الصحیحین بل قد طعن

ص: ۲۵

فيه بعض أهل الحديث كابن حزم وغيره، و لكن آورده اهل السنن كأبي داود، و الترمذی، و ابن ماجه، و رواه أهل المسانيد كالامام أحمد، و غيره فمن أين لكم على اصولكم ثبوتہ حتى تحتجوا به، و بتقدير ثبوتہ فهو من اخبار الآحاد، فكيف يجوز ان تحتجوا في اصل الدين و اضلال جميع المسلمين الا فرقه واحده بأخبار الآحاد التي لا تحتجون بها في الفروع العمليه (1).

و اگر کلام ابن تیمیہ محمول بر مزید تعصیب و غفول گردانند، و استحياء از تشبث او نسازند، این را چه علاج است که معاصرین هم از این قدح رکیک دست بر نمی دارند.

شاه سلامه الله در (معركة الآراء) گفته: ثالثا استنادی که با مفهوم کزار غیر فزار نموده در این مقام موجب الزام نمی تواند شد، چه این از اخبار آحاد است، و در امثال این چنین مقامات موافق تصریح مجتهد متوفی کما سیجیء عنقریب باخبار آحاد عمل و تشبث جائز نباشد، مع هذا وقوع زیادت مذکور در روایت صحیحین نیست.

فی (صحیح البخاری):

لاعطین الرايه غدا، أو ليأخذن الرايه غدا رجلا يجه الله

ص: ۲۶

---

۱- منهاج السنه ج ۲ ص ۱۰۱ ط بولاق مصر ۱۳۲۱ .

و رسوله(۱).

و ایضا فیه:

(لاعطین هذه الرايه غدا رجلا يفتح الله على يديه يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله)(۲).

و فی صحیح مسلم:

ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال يوم خيبر: (لاعطین هذه الرايه رجلا يحب الله و رسوله، يفتح الله على يديه)(۳).

و أيضا فیه:

(لاعطین الرايه أو لياخذن الرايه غدا رجل يحبه الله و رسوله). أو

قال: (يحب الله و رسوله يفتح الله عليه)(۴).

هر گاه در روایتی از روایات صحیحین لفظ کزار غیر فزار وارد نیست، و زیادت غیر ثقه و ثقه مقابل او ثق محلّ کلام است، پس تشبّث با زیادت کذائی مقبول ارباب عقول نیست انتهی(۵).

### نبودن حدیثی در صحیحین قادح آن نیست

و اعجب عجائب آنست که فاضل معاصر مولوی حیدر علی هم با آن همه کبر و غرور، و تعلّی و استکبار، و نخوت و افتخار، و دعوی تحقیق و تنقید،

ص: ۲۷

- ۱- صحیح البخاری ج ۳ باب غزوه خیبر ص ۴۳ .
- ۲- صحیح البخاری ج ۳ باب غزوه خیبر ص ۴۳ .
- ۳- صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۱ کتاب الفضائل .
- ۴- صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۲ کتاب الفضائل .
- ۵- معرکه الآراء ص ۸۹ .

و تيقظ و تنبّه، و بعد از تهافت و تناقض با وصف آنکه مکرراً عدم انحصار صحاح در صحیحین ذکر کرده الزام و افحام اهل حق بآن خواسته، بلکه بر زعم عدم اطلاع بر آن سخریه زده باز خود باین قدح مقدوح تشبث نموده، چنانکه در جواب حدیث عائشه.

(لما حضرت قيل لها: ندفنك مع رسول الله؟ فقالت:

ادفونني مع أخواتي بالبقيع فاني قد أحدثت امورا بعده) (۱).

که ابو عبد الله محمد بن يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرنندی در کتاب (الاعلام بسیره النبی علیه السلام روایت کرده گفته:

(لا نسلم) که لفظ أحداث از جناب أم المؤمنین صحیح باشد، و سند منع روایت بخاری است که از لفظ مذکور عاری.

(و هی هذه عن هشام بن عروه عن أبيه عن عائشه رضی الله عنها انها أوصت عبد الله بن الزبير لا تدفنی معهم، و ادفنی مع صواحبی بالبقيع لا ازکی به ابداء).

فلا يدل علی صدور الاحداث عن أم المؤمنین.

و روایت صاحب اعلام در باب سیزدهم از کتاب مذکور بی سند مروی است انتهى (۲).

و لله الحمد و المنة که برای دفع توهم واهی ابن تیمیّه، و شاه سلامت الله، و صاحب منتهی، افادات سابقه ائمه سنیّه کافی است، و برای ازاله مرض

ص: ۲۸

---

۱- الاعلام بسیره النبی علیه السلام ص ۲۹ من الباب الثالث عشر .

۲- منتهی الکلام ص ۱۲۶ ط لکهنو .



وسوسه صاحب منتهی علاوه بر این افادات افاده مکرره خودش وافی (وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ).

و جواب از اینکه روایت (اعلام) بی سند مروی است پر ظاهر است، چه صاحب اعلام این روایت را بقطع و جزم و حتم وارد کرده است پس احتجاج و استدلال بقطع و حتم اوست.

(و هذه عبارة كتاب الاعلام):

ثم تزوج رسول الله صلى الله عليه و سلم بعد خديجه عائشه بنت ابي بكر رضى الله عنهما و هي بنت ست سنين بمكه فى شوال قبل الهجره بستتين، و بنى بها و هي بنت تسع سنين بالمدينه بعد هجرته بسبعه أشهر فى شوال، و لم ينكح بكرا غيرها، و مكث عنده تسع سنين، و مات عنها صلى الله عليه و سلم و هي بنت ثمان عشره سنه، و بقيت الى زمان معاويه، و توفيت سنه ثمان و خمسين و قد قاربت السبعين، و لما احضرت قيل لها ندفنك مع رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فقالت: ادفنوني مع أخواتي بالبقيع، فانى قد أحدثت امورا بعده فدفنت به، و أوصت الى عبد الله بن الزبير ابن اختها رضى الله عنهما(1).

ص: ٢٩

---

١- الاعلام بسيره النبى (ص) ص ٢٩ من الباب الثالث عشر

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که صاحب اعلام اعتراف عائشه را بقطع و جزم و بت و یقین ذکر کرده، و در سلک دیگر حالات ثابت و خصائص معلومه او کشیده، پس قدح بعدم ذکر سند در این اعتراف محض، تعلل بارد و عین اعتساف است.

عجب که شاه صاحب در باب رابع این کتاب یعنی (تحفه) محض سکوت را بعد نقل روایتی از مخالف مذهب موجب صحت احتجاج و استدلال بآن روایت بر هم مذهبان ساکت گردانند، و الزام بآن دهند، و فاضل معاصر قطع و جزم صاحب اعلام را هم موجب الزام و افحام نداند، و بانک بی سندی بردارد.

و قبل از صاحب اعلام عبد الله بن مسلم بن قتیبه که از اکابر اساطین اعلام، و اجله معتمدین فخام ایشان است، و نبذی از فضایل و محامد و مناقب جمیله او در ما بعد (انشاء الله تعالی) مذکور خواهد شد، این روایت اعتراف عائشه را باحداث حتما و جزما و یقینا وارد کرده است، چنانکه در (کتاب المعارف) که نسخ عدیده آن بنظر قاصر رسیده، و محب الدین طبری در (ریاض نصره) و دیگر علمای اعلام از آن نقلها می آورند مذکور است:

قال أبو محمد: ثم تزوج عائشه ابنه أبي بكر الصديق بكرا و لم يتزوج بكرا غيرها و كان تزوجه بها بمكه و هي بنت ست سنين، و دخل بها بالمدينه و هي بنت تسع سنين بعد سبعة أشهر من مقدمه المدينه، و قبض (صلى الله عليه و آله) و هي بنت ثمانى عشره، و تكنى أم عبد الله.

و قال: و حدثني أبو الخطاب، قال: حدثنا مالك بن مسعر، قال: حدثنا الأعمش، عن إبراهيم، عن الأسود، عن عائشة رضي الله عنهما، قالت: تزوجني رسول الله صلى الله عليه و سلم و أنا بنت تسع سنين، تريد دخل بي.

و كانت عنده تسعا، و بقيت الى خلافه معاويه، و توفيت سنه ثمان و خمسين، و قد قاربت السبعين، فقيل لها: ندفنك عند رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فقالت: اني قد أحدثت بعده فادفوني مع أخواتي، فدفنت بالبقيع، و أوصت الى عبد الله ابن الزبير (١).

علاوه بر این جوابی بس نغز و مفحم که فاضل معاصر را عاجز و ساکت و حیران و صامت گرداند، و اقتراح تعجیزی او را قرین انجام سازد، بعرض می رسانم یعنی سند این اعتراف سراسر انصاف بر می آرم، و بر مجرد ذکر سند اکتفا نکرده، صحت سند و آن هم بر شرط شیخین، یعنی بخاری و مسلم ثابت می گردانم:

أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم الضبي الطهماني النيسابوري المعروف بابن البيع، و الحاكم در كتاب (مستدرک) که نسخه آن بعد تفحص و تلاش بسیار بمحض عنایت پروردگار بدست این خاکسار

ص: ۳۱

---

۱- المعارف لابن قتيبه ص ۶۵ في ذكر عائشه من أزواج النبي ( ص ) .

### اعتراف ام المؤمنین باحداث اموری بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله

حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا أبو البختری عبد الله ابن محمد بن شاکر، ثنا محمد بن بشر العبدي، ثنا اسماعیل ابن أبي خالد، عن قيس بن أبي حازم، قال: قالت عائشه رضی الله عنها و كانت تحدث نفسها أن تدفن فی بیتها مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و أبي بكر فقالت: انی أحدثت بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم حدثا، ادفنونی مع أزواجه، فدفنت بالبقيع.

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه (۱).

و جلائل فضائل حاکم که قاطع لسان قیل و قال، و حاسم ماده نزاع و جدال باشد، در بیان حدیث طیر انشاء الله تعالی بتفصیل تمام مذکور خواهد شد.

### اگر حدیث غدیر در صحیحین هم بود متعصبان باز هم قبول نمی کردند

ششم آنکه اگر مسلم و بخاری حدیث غدیر را در صحیحین خود روایت می کردند، باز هم حضرات متعصبین و جاحدین و معاندین را که آب در دیده ندارند کی مانع از قدح و جرح، و انکار و ابطال آن می گردید، چه عن قریب می دانی که حدیث منزلت را با وصفی که شیخین در صحیحین خود روایت کرده اند، باز اکابر سئیه دست از قدح آن نکشیدند، و نقاب حیاء در ابطال آن از رخ برکشیدند.

ص: ۳۲

ابو الحسن علی بن ابی علی محمد التغلبی الحنبلی ثم الشافعی المعروف بسیف الدین الآمدی در آن قدح کرده و آن را صحیح ندانسته.

و ابن حجر مکی هم این هفوه واهی او را ذکر نموده دل خوش می کند.

و عضد الدین عبد الرحمن ابن احمد الایجی هم اتباع آمدی پیش می گیرد.

و ابو الثنا شمس الدین محمود بن عبد الرحمن الاصفهانی شارح طوابع هم در این خبط عمیا گرفتار شده.

و علاء الدین علی بن محمد قوشجی هم اشعار بعدم صحت آن نموده.

و سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی هم آن را لائق اعتبار ندانسته، ف (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

### **اهل سنت حدیث مهاجرت فاطمه علیها السلام و غضبش را قدح می کنند با اینکه در صحیحین مذکور است**

و نیز حدیث مهاجرت حضرت فاطمه علیها السلام ابی بکر را تا وفات و عدم مکالمه با او که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است باطل پندارند، که اثبات رضای انحضرت از ابی بکر باهتمام تمام نمایند، چنانکه از ملاحظه مرافض و مطالعه تسویلات شاه صاحب در باب مطاعن واضح و ظاهر است.

شاه صاحب در باب مطاعن بجواب طعن سیزدهم از مطاعن ابو بکر گفته اند:

جواب دیگر سلّمنا که حضرت زهراء علیها السلام بر منع میراث، یا بنا بر نشیدن دعوی هبه غضب فرمود، و ترک کلام با ابو بکر نمود، لیکن در روایات شیعه و سنی صحیح و ثابت است، که این امر خیلی بر ابو بکر شاق آمد، و خود

را بدر سرای زهراء حاضر آورد، و امير المؤمنين علی را شفيع خود ساخت، تا آنکه حضرت زهراء از او خوشنود شد.

اما روايات اهل سنت، پس در (مدارج النبوه) و كتاب (الوفاء) بيهقي و شروح (مشكاه) موجود است.

بلکه در (شرح مشكاه) شيخ عبد الحق نوشته است: که ابو بکر صدیق رض بعد از اين قصه بخانه فاطمه زهراء رفت، و در گرمی آفتاب بر در بایستاد، و عذر خواهی کرد، و حضرت زهراء از او راضی شد.

و در (رياض النضره) نیز این قصه بتفصیل مذکور است.

و در (فصل الخطاب) بروایت بیهقی از شعبی نیز همین قصه مروی است انتهى (۱).

### حدیث بخاری در استمرار غضب فاطمه علیها السلام تا روز وفات

و روایت بخاری که دلالت صریحه بر استمرار غضب حضرت فاطمه علیها السلام و مهاجرت آن حضرت ابي بکر را و عدم رضا از او دارد این است:

قال فی باب فرض الخمس: حدثنا عبد العزيز بن عبد الله، ثنا ابراهيم بن سعد، عن صالح، عن ابن شهاب، أخبرني عروه بن الزبير: أن عائشه أم المؤمنين أخبرته: أن فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم سألت أبا بكر الصديق بعد وفاه رسول الله صلى الله عليه و سلم أن يقسم لها ميراثها مما ترك رسول الله

ص: ۳۴

صلى الله عليه و سلم مما أفاء الله عليه.

فقال لها أبو بكر: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال:

لا- نورث ما تركنا صدقه، فغضبت فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم، فهجرت أبا بكر فلم تنزل مهاجرته حتى توفيت و عاشت بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم ستة أشهر.

قالت: و كانت فاطمه تسئل أبا بكر نصيبها مما ترك رسول الله صلى الله عليه و سلم من خير و فدك و صدقته بالمدينة، فأبى أبو بكر عليها ذلك، و قال: لست تاركا شيئا كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يعمل به الا أنى عملت به، فانى أخشى ان تركت شيئا من أمره أن أزيغ، فأما صدقته بالمدينة فدفعها عمر الى على و عباس، و أما خير و فدك فأمسكها عمر و قال:

هما صدقه رسول الله صلى الله عليه و سلم كانتا لحقوقه التى تعروه و نوابه و أمرهما الى من ولى الامر قال: فهما على ذلك الى اليوم (١). (٢).

و بخارى عمده الاعلام بنابر مزيد مبالغه و اهتمام در تفضيح منكرين لثام،

ص: ٣٥

١- صحيح البخارى ج ٢ ص ١٥١ كتاب الجهاد باب فرض الخمس .

٢- جمله ( فهما على ذلك الى اليوم ) قول ابن شهاب الزهرى ، كما فى ( ارشاد السارى )

و تقييح جاحدين اغشام، اکتفا بر ایراد این خبر بمقام واحد نکرده، بلکه در مواضع دیگر هم نقل آن نموده، داد احقاق و ازهاق باطل داده چنانکه در باب

(قول النبي لا نورث ما ترکنا صدقه) از کتاب (الفرائض) گفته:

حدثني عبد الله بن محمد، قال: حدثنا هشام، قال: أخبرنا معمر عن الزهري، عن عروه، عن عائشه، أن فاطمه و العباس أتيا أبا بكر، يلتمسان ميراثهما من رسول الله صلى الله عليه و سلم، و هما يومئذ يطلبان أرضيهما من فديك و سهمهما من خير، فقال لهما أبو بكر: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: لا نورث ما ترکنا صدقه، انما يأكل آل محمد من هذا المال، قال أبو بكر: و الله لا أدع أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم يصنعه فيه الا صنعته، قالت: فهجرت فاطمه فلم تكلمه حتى ماتت (١).

و نیز بخاری این خبر را بیسط زائد از این در باب غزوة خيبر از کتاب (المغازي) روایت کرده (كما ستطلع عليه فيما بعد انشاء الله تعالى) (٢).

و مسلم هم آن را در باب حکم الفیء از کتاب (الجهاد) وارد ساخته.

بس عجب است که روایت بخاری و مسلم را در استمرار غضب حضرت

ص: ٣٦

---

١- صحیح البخاری ج ٤ ص ١٣٤ کتاب الفرائض باب قول النبي (ص) لا نورث ما ترکنا صدقه .

٢- صحیح البخاری ج ٣ ص ٤٦ .



فاطمه علیها السلام بر اَبی بکر، و ادامت مهاجرت او، و عدم حصول رضا، که حضرت عائشه بآن از مزید انصاف اعتراف کرده، بمقابله اهل حق از پایه اعتماد و اعتبار ساقط سازند، و بی محابا آماده اثبات رضای حضرت فاطمه علیها السلام از اَبی بکر بشوند، و دست بر روایات فلان و بهمان اندازند، و حدیث غدیر را به علت عدم اخراج شیخین مقدوح سازند (ان هذا لشیء عجاب).

## اهل سنت حدیث تأخر بیعت علی علیه السلام را نیز با اینکه

### اشاره

در صحیحین مذکور است قدح کرده اند»

و از این هم بالاتر آن است که حدیث ترک جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیعت اَبی بکر را تا شش ماه که هادم بناء سقیفه است، و بملاحظه آن حضرات سئیه را اختلاج و ارتعاد فرائض رو می دهد، که این روایت باساس مذهبشان سیلاب فنا سر می دهد بخاری و مسلم هر دو روایت آن کرده اند، نیز بمزید حیا و انصاف بمقابله اهل حق ردّ می نمایند.

مگر نمی دانی که فاضل معاصر در (منتهی الکلام) با وصف دعاوی نهایت حزم و احتیاط، و رعایت جوانب و اطراف، چنان مدهوش و بی خود گردیده، که از دعاوی اسلاف و اساطین خود در تعظیم و تبجیل صحیحین، و افاده خودش متضمن صحت آن دست برداشته، در ردّ و قدح این حدیث متنا و سندا اهتمام نموده چنانکه گفته:

بلی از ظاهر روایت صحیحین در قصه فدک بروایت اُمّ المؤمنین صدیقه می توان دریافت که در بیعت صدیق تا زندگی فاطمه زهراء علیها السلام مکث نموده، این تأخیر چنانکه در عدم اهلیت صدیق نصّ نیست، هم چنین تأخیر مذکور در نفس تخلف هم نصّ نمی تواند شد، زیرا که بروایت فریقین حضرت

امیر قسم خورده بود که بعد سید الکونین ردا بر دوش نیفکنم تا که سور و آیات قرآنی را (حفظاً) یا (کتابه) جمع نکنم.

(کما فی الاستیعاب، و الصواعق من کتبنا و غیرها من کتب الامامیه مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت محصل ما رواه).

آخر این امر عظیم که اهتمام شأنش بر وجه کمال واقع شد، بدون امتداد زمانه متصور نبود، و هر چند حال جمیع اهل بیت و صحابه غیر از معدودی (کما فی تألیفات المحقق الدهلوی) تا مدّت دراز در فراق برگزیده تمامی انفس و آفاق دگرگون، و بیانش از حوصله بشری بیرون باشد، لیکن در این باب جناب سیده (رضی الله عنها) را خصوصیتی و مزیتی زائد الوصف نسبت بهمه بزرگان حاصل بود، که بر ناظرین و متبعین علم سیر و تواریخ پوشیده نمی ماند.

(و سلمنا) که نزد حضرات مشیّین تأیید و تقویت، و حفظ و صیانت حضرت بتول زهراء وقت اسقاط محسن بیگناه، و احراق بیت اهل بیت سید انبیاء، (الی غیر ذلک من الافتراءات) بر خلاف مقتضای شکایت نبوی درباره مقبولین شیعه، که احدی از اینها در اوقات مذکوره باعانت فاطمه زهراء علیها السلام نخواهد پرداخت (کما سیجیء انشاء الله تعالی) مستحسن و اولی هم نباشد، لکن نزد اهل حق تسلیه و تیمار ایشان هم در صحّت، و هم در بیماری از متحتمات بود (قس علی هذا حال ریحانه رسول الثقلین) که پژمردگی و افسردگی ایشان سوهان روح و روان، و موجب کاهش جسم و جان نمودار شد و بعضی از شکایات دوستانه، مثل استبداد در تقریر خلافت در سقیفه، و مانند آن

نیز ضمیمه گشت (الی غیر ذلک من الامور التي فصلت فی المطولات).

پس نظر باین وجوه اگر امتدادی و مکثی در بیعت صدیقی بمیان آید بجای خویش است، نه مثبت مدعی مدعی بد اندیش.

فکیف که در سائر صحاح و سنن بسیاری از روایات موجود باشد، که مدلول مطابقی آن بیعت امیر علیه السلام در مبدء انکشاف صبح خلافت سید المرسلین است (کما سبق شطر منه).

و تازه تر آنکه ابن سعد، و حاکم، و بیهقی، از ابی سعید خدری در قصه بیعت و تقریر خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه روایت می کنند: که در همان روز عمر رضی الله عنه بیعت نمود، و مهاجر و انصار بر خلافت صدیق گرد آمدند، صدیق بر سر منبر برآمد، و در قوم نظر کرد، و دریافت که زبیر در حاضرین نیست، پس وی را طلب داشت، و خطاب نمود: که تو فضائل خویش را شمار می کنی، و مخالفت جماعت مسلمین می خواهی؟ زبیر گفت: ملامت مکن ای خلیفه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم، و از آنچه بر زبانم رفت بگذر و در پی مؤاخذه مشو.

من بعد معلوم کرد که علی (رضی الله عنه) نیز شریک قوم نیست، کس فرستاد تا او نیز حاضر شد، و همین قیل و قال، و معذرت در میان آمد، و این هر دو بزرگ بطیب خاطر هم در آن روز بیعت کردند انتهى مختصرا.

هم چنین روایت صحیح موسی بن عقبه، و حاکم از عبد الرحمن بن عوف که گفت: ابو بکر صدیق رض خطبه خواند و فرمود: که بکبریاء الهی گاهی حرص امارت لیلا و نهارا سرا و علانیه نکردم، و لیکن از فتنه ترسیدم، و در امارت را حتی نمی بینم، و طاقتی و قوتی ندارم، مگر آنکه حق تعالی دستگیری فرماید.

بعد از آن علی و زبیر (رض) معذرت کردند و گفتند: ناخوشنود نشدیم مگر بجهت تأخر از مشورت، و در سزاوارتر بودن صدیق باین منصب جلیل شکی نداریم، او یار غار پیغمبر خداست (صلی الله علیه و سلم)، و شرف و نیکی او بالیقین می دانیم، آن حضرت (صلعم) در حیات خود او را امام و پیشوای نماز فرموده انتهى ملخصاً.

پس احادیث اصحاب (رضی الله عنهم) که شریک واقعه باشند بمقتضای

حدیث (لیس الخبر کالمعاینه) بر حدیث أم المؤمنین مسطور، که حضور او در این مجامع، مانند حضور حضرت زهراء علیها السلام بر اصول امامیه هرگز ثابت نیست رجحانی داشته باشد، چه جای آنکه محصّی لش نفی بیعت تا شش ماه بود، و محصول روایات اصحاب بیعت مرتضوی قریب وفات جناب پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) باشد که اسهل از نفی مذکور است (و قد ثبت أنّ الاثبات مقدم علی النفی).

و روایت معرفت امام یعنی

(من لم يعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیه) و مانند آن که در کتب معتمده مندرج است، مؤید همین است که طول مکث در بیعت واقع نشده.

و اصرار سعد بن عباده بر تخلف (علی ما فی الصواعق و الصواعق) ضعیف و مردود، بلکه خلاف آن از اختیار بیعت، با وصف صحّت و اعتماد، نزد محدّثین مروی و مسرود.

و دعوی تخلف اسامه مانند سعد (کما قال الحلی فی نهج الحق و غیره) از احادیث مطرود، و از نقل سید مرتضی در (شافی) و مجلسی در (بحار) می توان یافت که نزد اهل سنت رجوع سعد بن عباده را حج است نه مرجوح.

پس معلوم شد که تقاعد کذائی که از صحیحین دریافت می شود در اجماع

قادر نیست.

باقیمانده سخنی دیگر که تعلق بسند احادیث دارد، و آن را بتأسی بیهقی و امثال او، چنانکه بر ناظرین شروع بخاری مثل (ارشاد ساری) مخفی نیست می توانم گفت: که این روایت که دال بر تأخر بیعت است، و ابو سعید راوی آن، بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول، و روایت ابو سعید، که منطوق آن بیعت امیر المؤمنین، و حضرت زبیر (رضی الله عنهما) روز اول است مسند و موصول، پس این البته اصح خواهد بود.

و بحمد الله که طریق تطبیق، و دفع اختلاف روایات عقلا و نقلا آشکار شد، و ضرورتی بدان نماند که گویم بیعت اولی نوعی باختفاء، و ثانیه علانیه واقع شده، انتهی.

از این عبارت واضح است که این بزرگ، نطق همت بر میان جان تسویل و تخدیج بر بسته، علم ترجیح و تقدیم روایت (ابن سعد) و (حاکم) و (بیهقی) و غیر ایشان را بر روایت صحیحین برداشته، و نقل این حضرات را بر ارشاد با سداد حضرت عائشه گذاشته، و گاهی حضرت عائشه را با آن همه جلالت شأن و عظمت، و تهور و تصدّر، که از آراستن معارک قتال، و مکافحه و مناطحه شجعان ابطال، هراسی نداشتند، و اکابر علماء و فقهاء و صحابه آخذ و مستفید احکام جلیله از ایشان، بمفاد

(خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء) که مخاطب آن را در این کتاب در جواب حدیث ثقلین وارد کرده، و معارضه بآن خواسته بودند، در پرده شرم و حیاء، و حجله استتار و اختفاء نشانیده، و در زمره معتزلات از مجامع رجال، و مجتنبات از محافل گنجانیده، و گاهی (معاذ الله) حضرت او را غافل و ذاهل و جاهل، و بی خبر از حقیقت حال، بلکه در حقیقت مجتبری بر نفی باطل و کذب و افتعال گردانیده، ارشاد او را درباره

ص: ۴۱

چنین امر جلیل الشان از درجه اعتبار و اعتماد ساقط ساخته، داد اتعاب نفس و اعیاء فکر در ردّ و قدح و جرح و ابطال آن داده.

پس هر گاه رسوایی صحیحین باین حدّ کشد، از آوردن نام آن بر زبان بمقابله اهل حق استحياء می باید کرد، نه آنکه گردن کبر بذكر آن باید افراخت و دست بر عدم اخراجشان باید انداخت، و شناعت خرافات این بزرگ، که در ردّ این حدیث وارد کرده، و هم چنین کمال فضاعت تعریضات قبیحه او، که حاکم بکمال نصب و عداوت او است، اگر بیان کرده شود کلام از بحث خارج گردد.

### قدح حدیث تأخر بیعت علی علیه السلام از جهت سند مقدوح است

لکن این قدر باید دانست که دعوی عدم اسناد زهری این حدیث را کذب محض، و بهتان صرف است، زیرا که از ملاحظه صحیح بخاری و صحیح مسلم هر دو واضح است، که زهری این روایت را از عروه از عائشه نقل کرده.

(فدعوی عدم الاسناد و ترک الوصل محض الکذب و البهتان و الهزل).

بخاری در صحیح خود در باب غزوه خیبر از کتاب (المغازی) گفته:

حدثنا يحيى بن بكير، قال: حدثنا الليث، عن عقيل، عن ابن شهاب، عن عروه، عن عائشه، أن فاطمه بنت النبي صلى الله عليه وسلم أرسلت الى أبي بكر، تسأله ميراثها من رسول

اللّٰه صلي اللّٰه عليه و سلم، مما أفاء اللّٰه عليه بالمدينه، و فدك، و ما بقى من خمس خبير.

فقال أبو بكر: ان رسول اللّٰه صلي اللّٰه عليه و سلم قال: (لا نورث ما تركنا صدقه انما يأكل آل محمد فى هذا المال).

و انى و اللّٰه لا اغير شيئاً من صدقه رسول اللّٰه صلي اللّٰه عليه و سلم عن حالها التى كانت عليها فى عهد رسول اللّٰه صلي اللّٰه عليه و سلم، و لأعملن فيها بما عمل به رسول اللّٰه صلي اللّٰه عليه و سلم.

فأبى أبو بكر أن يدفع الى فاطمه منها شيئاً، فوجدت فاطمه على أبى بكر فى ذلك، فهجرتة فلم تكلمه حتى توفيت، و عاشت بعد النبى صلي اللّٰه عليه و سلم ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها على ليلا، و لم يؤذن بها أباً بكر و صلي اللّٰه عليه.

و كان لعلى من الناس وجه حياه فاطمه، فلما توفيت استنكر على وجوه الناس، فالتمس مصالحه أبى بكر و مبايعته، و لم يكن يبائع تلك الاشهر، فارسل الى أبى بكر أن ائتنا و لا يأتنا أحد معك، كراهيه ليحضر عمر، فقال عمر: لا و اللّٰه لا تدخل

عليهم وحدك، فقال أبو بكر: وما عسييتهم أن يفعلوا بي و الله لآتينهم، فدخل عليهم أبو بكر، فتشهد على فقال: انا قد عرفنا فضلك و ما أعطاك الله، و لم نفس عليك خيرا ساقه الله إليك و لكنك استبددت علينا بالامر، و كنا نرى لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه و سلم نصيبا، حتى فاضت عينا أبي بكر، فلما تكلم أبو بكر قال: و الذي نفسى بيده لقرابه رسول الله صلى الله عليه و سلم أحب الي أن أصل من قرابتي، و أما الذى شجر بيني و بينكم من هذه الاموال فانى لم آل فيها عن الخير و لم اترك أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم يصنعه فيها الا صنعته.

فقال على لابي بكر: موعدك العشي للبيعه، فلما صلى أبو بكر الظهر رقى على المنبر، فتشهد، و ذكر شأن على و تخلفه عن البيعه، و عذره بالذى اعتذر إليه، ثم استغفر و تشهد على فعظم حق أبي بكر، و حدث أنه لم يحمله على الذى صنع نفاسه على أبي بكر، و لا انكارا للذى فضله الله به، و لكنا كنا نرى لنا فى هذا الامر نصيبا، و استبد علينا، فوجدنا فى أنفسنا، فسر



بذلك المسلمون، وقالوا أصبت، و كان المسلمون الى على قريبا حين راجع الامر بالمعروف(1).

و مسلم در(صحيح)خود گفته:

حدثني محمد بن رافع، قال أخبرنا حجين، قال ليث، عن عقيل، عن ابن شهاب، عن عروه بن الزبير، عن عائشه أنها أخبرته: أن فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم أرسلت الى أبي بكر الصديق، تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه و سلم، مما أفاء الله عليه بالمدينه، و فدك، و ما بقى من خمس خيبر.

فقال أبو بكر: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال:

(لا نورث ما تركنا صدقه انما يأكل آل محمد صلى الله عليه و سلم فى هذا المال).

و انى و الله لا اغير شيئا من صدقه رسول الله صلى الله عليه و سلم عن حالها التى كانت عليها فى عهد رسول الله، و لاعملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه و سلم، فأبى أبو بكر

ص: ٤٥

---

١- صحيح البخارى ج ٣ ص ٤٦ كتاب المغازى ، باب غزوه خيبر .

أن يدفع الى فاطمه شيئاً، فوجدت فاطمه على أبي بكر في ذلك، فهجرتة فلم تكلمه حتى توفيت، وعاشت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها علي بن ابي طالب ليلاً، ولم يؤذن بها أباً بكر، و صلى عليها علي، و كان لعلي من الناس وجهه حياه فاطمه، فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس، فالتمس مصالحه أبي بكر رض و مبايعته، و لم يكن بايع تلك الاشهر، فأرسل الى أبي بكر أن ائتنا و لا يأتنا معك أحد، كراهيه محضر عمر بن الخطاب رض، فقال عمر رض لابي بكر و الله لا تدخل عليهم وحدك، فقال أبو بكر رض و ما عساهم ان يفعلوا بي، و اني و الله لآتينهم فدخل عليهم أبو بكر رض.

فتشهد علي بن ابي طالب (رض) ثم قال: انا قد عرفنا يا أباً بكر فضيلتك، و ما أعطاك الله عز و جل، و لم نفس عليك خيراً ساقه الله إليك، و لكنك استبددت علينا بالامر، و كنا نحن نرى لنا حقاً لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يزل يكلم أباً بكر حتى فاضت عينا أبي بكر.

فلما تكلم أبو بكر قال: و الذي نفسى بيده، لقرابه رسول الله صلى الله عليه و سلم أحب الى أن أصل من قرابتي، و أما الذي شجر بينى و بينكم من هذه الاموال فانى لم آل فيها عن الحق، و لم اترك امرا رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم يصنعه فيها الا صنعته.

فقال على لابي بكر: موعداك العشي للبيعه، فلما صلى أبو بكر صلاه الظهر، رقى على المنبر فتشهد و ذكر شأن على و تخلفه عن البيعه، و عذره بالذى اعتذر إليه، ثم استغفر الله و تشهد على ابن ابى طالب (رض) فعظم حق ابى بكر، و انه لم يحمله على الذى صنع نفاسه على ابى بكر و لا انكارا للذى فضله الله عز و جل به، و لكننا كنا نرى لنا فى هذا الامر نصيبا فاستبد علينا به فوجدنا فى أنفسنا، فسر بذلك المسلمون، و قالوا اصبت، و كان المسلمون الى على قريبا حين راجع الامر المعروف (1).

### حديث تاخر بيعت را زهرى از عروه از عائشه نقل کرده

از ملاحظه عبارت بخارى و مسلم ظاهر است كه زهرى اين خبر را از عروه

ص: ۴۷

---

۱- صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۵۴ ، كتاب الجهاد ، باب قول النبى ( ص ) : لا نورث ما تركنا فهو صدقه .

و او از عائشه روایت کرده است، پس ادّعی قطع و فصل، و عدم اسناد و وصل کذب بی اصل است.

### اسناد حدیث تأخر بیعت بابی سعید غیر سدید است

و نیز نسبت این روایت بابی سعید هم غیر سدید است، چه (بخاری) و (مسلم) هر دو این خبر را از (عائشه) نقل کرده اند نه ابی سعید (کما لا یخفی علی من ألقى السمع و هو شهید).

پس عجب که صاحب (منتهی) با این همه کبر و نخوت، نسبت این روایت را بابی سعید منسوب به (ارشاد ساری) ساخته، و حال آنکه در آن اصلی از آن نیست، و مقتضای بالاخوانی، و دراز نفسی او آن بود، که اگر بالفرض در (ارشاد ساری) این نسبت غیر صحیح می یافت، بکتمان آن می پرداخت، نه آنکه بیچاره (قسطلانی) را باین نسبت باطله مبتلا می ساخت.

شهاب الدین احمد بن محمد القسطلانی در (ارشاد الساری) گفته.

و قد صحح ابن حبان و غیره من حدیث أبی سعید الخدری رضی الله عنه (ان علیا بايع أبا بكر في أول الامر).

و أما ما في مسلم، عن الزهري (ان رجلا قال له لم يبايع علي أبا بكر حتى ماتت فاطمه رضی الله عنها)، قال: (و لا أحد من بنی هاشم).

فقد ضعفه البيهقي، بأن الزهري لم يسنده، فان الروايه

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که قسطلانی نسبت روایت مسلم بأبو سعید نکرده است، پس حیرت است که چگونه صاحب(منتهی) این نسبت غیر صحیحه ساری(بارشاد ساری) می گرداند، و نسبت عاری از صحت بآن می نماید لکن ظاهراً چون این بزرگ این نسبت در(صواعق) دیده آن را محض صواب فهمیده، و مراجعت اصل(صحیح مسلم)، و تتبع دیگر افادات محدثین، بآن همه استکبار و خیلا نکرده، و در وقت تحریر این مقام اتکال بر حافظه مؤفه نموده، این نسبت غیر صحیحه را که در صواعق دیده، بارشاد ساری منسوب ساخته.

شهاب الدین احمد بن حجر مکی در(صواعق محرقه) گفته:

روی البخاری عن عائشه رضی الله عنه: أن فاطمه أرسلت الى أبي بكر تسأله ميراثها من النبي صلى الله عليه و سلم، مما أفاء الله على رسوله من المدينة، و فذك و ما بقى من خمس خبير.

فقال أبو بكر: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: (لا نورث ما تركنا صدقه، انما يأكل آل محمد من هذا المال) و انى و الله لا اغیر شیئا من صدقه رسول الله صلى الله عليه و سلم عن حالها التى كانت عليها فى عهد رسول الله صلى الله

ص: ۴۹

عليه و سلم، فأبى أبو بكر أن يدفع الي فاطمه منها شيئاً.

فوجدت فاطمه على أبي بكر فى ذلك فهجرتة فلم تكلمه حتى توفيت، وعاشت بعد النبى صلى الله عليه و سلم سته أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها على ليلا، و لم يؤذن بها أبا بكر، و صلى عليها.

و كان لعلى من الناس وجهه حياه فاطمه، فلما توفيت استنكر على وجوه الناس، فالتمس مصالحه أبى بكر و مبايعته و لم يكن يبايع تلك الاشهر، فأرسل الى أبى بكر أن ائتنا و لا يأتنا معك أحد، كراهيه لمحضر عمر.

فقال عمر: لا و الله لا تدخل عليهم وحدك، فقال أبو بكر:

و ما عسيتم أن يفعلوا بى و الله لآتينهم.

فدخل عليهم ابو بكر فتشهد على فقال: انا قد عرفنا فضلك و ما أعطاك الله، و لم ننفس عليك خيرا ساقه الله إليك، و لكنك استبددت علينا بالامر، و كنا نرى لقربتنا من رسول الله صلى الله عليه و سلم أن لنا نصيبا، حتى فاضت عينا أبى بكر.

فلما تكلم أبو بكر قال: و الذى نفسى بيده لقراهه رسول الله

صلى الله عليه وسلم أحب الى أن أصل من قرابتي، وأما الذى شجر بيني وبينكم من هذه الاموال، فانى لم آل فيها عن الخير، و لم اترك أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها الا صنعته.

فقال على لابي بكر: موعدك العشي للبيعه، فلما صلى أبو بكر الظهر رقى على المنبر، فتشهد و ذكر شأن على و تخلفه عن البيعه، و عذره بالذى اعتذر إليه، ثم استغفر و تشهد على فعظم حق أبى بكر و حدث أنه لم يحمله على الذى صنع نفاسه على أبى بكر، و لا انكارا للذى فضله الله به، و لكننا كنا نرى لنا فى هذا الامر «أى المشوره كما يدل عليه بقيه الروايات» نصيبا فاستبد علينا فوجدنا فى أنفسنا.

فسر بذلك المسلمون و قالوا أصبت و كان المسلمون الى على قريبا حين راجع الامر بالمعروف.

فتأمل عذره و قوله: انه لم ينفس على أبى بكر خيرا ساقه الله إليه و انه لا ينكر ما فضله الله به و غير ذلك مما اشتمل عليه هذا الحديث تجده بريئا مما نسب إليه الراضه و نحوهم

ص: ٥١

فقاتلهم الله ما أجهلهم و أحمقهم.

ثم هذا الحديث فيه التصريح بتأخر بيعه على الى موت فاطمه رضى الله عنها، فينافى ما تقدم عن أبى سعيد أن عليا و الزبير بايعا من أول الامر، لكن هذا الذى مر عن أبى سعيد هو الذى صححه ابن حبان و غيره.

و قال البيهقى، و اما ما وقع فى صحيح مسلم عن ابى سعيد من تأخر بيعته هو و غيره من بنى هاشم الى موت فاطمه رضى الله عنها فضعيف، فان الزهرى لم يسنده.

و ايضا فالروايه الاولى عن ابى سعيد هى الموصوله فتكون أصح انتهى.

و عليه فيينه و بين خبر البخارى المار عن عائشه رضى الله عنها تناف الخ(١).

از ملاحظه اين عبارت ظاهر است كه ابن حجر با وصف آنكه بروايت عائشه كه بخارى وارد کرده بر فضل ابى بكر احتجاج نموده، لكن باز بمزید اعوجاج و لجاج از منافات و مناقضت احتجاج و استدلال خود باكى بر نداشته ردّ ابن روايت خواسته، و حديث أبى سعيد را بر آن ترجيح داده، و بتصحيح

ص: ٥٢



ابن حبان متمسک گردیده، و باز کلام بیهقی متضمن تضعیف روایت مسلم وارد کرده دل خوش کرده، و نسبت روایت مسلم بأبو سعید که از بیهقی نقل کرده خطائی صریح است از بیهقی یا از خود ابن حجر.

و بهر حال تضعیف بیهقی متعلق بفقره مخصوصه است که مثبت تخلف جمیع بنی هاشم است و از خصائص مسلم می باشد (کما یظهر من جامع الاصول) و این تضعیف مساس با اصل حدیث عائشه که مسند است هم در صحیح مسلم و هم در صحیح بخاری ندارد.

پس ارجاع تضعیف بیهقی باصل روایت عائشه که از کلام صاحب (منتهی) ظاهر می شود ناشی از اختلال حواس است، و بهر کیف از این مقام ظاهر است که این حضرات هر گاه این روایت را مؤید مطلوب اهل حق یافتند، خود را از رد و قدح آن باز نداشتند، و انواع هفوات بر زبان آورند.

و فاضل معاصر در (ازاله الغین) بجواب روایت مغازی بخاری متضمن قصه فدک، و هجران حضرت فاطمه علیها السلام، و ترک جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیعت اُبی بکر را تا شش ماه، زیاده تر پیچ و تاب خورده، اهتمام بلیغ تر در تکذیب و ابطال این روایت آغاز نهاده، داد تفضیح اسلاف و اخلاف نا انصاف داده، چنانکه بعد از یاوه درائی بسیار بجواب این حدیث گفته:

این جمله که احاطه بر آن کردی، و آنچه بعد از این هم در رد اقوال آتیه مخالف خواهی دید، مبتنی بر تقدیر صحت حدیث است، و الا می توان گفت که از کتب محدثین چنان بوضوح می انجامد که بعد از تنقید و تحقیق، در صحت بعضی از روایات صحیح بخاری کلام است، و همچنین در بعضی از روایات صحیح مسلم، و قبل از این گذشته که آن روایات که اهل حدیث در صحت آن قیل و قال دارند هر چند اقل قلیل است، مگر در صحیح ثانی زیاده

تر از آن است، و بر این قدر اکتفاء نمی توان کرد زیرا که افاده ابن اثیر رحمه الله علیه در صدر (جامع الاصول) جائی که فرع ثالث در طبقات مجروحین قرار داده است، دلالت بر آن دارد که بعضی از وضاعین خود اقرار کرده اند که حدیث فدک را ساخته، بر مشایخ بغداد خواندیم، همگان قبول کردند مگر ابن ابی شیبۀ علوی، که او بعلت جعل و افتراء پی برد، و هرگز قبول نکرد و عبارت آن مقام این است:

و منهم قوم وضعوا الحدیث لهوی یدعون الناس إلیه، فمنهم من تاب عنه و أقر علی نفسه.

قال شیخ من شیوخ الخوارج بعد أن تاب: ان هذه الاحادیث دین فانظروا ممن تأخذون دینکم، فانا کنا إذا هوینا أمرنا صیرناه حدیثا.

و قال أبو العیناء: وضعت أنا و الجاحظ حدیث فدک و أدخلناه علی الشیوخ ببغداد فقبلوه الا ابن ابی شیبۀ (۱) العلوی فانه قال: لا یشبه آخر هذا الحدیث أوله و أبی أن یقبله الی آخره

ص: ۵۴

---

۱- مخفی نماند که در اصل جامع الاصول ابن شیبۀ العلوی است، و صاحب ازاله لفظ ابی در عبارت جامع الاصول زیاده کرده و هم در بیان خلاصه آن در عبارت خود لفظ ابی آورده و در صفحه ۴۰۰ از ازاله الغین در ترجمه عبارت ابن اثیر ابن شیبۀ علوی نوشته لفظ ابی حذف کرده چنانچه عبارت آن مقام در ما بعد به گوشت میرسد و مع ذلك در هر سه جا لفظ شیبۀ را که بتقدیم باء موحده بر یای تحتانیه است بشیبۀ بتقدیم یای تحتانیه بر باء موحده مبدل ساخته .

و از کتب کلامیه، و احادیث اهل حق و امامیه، بعد از تتبع یسیر می توان دانست: که اهل تشیع در مطاعن خلفای راشدین، خصوصاً احادیثی که تعلق بقصه فدک دارد، چه افتراها که در لباس تسنن و اعتزال نکرده اند، و قبل از این گذشت که تمیز و اخراج ایشان از زمره اهل سنت خیلی مشکل افتاده مگر بعضی از اهل کشف و عرفان را این امر عظیم که مشکل ترین جمله مشکلهای توان گفت، بعنایت ایزدی آسان گشته چنانکه قبل از اینهم گذشت فلا تغفل انتهی (۱).

### اهل سنت بصحت جمیع احادیث صحیحین معتقد نیستند

#### اشاره

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که بعد تحقیق و تنقید، در بعض روایات بخاری و مسلم کلام قیل و قال است، یعنی نزد اهل تنقید و تحقیق، و ارباب تتبع و تفحص، صحت جمله از روایات صحیحین مسلم نیست، بلکه این روایات مقدوح و مجروح و مطعون است، و باز بنا بر مزید اختلاج قلب، و ارتعاد جگر، و نهایت پریشانی و حیرانی، بر این قدر اکتفاء نکرده، مکذوب و مجعول و موضوع بودن روایت فدک ظاهر کرده، اثبات وجود موضوعات و مفتریات در صحیحین خواسته.

پس هر گاه روایت فدک که در صحیح بخاری چند جا موجود است، و در صحیح مسلم هم مذکور، موضوع و مجعول و مکذوب و منحول باشد، پس بیچاره شیخین و صحیحین ایشان را چه وقعت و مرتبت باقی ماند، که کسی

ص: ۵۵

بعدم ذکرشان قدح در ثبوت و تحقق حدیثی تواند کرد، چه این قدح در صورت صحت جمیع احادیثشان هم معقول و مقبول نبود، چه جا در صورت انتفاء صحت روایاتشان بلکه وجود موضوع و مکذوب در انباشان.

### مولوی حیدر علی حدیث بخاری را در فدک موضوع دانسته

و فاضل ممدوح را بر ما ذکر اکتفاء و اقتصار، و صبر و قرار دست نداده، بار دگر هم بآهنگ بی هنگام قدح و جرح روایت فدک برداشته است چنانکه پس از فاصله چند ورق از عبارت سابقه گفته:

و اهل بصیرت نیک می دانند: که این قسم روایات در کتب شیعه بیش از پیش موجود است، که روایت بخاری که کلام در آن می رود حرفی از آن کتاب است، پس یحتمل که رواه حدیث مذکور، بجهت دغل اهل تلبیس بالخصوص قدمای شیعه فریب خورده باشند، و غایت شروطی که در اخذ روایت عند المحدثین معتبر است، در این مردم مکیدت پیشه که از عاداتشان است که خود را بصفات جمیله می آرایند، و دلهای مردم می ربایند، چنانکه (مجالس) قاضی نور الله شوشتری و غیره بر آن گواه است موجود باشد (نعوذ بالله عن المکیده و النفاق) فکیف که فرق دیگر هم در دشمنی اصحاب و اهل سنت کامل باشند، و در کمین نشینند، و به عفت و پارسایی خود را دور دور کشند انتهى (۱).

از این عبارت ظاهر است: که این فاضل نبیل، روایت بخاری را از جمله روایات موضوعه شیعه می داند، لکن بمزید اضطراب، اولاً حتماً و جزماً بر این حکم جسارت کرده، و باز لفظ (یحتمل) بر زبان آورده داد تهافت داده،

ص: ۵۶

بهر حال تجویز محض هم که بلفظ (یحتمل) ذکر کرده، در این مقام برای تخجیل رازی و اتباعش کافی و وافی است، چه جا که اولاً حتماً و جزماً این روایت را حرفی از کتاب روایات شیعه گردانیده، کذب و وضع و بطلان آن حتماً و قطعاً ظاهر ساخته.

و نیز در عبارت سابقه، که در آن عبارت ابن اثیر نقل کرده مکذوب و مجعول بودن حدیث فدک ظاهر ساخته.

و نیز در (ازاله الغین) بعد فاصله از این عبارت گفته: اهل انصاف اندک انصاف نمایند که غضب آن محفوظه، و هجران ما دام الحیوه از ابو بکر صدیق ائمت محمدی، که از وجوه اصحاب رسالت مآب بود (چنانکه والد مخاطب در مجلّد امامت (عماد الاسلام) از اکابر خویش نقل می کند) و دغلی در اسلام نداشت، و انواع فضائل از وی صدور یافت (چنانکه از تفسیر (مجمع البیان) و (منهج الصادقین) و (خلاصه المنهج) معلوم توان کرد) با وجود حقیقه خلافتش می تواند شد؟ و با وصف اینکه نماز جنازه و وظیفه سلطان و خلیفه بود، چنانکه علمای شیعه اعتراف بورود روایات در این خصوص دارند.

كما يظهر من الكتاب المسمى بهدایه الامه الی أحكام الائمة.

عدم اعلام و ایذان ابو بکر برای نماز جنازه، و وقت شب دفن نمودن آن جناب، با وجود علم بحقیقه صدیق، از مثل نفس رسول مقبول ممکن است (لا و الله ثم لا و الله).

پس معلوم شد که هر چند این روایت در صحیح بخاری باشد، مگر چون مخالف روایات و درایات است، اعتمادی بر آن نمی توان کرد، آیا عاقلی دیندار

تجویز تواند کرد که جناب امیر کلّ امیر مصداق

(علی مع الحق و الحق مع علی) تا عرصه شش ماه بیعت امام بحق ننماید، و خود را معاذ الله داخل

«من لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه» (علی ما سنحَقِّقه انشاء الله تعالی) سازد و بعد عرصه شش ماه وقت استنکار وجوه ناس التماس بیعت از امام بحق فرماید؟ (هیئات، هیئات) رمد تعصّب و عناد، بصر بصیرت اهل تشیع را محیط گشته، که در این مقامات، بلکه دیگر امور متنازع فیها نیز، دست از انصاف برداشته، و بنیاد اعتراضات را بر معانی این قسم روایات گذاشته اند، که خلاف روایت و درایت است انتهی (۱).

از این عبارت ظاهر است که این بزرگ روایت فدک را با وصف تصریح بوجود بودنش در صحیح بخاری مخالف در آیات و روایات وامی نماید، و سلب اعتماد از آن می کند، و مضمون آن را خلاف عقل و دین می داند، و اعتقاد را بمفاد آن عین تعصّب و عناد، و حقد و لداد می پندارد، پس این غایت تهجین و توهین این روایت، و نهایت تفضیح و تقبیح صحیحین و مؤلفین آن است بوجه عدیده.

پس چگونه عاقلی بعد سماع این همه افادات گوش به تشبّث رازی و اتباع او بعدم ذکر شیخین حدیث غدیر را خواهد داد، که از این کلمات نهایت شناعت و رکاکت این تشبّث ظاهر می شود.

#### مولوی حیدر علی حدیث قرطاس را در صحیحین موضوع دانسته

و نیز فاضل معاصر در تکذیب حدیث قرطاس، که بخاری آن را در هفت جا

ص: ۵۸

از صحیح خود وارد کرده، و مسلم هم در صحیح خود به سه طریق روایت نموده اهتمام تمام نموده است.

چنانکه در «ازاله الغین» قبل از این مبحث بجواب حدیث قرطاس گفته:

بدانکه فقیر را بعد از تتبع کتب قدمای این فرقه، و تصفح مضمورات و مکنونات ایشان، که در تألیفات خویش بمقتضای حدیث مرتضوی

«ما أضمر أحد شیئا الا و قد ظهر فی فلتات لسانه» گاه گاه از آن خبر می دهند، چنان مدعن شد: که این حدیث مثل

حدیث ردّت جمیع اصحاب الا شاذی (لا یعبأ به) از خصائص مذهب امامیه بوده، و اکابر این مسلک باین اسرار و دقائق آگهی داشتند، و این قصه را علق نفیس گمان می بردند، و بکتمانش هم دگر وصایا می نمودند، من بعد اهل مکیدت و بدا مصلحت در آن دیدند که در لباس تسنن این روایت را، که منتهای آرزویشان بقول مجلسی در بحار و حیاة القلوب است، در مدرسها پیش معتقدین خویش از زمره اهل حق روایت نمودند، تا آنکه رفته رفته در کتب محدثین حتی ملتزمین صحّت مندرج شد، و بر ظاهر است که اگر این حدیث در صدر اول طبقه تابعین ثابت و مشهور می بود، کتمان و اختفاء، و آن هم بدین تاکیدات بی انتها که پاره از آن بگوشت رسانیدم، صورت نمی داشت و هر یکی از دیگری عهد و موثیق چرا می گرفت، و کی می گفت که پس خبردار باید بود، چنان نشود که اهل خلاف، که بر محبت شیخین خود را فدا می کنند، بر این معنی مطلع شوند.

چنانکه نسخه سلیم بن قیس هلالی که اقدم و افضل از جمیع کتب احادیث امامیه توان گفت (کما اعترف المجلسی فی مجلد الفتن من البحار) بر امور مرقوم الصدور دلالت می کند، و این هم از اشارات و عباراتش پیداست، که بعضی از اسرار این حدیث، مثل نام فاروق، از شیعیان هم دریغ می کردند

و کتب رجال، و رسائل تحقیق اسامی رواه، بر این مکاید اول دلیل است، که مقصود اینها از اختفاء و استتار همین بود، که آینه علمای اهل سنت فریب خورند، و سهام تدبیر بر نشانه نشیند، و برای مناظره خصوصا متأخرین را بکار آید، و در صورت ظهور این کید پیش نخواهد رفت، و جمهور محدثین سنیان خواهند گفت: که این روایت از خصائص شیعه است، و مؤید این مدعا که در این جا یاد کردم آن است، که بعضی از علمای ما باین مکاید پی بردند، و حقیقت امر را دانستند، چنانکه ناقضین هفوات مشهدی از آمدی نقل می کنند و می گویند: که او در مسند خویش می فرماید که قصه

(ایتونی بقرطاس) بی ثبوت و بی اساس است، و از شیوخ محدثین نقل می نمایند، که بعد از تصفح بظهور می انجامد که در صحیحین دو یست و ده حدیث ضعیف است، تفرّد بخاری بهشتاد و تفرّد مسلم بیک صد می رسد، و در سی روایت هر دو بزرگ شریک شده اند انتهی.

پس حال حدیث قرطاس نزد احقر الناس، در رنگ حدیث فدک می نماید که شیخ مبارک جزری ابو السعادات در تصانیف خویش آورده، و گفته: که بعضی از اهل اختلاق بعد از آنکه اقرار بجعل و افتراء کردند و گفتند: که ما قصه فدک را موضوع ساخته بر محدثین بغداد عرض کردیم، و نزد آنها معنعن روایت نمودیم، پس تمامی جماعت مذکور قبول کردند، و بدام فریب واقع شدند، مگر ابن شیبه علوی که بوضع و اختلاق پی برد، و دانست که حدیث از موضوعات است.

و انشاء الله تعالی عبارت جزری بعد از این خواهد آمد.

بالجمله از دقائق مکیدت اهل دغا، جان بسلامت بردن سخت دشوار



است (شعر): (هان مگر لطف خدا پیش نهاد گامی چند) انتهی (۱).

از این عبارت واضح است که فاضل معاصر بقطع و حتم، و جزم و یقین، و اذعان و ایقان، حدیث قرطاس را، مثل حدیث ردّت جمیع أصحاب الاّ شاذّی، از اکاذیب فضیحه، و مفتریات قبیحه می داند، و از ناقضین کلمات مشهدی نقل می کند: که ایشان از آمدی ردّ حدیث قرطاس نقل کرده اند، و بر آن هم اکتفاء نکرده، برای مزید تفضیح و تقبیح صحیحین، از شیوخ محدثین نقل کرده اند: که در صحیحین دو بیست و ده حدیث ضعیف است، و نیز تصریح کرده: که حال حدیث قرطاس نزد او در رنگ حدیث فدک است، یعنی مثل حدیث فدک مجعول و مفتری و مکذوب و معیوب است.

پس بعد این همه تفضیح و تقبیح صحیحین، چگونه عاقلی روایات ایشان را لائق اعتناء و اعتبار خواهد گردانید، چه جا که بعدم ذکر ایشان قدح در ثبوت و تحقق حدیثی خواهد کرد، لکن حضرات را در هوای باطل، اصلاً تمیز در غث و سمین، و واهی و متین دست نمی دهد، و بهر رطب و یابس که می خواهند و آن را نافع گمان می بردند دست می زنند.

### مولوی حیدر علی در منتهی الکلام احادیث بخاری را واجب القبول ندانسته

و نیز فاضل معاصر در «منتهی الکلام» بجواب الزام مخالفت حنفیه با احادیث صحیح بخاری گفته است:

مغلطه اولی آنکه ملازمانش در میان صحت حدیث صحیح بخاری، و وجوب عمل بر آن، بتقلید صاحب «نزهه» ملازمت فهمیده اند، یعنی هر حدیث

ص: ۶۱

آن واجب العمل است، من بعد در لَجِّهٖ تحيّر فرو رفته گفته اند: که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است، یا اکثر اخبار مرویه صحیح بخاری صحیح نیست، و همانا این تقریر از جهت غلبه وهم، و تسلط سلطان قوی، بر جوهر عقل است، و الا بودن هر حدیث صحیح واجب العمل مخالف تصریح علمای اعلام است.

شیخ الاسلام ابو زکریای نووی، در تقریب آنچه فرموده مآلش آنست که هر حدیث صحیح جائز العمل هم نیست، چه جای آنکه واجب العمل باشد، و ادله این مسئله را از شروح آن مثل (تهذیب) و غیره مفصل می توان دریافت، بلکه ملخص کلام قدوه المحدثین، و الفقهاء المتبحرین، کمال الدین ابن الهمام، باین عبارت می رسد: که ضرور نیست که هر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان واجب القبول باشد، زیرا که در جرح و تعدیل بعضی از رواه اختلاف است، ممکن است که نزد امام ابو حنیفه راوی مجروح باشد، و نزد شیخین موثق، و هم چنین چیزی که آن را ضعیف یا موضوع گفته اند، علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست انتهی.

بلکه از کتب ثقات بوضوح می انجامد، که خود علمای شافعیه، روایات دیگران را در بعضی از مقامات بر روایت بخاری ترجیح داده اند، بلکه علی جیلانی شیعه در (فتح السبل) می گوید (و العهده علیه): که امام فخر الدین رازی در (رساله تفضیل مذهب شافعی) در بعض روایات بخاری طعن نموده انتهی.

و این همه که مذکور شد منافی اصحیح بخاری که من حیث المجموع است نیست، چه این مرتبه عقلا- و نقلا باین صورت مجتمع می تواند شد که در افضل صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبوده باشد کما

از این عبارت واضح است که فاضل معاصر اولاً- برای تخلیص گلوی امام اعظم و اتباعش از مخالفت احادیث صحیحه، منع ملازمت در میان وجوب عمل و صحّت حدیث صحیح بخاری کرده، و بر فهمیدن این ملازمت استهزاء را بغایت قصوی رسانیده، با آنکه موافق تصریح خود همین نووی که استناد بکلامش کرده، و او را از علماء اعلام دانسته، این ملازمت ثابت است (کما لا یخفی علی من راجع شرحه علی صحیح مسلم) و بعد این منع ممنوع ترقی بر آن کرده، در هتک استار و کشف عوار صحیحین مشغول شده، از ابن الهمام که او را بقدوه المحدثین، و الفقهاء المتبحرین ستوده، عدم وجوب قبول هر روایت بخاری و مسلم نقل کرده.

و نیز امکان این معنی را که راوی موثق شیخین نزد ابو حنیفه مجروح باشد از او آورده، و نیز ترجیح علمای شافعیّه روایات دیگر آن را بر روایت بخاری در بعض مقامات ذکر کرده، و علاوه بر این همه طعن فخر رازی را در بعض روایات بخاری، بواسطه صاحب (فتح السبل) نقل کرده، و فتح سبل تفضیح بخاری نموده، و بعد ذکر این همه آن را منافی اصحیح صحیح بخاری ندانسته، در رفع اعتراض بر آن کوشیده.

پس این همه افادات برای تفضیح رازی و اتباعش که تشبث بعدم ذکر شیخین حدیث غدیر را می کنند کافی و وافی است.

و فاضل معاصر در (منتهی الکلام) بسبب مزید اضطراب، و التهاب، و اختلاج، و انزعاج، صبر و قرار بر این همه خدمت گزاری مسلم و بخاری دست نداده، باز هم آهنگ قدح صحیحین برداشته است، چنانکه بعد عبارت سابقه بفاصله چند ورق گفته:

مغلطه خامسه آنکه مؤلف رساله مذهب محدثین و مجتهدین را هر دو یکی دانسته، و خیال نکرده که در کتب معتمده حنفیه که اسامی بعضی از آن بر زبان قلم رفت، هر دو مذهب را جدا جدا نوشته اند، از تتبع کتب و تصفح مقالات، چنان بوضوح می گراید که ترتیبی که اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده اند، و این هر دو را بر دیگر کتب مقدم داشته اند، بر السنه اتباع مجتهدین (بضرب من التقليد) جاری می شود، و الا- از ائمه اربعه چیزی در این باب منقول نیست، و چگونه تصور توان کرد و حال آنکه علم غیب خاصیه الوهیت یا نزد شیعه از خواص امامت است، پس اگر شخصی بعد تألیف این کتب بپایه اجتهاد می رسید، و تمیز صحیح از سقیم نزد او مناط اعتبار می شد، و در باب جرح و تعدیل بلا واسطه متوجه می گشت، ضرور نبود که بر قرار داد شیخین در باب اخذ روایت می رفت، و مخالفت ایشان را بهیچ گونه مباح نمی دانست، آخر این بزرگان هم از جمله بشر بوده اند، اگر چه در تصحیح حدیث بغایت قصوی کوشیده باشند، سیما محمد بن اسماعیل بخاری که او در این امور گوی سبق از اقران و امثال ر بوده، لیکن باز هم جای اجتهاد مجتهدین باقی است، مگر یاد نداری که در باره چندی از روایتش بعضی از علماء و فقهاء بحث

دارند، و شارحین در جواب آن وجوهی نقل می کنند، که بعضی از آن خالی از غرابت نیست، و از مطالعه (صحاح سته) دریافت می شود: که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند، بلکه خود اجتهاد می نمودند، و تأییدات مجتهدات خود را در این کتب غالباً مدّ نظر داشته اند (۱).

### جمعی از اکابر اهل سنت صحیحین را از اعتماد کلی ساقط کرده اند

#### اشاره

هفتم آنکه قطع نظر از آنکه این حضرات بمقام مقابله و مناظره اهل حق، بسبب مزید عجز و اضطرار، و نهایت ناچاری و انتشار، دست بر ردّ و قدح و جرح احادیث صحیح انداخته اند، در مقام تحقیق نیز اکابر و اجلّه اینها هتک استار صحیحین کرده اند، و بمطاعن و فضائح آن را نواخته، و از اوج اعتماد کلی بحضیض جرح و قدح انداخته، بنا بر انموزج بر بعضی عبارات در این مقام اکتفاء می رود:

### ترجمه عبد القادر حنفی که از قادحین صحیحین است

#### اشاره

محبی الدین عبد القادر بن محمد القرشی الحنفی که علامه سیوطی در (حسن المحاضره فی أخبار مصر و القاهره) بترجمه او گفته:

عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سالم محی الدین أبو محمد بن أبی الوفا القرشی، درس و صنف شرح معانی الآثار، و طبقات الحنفیه، و شرح الخلاصه و تخریج

ص: ۶۵

أحاديث الهدايه، و غير ذلك.

ولد سنه ست و سبعين و ستمائه، و مات في ربيع الاول سنه خمس و سبعين و سبعمائه(١).

و محمود بن سليمان الكفوي در كتاب(اعلام الاخير من مذهب النعمان المختار) بترجمه او گفته:

المولى الفاضل، و التحرير الكامل، عبد القادر بن محمد ابن محمد بن نصر الله بن سالم بن أبى الوفاء القرشى، كان عالما فاضلا  
جامعا للعلوم، له مجموعات، و تصانيف، و تواريخ، و محاضرات، و تأليف الخ.

در كتاب(الجواهر المضيئه في طبقات الحنفية) كه در(كشف الظنون) ذكر آن باين نهج کرده:

طبقات الحنفية أول من صنف فيه الشيخ عبد القادر بن محمد القرشى المتوفى سنه خمس و سبعين و سبعمائه، صاحب الجواهر  
المضيئه في طبقات الحنفية الخ(٢).

### قدح عبد القادر حنفى در صحيح بخارى و مسلم

و حقير بمساعى جميله نقل آن از بعض علمای مخالفين گرفته ام گفته:

ص: ٦٦

---

١- حسن المحاضره ج ١ ص ٢٦٨ .

٢- كشف الظنون ص ١٠٩٧ .

فأئده:ءءءء أءى ءمءء الساعءى فى صفة صلاه رسول الله صلى الله عله و سلم فى مسلم و ءرهه ىشءمل على أنواع:منها التورك فى الءلسه الثانيه،ضعفه الطءاوى لمءءئه فى بعض الطرق عن رءل عن أءى ءمءء.

قال الطءاوى:فهذا منءطع على أصل مءالفءنا،و هم ىردون الءءء باقل من هذا.قلت:و لا ىءنق علءنا لمءءئه فى مسلم فقد وقع فى مسلم أشياء لا-ءقوى عند الاصءلاح، فقد وضع الءافظ الرشءء العطار ءءابا على الءءءء المءطوعه المءرءه فى مسلم،سماه(بءرر الفواءء المءموعه فى ىان ما وقع فى مسلم من الءءءء المءطوعه)سمءئه عن شءءنا أءى اسءاق اءراهء بن مءمء بن عبء الله الطاهرى سنه اءئى عشر و سبعمائه،بسماعه من مصنفه الءافظ رشءء الءءن،بءراءه الشءء فءر الءءن أءى عمرو عثمان المءابلى، و ىبئها الشءء مءى الءءن فى أول شرح مسلم و ما ىقوله الناس ان من روى له الشءءءن فقد ءاز القنطره،هذا أءضا من التءءق و لا ىقوى.

ص: ٦٧

فقد روى مسلم في كتابه عن ليث بن أبي مسلم وغيره من الضعفاء، فيقولون إنما روى في كتابه للاعتبار والشواهد و المتابعات، وهذا لا يقوى لان الحفاظ قالوا الاعتبار والشواهد والاعتبارات و المتابعات امور يتعرفون بها حال الحديث، و كتاب مسلم التزم فيه الصحه، فكيف يتعرف حال الحديث الذى فيه بطرق ضعيفه.

و اعلم أن عن مقتضيه للانقطاع عند أهل الحديث، و وقع في مسلم و البخارى من هذا النوع شىء كثير، فيقولون على سبيل التخنيق ما كان من هذا النوع في غير الصحيحين فمنقطع، و ما كان في الصحيحين فمحمول على الاتصال، و روى مسلم في كتابه عن أبي الزبير عن جابر احاديث كثيره بالعنعنه.

و قال الحافظ: أبو الزبير محمد بن مسلم بن تدرس المكى يدلس في حديث جابر فما كان يصفه بالعنعنه و لا يقبل.

و قد ذكر ابن حزم، و عبد الحق عن الليث بن سعد، أنه قال لابي الزبير علم، لى احاديث سمعتها من جابر حتى



أسمعها منك، فعلم لي احاديث أظن أنها سبعة عشر حديثا، فسمعتها منه.

قال الحافظ: فما كان من طريق الليث عن أبي الزبير عن جابر فصحيح، وفي مسلم من غير طريق الليث عن أبي الزبير عن جابر أحاديث.

وقد روى مسلم في كتابه أيضا عن جابر و ابن عمر في حجة الوداع ان النبي صلى الله عليه و سلم توجه الى مكة يوم النحر، و طاف طواف الافاضه، ثم صلى الظهر بمكة، ثم رجع الى منى.

و في الروايه الاخرى انه طاف طواف الافاضه، ثم رجع فصلى الظهر بمنى.

فيتخفقون، و يقولون أعادها لبيان الجواز، و غير ذلك من التأويلات، و لهذا قال ابن حزم في هاتين الروايتين إحداهما كذب بلا شك.

و روى مسلم أيضا حديث الاسراء، و فيه: «و ذلك قبل أن يوحى إليه».

و قد تكلم الحفاظ فى هذه اللفظه، و بينوا ضعفها.

و روى مسلم أيضا: «خلق الله سبحانه التربه يوم السبت».

و اتفق الناس على أن يوم السبت لم يقع فيه خلق.

و قد روى مسلم عن أبى سفيان أنه قال للنبي صلى الله عليه و سلم لما أسلم: يا رسول الله أعطني ثلاثا: تزوج ابنتى أم حبيبه، و ابنى معاويه اجعله كاتباً، و أمرنى أن اقاتل الكفار كما قاتلت المسلمين، فأعطاه النبي صلى الله عليه و سلم ما سأله.

و الحديث معروف مشهور، و فى هذا من الوهم ما لا يخفى.

فأم حبيبه تزوجها رسول الله صلى الله عليه و سلم، و هى بالحبشه و أصدقها النجاشى عن النبي صلى الله عليه و سلم أربعمائه دينار، و حضر، و خطب و أطعم. و القصه مشهوره، و ابو سفيان انما اسلم عام الفتح، و بين الهجره الى الحبشه و الفتح عدده سنين.

و معاويه كان كاتباً للنبي صلى الله عليه و سلم من قبل.

و اما اماره أبى سفيان فقد قال الحافظ: انهم لا يعرفونها،

فيجيون على سبيل التخنق بأجوبه غير طائفه:

فيقولون في نكاح ابنته:اعتقد أن نكاحها بغير اذنه لا يجوز،و هو حديث عهد بكفر،فأراد من النبي صلى الله عليه و سلم تجديد النكاح.

و يذكرون عن الزبير بن بكار باسانيد ضعيفه:أن النبي صلى الله عليه و سلم أمره(1) في بعض الغزوات،و هذا لا يعرف.

و ما حملهم على هذا كله الا- بعض التعصب،و قد قال الحافظ:ان مسلما لما وضع كتابه الصحيح عرضه على أبي زرعه الرازي،فانكر عليه،و قال سميتة الصحيح فجعلت سلما لاهل البدع و غيرهم،فاذا روى لهم المخالف حديثا يقولون هذا ليس في صحيح مسلم،فرحم الله تعالى أبا زرعه فقد نطق بالصواب،فقد وقع هذا،و ما ذكرت ذلك كله الا أنه وقع بيني و بين بعض المخالفين بحث في مسئله التورك،فذكر لي حديث أبي حميد المذكور اولاً،فاجبته بتضعيف الطحاوي،

ص: ٧١

---

١- امره : بتشديد الميم من باب التفعيل .

فما تلفظ و قال: مسلم يصحح و الطحاوی يضعف، الله تعالى يغفر لنا و له آمين (۱).

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که عبد القادر بغرض ردّ حدیث تورّک که در صحیح مسلم مذکور است، و مخالف مذهب او است، قدح صحیح مسلم آغاز نهاده، و تمسّک را باین حدیث، بسبب ورود آن در صحیح مسلم خلاف حق و صواب دانسته، و افاده کرده که حافظ رشید عطار کتابی برای بیان احادیث مقطوعه که در صحیح مسلم واقع شده تصنیف کرده، و آن را (بغرر الفوائد المجموعه) (فی بیان ما وقع فی مسلم من الاحادیث المقطوعه) نام نهاده، و نیز عبد القادر، زعم مردم را که روایت صحیحین را کلاً موثق و مزگی می دانند باطل ساخته، و قول ایشان را که (من روی له الشیخان فقد جاز القنطره) ناشی از تخنق دانسته، و اظهار کرده که مسلم در کتاب خود از ضعف روایت کرده، و اعتذار اعتبار، و شواهد، و متابعات را ساقط از اعتبار ساخته، متابعت آن را جائز ندانسته، و شاهد و دلیل فساد آن وارد کرده.

و نیز افاده کرده که عنعنه موجب انقطاع نزد اهل حدیث است، و در صحیحین عنعنه بسیار واقع است، و زعم حامیان صحیحین که عنعنه صحیحین محمول بر اتصال است، نه عنعنه غیر صحیحین، مردود و غیر مقبول است.

و نیز ذکر کرده که روایت کرده است مسلم در کتاب خود از ابی الزبیر از جابر احادیث بسیار را بعننه، و حافظ عطار گفته است: که ابو الزبیر محمد ابن مسلم مکی تدلیس می کند در حدیث جابر، پس حدیثی را که بعننه روایت

ص: ۷۲

می کند مقبول نیست.

و از ابن حزم و عبد الحق نقل کرده که ایشان از لیث بن سعد نقل کرده اند که او بأبو الزبیر گفته: که نشان کن برای من احادیثی را که شنیدی از جابر، پس نشان کرد ابو الزبیر احادیثی را که بناء بر ظنّ لیث هفده حدیث باشد، حافظ عطار گفته: که هر حدیثی که از طریق لیث از ابی الزبیر از جابر باشد پس صحیح است، و در مسلم از غیر طریق لیث از ابی الزبیر از جابر احادیثی است بطریق عنعنه، یعنی آن صحیح نیست.

و نیز افاده کرده که روایت کرده است مسلم در کتاب خود از جابر و ابن عمر در حجّه الوداع روایتی که دلالت دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم نماز ظهر را روز نحر در مکه خوانده، و روایت دیگر متضمن خواندن آن حضرت نماز ظهر را روز نحر بمنی آورده، و ابن حزم افاده کرده که یکی از این هر دو روایت کذب است بلا شک.

و نیز مسلم روایت کرده است حدیثی که دلالت دارد بر آنکه اسراء قبل از وحی واقع شده، و حفاظ تکلم کرده اند در این لفظ و بیان کرده اند ضعف آن را.

و نیز مسلم روایت کرده است که خلق کرده است حق تعالی تربت را روز شنبه، و اتفاق کرده اند بر آنکه خلق روز شنبه واقع نشده.

و نیز مسلم حدیث سؤال ابو سفیان سه چیز را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم نقل کرده و در آن اوهام عدیده است، و جوابات مسئولین لا طائل است، باعث بر آن نیست مگر بعض تعصب.

و نیز مسلم هر گاه کتاب خود تصنیف کرد و عرض کرد آن را بر ابو زرعه رازی، ابو زرعه بر آن انکار کرد، و گفت که نام نهادی آن را صحیح، پس

گردانیدی نردبانی برای اهل بدع و غیر ایشان، که هر گاه روایت کند برای ایشان مخالف حدیثی را خواهند گفت که این حدیث در صحیح مسلم نیست.

عبد القادر می گوید که رحمت کند خدای تعالی ابو زرعه را، پس گویا شد او بصواب، پس بتحقیق که واقع شد این معنی، یعنی اهل بدع و غیر ایشان باین حیلۀ در ردّ احادیث نبویّه متمسّک شدند، که این حدیث در صحیح مسلم نیست.

و فقیر می گویم: که تشبث رازی و اتباع او در قدح حدیث غدیر نیز از این قبیل است که ابو زرعه رازی از وقوع آن تخویف کرده، و بر مسلم بسبب آن انکار و طعن آغاز نهاده.

### **ملا علی قاری از محققین اهل سنت نیز در صحیحین قدح کرده**

و ملا- علی قاری که از اجلّه محققین، و اکابر محدّثین، و اعظام منقّدین سنّیه است نیز مثل عبد القادر در قدح و جرح صحیحین، خصوصا صحیح مسلم مبالغه نموده است.

چنانکه در کتاب (الرجال) علی ما نقل صاحب النزهه طاب ثراه گفته:

و قد وقع منه أي من مسلم أشياء لا تقوى عند المعارضه، فقد وضع الحافظ الرشيد العطار كتابا على الاحاديث المقطوعه و بينها الشيخ محي الدين النووي في اول شرح مسلم و ما يقوله الناس ان من روى له الشيخان فقد جاز القنطره، هذا أيضا من التجاهل و التساهل، فقد روى مسلم في كتابه عن الليث

عن أبي مسلم وغيره من الضعفاء، فيقولون إنما روى عنهم في كتابه للاعتبار، والشواهد، والمتابعات، وهذا لا يقوى لأن الحفاظ قالوا: الاعتبار أمور يتعرفون بها حال الأحاديث:

و كتاب مسلم التزم فيه الصحة فكيف يتعرف حال الحديث الذي فيه بطرق ضعيفه.

وقال الحفاظ: أبو الزبير محمد بن مسلم المكي يدلّس في حديث جابر فما يصفه بالعنعنه لا يقبل.

وقد ذكر ابن حزم وعبد الحق عن الليث بن سعد أنه قال لأبي الزبير: علم لي على أحاديث سمعتها من جابر حتى أسمعها منك، فعلم لي على أحاديث أظن أنها سبعة عشر حديثاً فسمعتها منه.

قال الحفاظ: فما كان من طريق الليث عن أبي الزبير عن جابر فصحيح، وفي مسلم عن غير طريق الليث، عن أبي الزبير عن جابر بالعنعنه أحاديث، و

قد روى أيضاً في كتابه عن جابر عن ابن عمر في حجة الوداع: أن النبي صلى الله عليه وسلم توجه إلى مكة يوم النحر، فطاف طواف الأفاضه، ثم

صلى الظهر بمكة، ثم رجع الى منى.

و فى الروايه الاخرى أنه طاف طواف الافاضه، ثم رجع، فصلى الظهر بمنى.

فيوجهون، و يقولون أعادها لبيان الجواز، و غير ذلك من التأويلات، و لهذا قال ابن حزم فى هاتين الروايتين: إحداهما كذب بلا شك.

و روى مسلم أيضا حديث الاسراء و فيه: و ذلك قبل أن يوحى إليه، و قد تكلم الحفاظ فى هذه اللفظه و بينوا ضعفها.

و قد روى مسلم أيضا: خلق الله التربه يوم السبت، و اتفق الناس على أن السبت لم يقع فيه خلق، و أن ابتداء الخلق يوم الاحد.

و قد روى مسلم عن أبى سفيان أنه قال للنبي صلى الله عليه و سلم لما أسلم: يا رسول الله أعطني ثلاثا: تزوج ابنتى أم حبيبه، و ابنى معاويه اجعله كاتباً، و أمرنى أن اقاتل الكفار كما قاتلت المسلمين، فأعطاه النبي صلى الله عليه و سلم ما سأله.

ص: ٧٤



و الحديث معروف مشهور و فى هذا من الوهم ما لا يخفى:

فأم حبيبه تزوجها النبي صلى الله عليه و سلم و هى بالحبشه، و أصدقها النجاشى أربعمائه دينار و حضر و خطب، و أطمع و القصة مشهوره، و أبو سفيان و ابنه معاويه انما أسلما عام الفتح سنه ثمان من الهجره، و أما اماره أبى سفيان فقد قال الحافظ:

انهم لا يعرفونها فيجيبون بأجوبه غير طائله: فيقولون فى نكاح ابنته: اعتقد أن نكاحها بغير اذنه لا يجوز و هو حديث عهد بالكفر، فاراد النبي صلى الله عليه و سلم تجديد النكاح، و يذكرون عن الزبير بن بكار بأسانيد ضعيفه أن النبي صلى الله عليه و سلم أمره فى بعض الغزوات، و هذا لا يعرف الاثبات.

و قد قال الحافظ: ان مسلما لما وضع كتابه الصحيح عرضه على أبى زرعه فانكر عليه و تغيط و قال: سميته الصحيح و جعلته سلما لاهل البدع و غيرهم.

**ترجمه ادفوى شافعى كه از قادحين صحيحين است**

**اشاره**

و علامه ابو الفضل جعفر بن ثعلب الادفوى الشافعى كه ابن حجر عسقلانى بترجمه او در (درر كامنه) گفته:

ص: ٧٧

جعفر بن ثعلب بن جعفر بن على أبو الفضل الادفوى الاديب الفقيه الشافعى، ولد بعد سنه ثمانين و ستمائه، و قرأت بخط الشيخ  
تقى الدين السبكى: انه كان يسمى وعد الله.

قال الصفدى: اشتغل فى بلاده، فمهر فى فنون، و لازم ابن دقيق العيد، و تأدب بجماعه منهم أبو حيان، و حمل عنه كثيرا، و كان  
يقيم فى بستان له ببلده، و صنف (الامتاع فى احكام السماع) و (الطالع السعيد فى تاريخ الصعيد)، و (البدر السافر فى تحفه المسافر) و  
كل مجاميعه جيده، و له النظم و النثر الحسن.

الى أن قال ابن حجر بعد ذكر نبذ من أشعاره: و من خط البدر النابلسى كان عالما، فاضلا، متقللا من الدنيا، و مع ذلك فكان لا  
يخلو من المكان الطيبه، مات فى اوائل سنه ٧٤٨٠ قرأت بخط السبكى قال: ورد الخبر بذلك فى ربيع الاول من السنه، و فى آخر  
ترجمه ابراهيم بن محمد بن عثمان من المعجم المختص للذهبي: مات فى صفر سنه ٧٤٨، و مات قبله بايام الاديب العالم كمال  
الدين جعفر بن ثعلب عن نيف و

ستين سنه بعد رجوعه من الحج(١).

و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن على الاسنوى در(طبقات)خود گفته:

كمال الدين أبو الفضل جعفر وعد الله(٢) ابن ثعلب بن جعفر الادفوى، و هذه الاربعه كانت أعلاما عليه بوضع والده، و كان يعرف بكل منها، و لا يعرف أحد من العصرين وقع له مثل ذلك، و أدفو بلده فى أواخر الاعمال القوصيه، قريبه من اسوان.

كان المذكور فاضلا مشاركا فى علوم متعدده، أديبا شاعرا، ذكيا، كريما، طارحا للتكلف، ذا مروئه كبيره.

صنف فى أحكام السماع كتابا نفيسا، سماه بالامتاع، أنبأ فيه عن اطلاع كثير، فانه كان يميل الى ذلك ميلا كبيرا و يحضره.

سمع، و حدث، و درس قبل موته بأيام يسيره بمدرس الحديث الذى أنشأه الامير جنكلى ابن البابا بمسجده، و أعاد

ص: ٧٩

---

١- الدرر الكامنه ج ١ ص ٥٣٥ .

٢- و عبد الله : على ما فى الطبقات المطبوعه فى بغداد ١٣٩٠ ج ١ ص ١٧٠ .

بالمدرسه الصالحيه من القاهره، و كان مقيما بها، لم يتزوج و لم يتسر لفقدان داعيه ذلك عنده، الا أنه عقد على امرأه لغرض آخر.

مات قبيل الطاعون الكبير الواقع فى سنه تسع و أربعين و سبعمائه و عمره ما بين الستين و السبعين (1).

و أبو بكر اسدى در (طبقات فقهاء شافعيه) مدح او بابن عنوان نموده:

جعفر بن ثعلب بن جعفر بن على الامام، العلامة، الاديب البارع، ذو الفنون، كمال الدين أبو الفضل الادفوى.

ولد فى شعبان سنه خمس و ثمانين، و قيل خمس و سبعين و ستمائه، و سمع الحديث بقوص، و القاهره، و أخذ المذهب و العلوم عن علماء ذلك العصر، منهم ابو دقيق العيد.

قال الاسنوى: كان مشاركا فى علوم متعدده أديا شاعرا ذكيا، كريما، طارحا للتكلف، ذا مروئه كثيره، و صنف فى أحكام السماع كتابا نفيسا، سماه بالامتاع، أنبا فيه عن اطلاع كثير، فانه كان يميل الى ذلك ميلا كثيرا و يحضره، سمع، و حدث، و درس، و أفاد، و لم يتزوج، و لم يتسر لفقدان داعيه

ص: ٨٠

---

١- طبقات الشافعيه اسنوى ج ١ ص ١٧٠ ط بغداد ١٣٩٠ هـ .

ذلك عنده.

وقال أبو الفضل العراقي: كان من فضلاء أهل العلم، صنّف تاريخاً للصعيد، و مصنفًا في حل السماع، والطالع السعيد في تاريخ الصعيد، و البدر السافر في تحفة المسافر في التاريخ انتهى.

وقد كتب على مقدمه شرح المذهب أشياء حسنه، و زاد أشياء مهمه، و قفت له على مجموع فيه فوائد فقهيه، اعتنى فيها بالنقل، و له فيها مباحث حسنه، و جمع لنفسه جزءا سماه الغرر المأثوره.

قيل: انه توفي في صفر سنه ثمان و أربعين و سبعمائه، و قيل في السنه الاثنيه، و قال الاسنوى: قبل الطاعون الواقع في سنه تسع و أربعين، و عمره ما بين الستين و السبعين، و دفن بمقابر الصوفيه الخ(١).

### قدح ادفوى شافعى در صحيحين

در كتاب (الامتع فى احكام السماع) در تبين فضائح و قبائح صحيحين،

ص: ٨١

---

١- طبقات ابن شهبه اسدى ص ٨٩ مخطوط .

و نشر معایب و مثالب آن سعی وافر نموده، چنانکه در مقام ردّ مذهب ابن الصلاح گفته:

ثم أقول ان الامه تلت كل حديث صحيح و حسن بالقبول، و عملت به عند عدم المعارض، و حينئذ لا يختص بالصحيحين، و قد تلت الامه الكتب الخمسه و الستة بالقبول و أطلق عليها جماعه اسم صحيح، و رجح بعضهم بعضها على كتاب مسلم و غيره.

و قال أبو سليمان أحد الخطابي: كتاب السنن لابي داود كتاب شريف، لم يصنف في حكم الدين كتاب مثله، و قد رزق من الناس القبول كافه، فصار حكما بين فرق العلماء، و طبقات الفقهاء، على اختلاف مذاهبهم، و كتاب السنن أحسن وضعاً و أكثر فقها من كتاب البخاري و مسلم.

و قال الحافظ أبو الفضل محمد بن طاهر المقدسي: سمعت الامام أبا الفضل عبد الله بن محمد الانصاري بهراه يقول و قد جرى بين يديه ذكر أبي عيسى الترمذي و كتابه، فقال: عندي كتابه أنفع من كتاب البخاري و مسلم.

و قال الامام أبو القاسم سعيد بن علي الزنجاني: ان لابي

عبد الرحمن النسائي شرطاً في الرجال أشد من شرط البخاري و مسلم.

وقال أبو زرعه الرازي لما عرض عليه ابن ماجه السنن كتابه:أظن ان وقع هذا في أيدي الناس تعطلت هذه الجوامع كلها،أو قال أكثرها.

و وراء هذا بحث آخر،و هو أن قول الشيخ أبي عمرو بن الصلاح ان الامه تلقت الكتابين بالقبول.

ان أراد كل الامه فلا يخفى فساد ذلك،إذ الكتابان انما صنفا في المائه الثالثه،بعد عصر الصحابه،و التابعين،و تابعي التابعين،و أئمه المذاهب المتبعه،و رؤس حفاظ الاخبار، و نقاد الاثار المتكلمين في الطرق و الرجال المميزين بين الصحيح و السقيم.

و ان أراد بالامه الذين وجدوا بعد الكتابين،فهم بعض الامه،فلا يستقيم له دليله الذي قرره من تلقى الامه،و ثبوت العصمه لهم،و الظاهريه انما يعتنون باجماع الصحابه خاصه و الشيعه لا تعتد بالكتابين،و طعنت فيهما،و قد اختلف في اعتبار

ص: ٨٣

قولهم فى الاجماع و انعقاده.

ثم ان اراد كل حديث فيهما تلقى بالقبول من الناس كافة فغير مستقيم، فقد تكلم جماعه من الحفاظ فى احاديث فيهما:

فتكلم الدارقطنى فى احاديث و عللها.

و تكلم ابن حزم فى احاديث، كحديث شريك فى الاسراء قال: انه خلط.

و وقع فى الصحيحين احاديث متعارضه لا يمكن الجمع بينهما و القطع لا يقع التعارض فيه.

و قد اتفق البخارى و مسلم على اخراج حديث محمد بن بشار بن دارا، و اكثر من الاحتجاج بحديثه، و تكلم فيه غير واحد من الحفاظ، ائمه الجرح و التعديل، و نسب الى الكذب، و حلف عمرو بن على الفلاس شيخ البخارى: أن بن دارا يكذب فى حديثه عن يحيى: و تكلم فيه أبو موسى، و قال على بن المدينى فى الحديث الذى رواه فى السجود: هذا كذب، و كان يحيى لا يعاب به، و يستضعفه، و كان القواريرى لا يرضاه.

ص: ٨٤



و أكثر من حديث عبد الرزاق، و الاحتجاج به، و تكلم فيه و نسب الى الكذب.

و أخرج مسلم لاسباط بن نصر، و تكلم فيه أبو زرعه و غيره.

و أخرج أيضا عن سماك بن حرب، و أكثر عنه، و تكلم فيه غير واحد، و قال الامام أحمد بن حنبل: هو مضطرب الحديث و ضعفه أمير المؤمنين في الحديث شعبه، و سفيان الثوري.

و قال يعقوب بن شعبه: لم يكن من المثبتين، و قال النسائي:

في حديثه ضعف، قال شعبه: كان سماك يقول في التفسير عكرمه و لو شئت لقلت له ابن عباس لقاله، و قال ابن المبارك سماك ضعيف في الحديث، و ضعفه ابن حزم قال: و كان يلحن فيتلحن.

و كان أبو زرعه يذم وضع كتاب مسلم، و يقول: كيف تسميه الصحيح و فيه فلان و فلان، و ذكر جماعه.

و أمثال ذلك يستغرق أوراقا، فتلك الاحاديث عندهما و لم يتلقوها بالقبول.

و ان أراد أن غالب ما فيهما سالم من ذلك لم يبق له حجه (۱).

از ملاحظه این عبارت واضح است که این عالم نحریر، و فقیه کبیر، اولاً- تفضیل و ترجیح سنن اُبی داود، و سنن ترمذی بر صحیحین، و همچنین ترجیح شرط نسائی بر شرط شیخین، و غابت مدح سنن ابن ماجه از ابو زرعه رازی نقل کرده، و بعد از آن افاده کرده آنچه حاصلش این است: که اگر مراد ابن صلاح از تلقی اُمت کتابین را بقبول آن است که کلّ اُمت تلقی آن بقبول کرده اند.

پس این معنی ظاهر الفساد است، زیرا که این هر دو کتاب در مائه ثالثه تصنیف شده، و بعد از انقراض عصر صحابه، و تابعین، و تبع تابعین، و ائمه مذاهب متبّعه، و رؤس حفاظ اخبار، و نقاد آثار، که تکلم می کردند در طرق روایات و رجال آن، و تمیز می نمودند در صحیح و سقیم مؤلف شده، پس اجماع کلّ اُمت بر تلقی صحیحین بقبول راست و درست نباشد، و اگر مراد ابن صلاح از اُمت کسانی هستند که بعد از تصنیف صحیحین بوجود آمدند، پس ایشان بعض اُمتند نه کلّ اُمت.

پس دلیل ابن صلاح که تقریر آن نموده، و بنای آن را بر تلقی اُمت و نبوت عصمت بر ایشان گذاشته، مدخول و غیر مستقیم خواهد بود.

و چگونه این دلیل تمام شود و حال آنکه ظاهریّه اعتناء نمی کنند مگر باجماع صحابه خاصّه، و شیعه اعتداد باین هر دو کتاب نمی کنند، بلکه طعن

ص: ۸۶

---

۱- الامتاع فی احکام السماع ص ۲۰۹ مخطوط - الفصل العاشر من الباب الثانی فی الکلام علی الآلات .

در آن می نمایند، و اختلاف است در اعتبار قول شیعه در اجماع و انعقاد آن، حاصل آنکه هر گاه در اعتبار قول شیعه در اجماع خلاف باشد، و عدم اعتبار قولشان اجماعی نباشد، اجماع بر قبول صحیحین با وصف مخالفت شیعه، و عدم اعتدادشان باین هر دو کتاب، و طعنشان در آنها ثابت نشود.

و بعد از این همه افادات، فقیه مذکور غایت سعی در استیصال دعوی اجماع نموده، طعن و قدح ائمه و اعظم سئیه در صحیحین ثابت کرده، و ارشاد کرده آنچه حاصلش این است: که اگر اراده کرده است ابن صلاح: که هر حدیثی که در صحیحین است تلقی کرده شده است بقبول از کافه مردم، پس غیر مستقیم است.

زیرا که تکلم کرده اند جماعتی از حفاظ در احادیث عدیده که در صحیحین است، پس تکلم کرده است دارقطنی در احادیث عدیده و تعلیل کرده است آن را، و تکلم کرده است ابن حزم در احادیث عدیده، مثل حدیث شریک در اسراء، و گفته است که این حدیث خلط است.

و نیز واقع شده است در صحیحین احادیث متعارضه که ممکن نیست جمع در میان آن، و در قطع تعارض واقع نمی شود.

و نیز اتفاق کرده اند بخاری و مسلم بر اخراج حدیث محمد بن بشار بندهار، و اکثر احتجاج بحدیث او کرده اند، و تکلم کرده اند حفاظ که ائمه جرح و تعدیلند در او، و منسوب شده است محمد بن بشار بکذب، و قسم یاد کرده است عمرو بن علی الفلاس شیخ بخاری بر اینکه بندهار دروغ می گوید در حدیث خود از یحیی، و نیز تکلم کرده است در او ابو موسی، و علی بن المدینی گفته است: در حدیثی که روایت کرده است آن را محمد بن بشار در سجود که این دروغ است، و یحیی اعتناء باو نمیکرد، و استضعاف او می نمود، و قواریری

او را نمی پسندید.

و نیز اکثار کرده اند از حدیث عبد الرزاق و احتجاج باو، و حال آنکه تکلم کرده شده است در او، و منسوب شده است بکذب.

و اخراج کرده است مسلم برای اسباط بن نصر، و تکلم کرده است در او ابو زرعه و غیر او.

و نیز اخراج کرده است مسلم از سماک بن حرب، و اکثار کرده است از او با اینکه تکلم کرده در او غیر واحد، و گفته است امام احمد بن حنبل: که او مضطرب الحدیث است، و تضعیف کرده است او را شعبه که معاذ الله نزد اینها موسوم بامیر المؤمنین فی الحدیث است، و نیز تضعیف کرده است او را سفیان ثوری، و یعقوب بن شیبه، و نسائی، و ابن المبارک هم در او قدح کرده اند.

و ابو زرعه ذمّ وضع کتاب مسلم می نمود، و می گفت: که چگونه نام می گذاری آن را صحیح و حال آنکه در آنست فلان و فلان، و ذکر کرد جماعتی را.

فقیه ابو جعفر افاده می کند: که امثال این ذمّ و لوم، و جرح و قدح صحیحین استغراق اوراق می کند، یعنی آنچه آورده بطور انموذج اندکی بسیار است.

### ابو زرعه رازی نیز صحیح مسلم را مذمت کرده

#### اشاره

و تناول ابو زرعه صحیح مسلم را بذمّ، و عیب، و لوم، و طعن، و ثلب علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی هم در مصتفات خود نقل کرده چنانکه در (تذهیب التهذیب) بترجمه احمد بن عیسی المصری گفته:

قال سعید البرذعی: شهدت أبا زرعه ذكر صحیح مسلم

ص: ۸۸

فقال: هؤلاء قوم أرادوا التقدم قبل أوانه، فعملوا شيئاً يتسوقون به، و أتاه رجل و أنا شاهد بكتاب مسلم، فجعل ينظر فيه، فاذا حديث عن أسباط بن نصر، فقال: ما أبعد هذا عن الصحيح ثم رأى قطن بن نسير فقال لي: هذا أطم من الاول، قطن بن نسير يصل أحاديث عن ثابت جعلها عن أنس، ثم نظر فقال:

يروى عن أحمد بن عيسى في الصحيح، ما رأيت أهل مصر يشكون في أنه، و أشار الى لسانه (١).

و نیز ذهبی در (میزان الاعتدال) فی نقد الرجال بترجمه احمد بن عيسى گفته:

قال سعيد البرذعي: شهدت أبا زرعه ذكر عنده صحيح مسلم، فقال: هؤلاء قوم أرادوا التقدم قبل أوانه فعملوا شيئاً يتسوقون به، و قال: يروى عن أحمد بن عيسى في صحيح:

ما رأيت أهل مصر يشكون في أنه، و أشار الى لسانه (٢).

و نیز ذهبی در کتاب (سیر اعلام النبلاء) بترجمه محمد بن يحيى ذهلي گفته:

قال أبو قريش الحافظ: كنت عند أبي زرعه ف جاء مسلم

ص: ٨٩

---

١- تهذيب التهذيب ج ١ ص ١٦ .

٢- ميزان الاعتدال ج ١ ص ١٢٦ .

ابن الحجاج، فسلم عليه، و جلس ساعه و تذاكرا، فلما أن قام قلت له: هذا جمع أربعة آلاف حديث في الصحيح، قال: فلمن ترك الباقي، ثم قال: هذا ليس له عقل، لو داری محمد بن یحیی لصار رجلا (۱).

از این عبارت ظاهر است: که هر گاه ابو قریش نزد ابو زرعه بعد از رفتن مسلم ذکر کرد: که این کس جمع کرده چهار هزار احادیث در صحیح، ابو زرعه گفت: که پس برای که ترک کرده باقی را، و این اظهار تنگص و تکدر صریح است از تصنیف مسلم، و ابو زرعه بر این قدر اکتفاء نفرموده، همّت عالی را باخراج مسلم از زمره عقلاء گماشته، بتصریح صریح فرموده: که این کس نیست برای او عقلی، و باز گفت: که اگر مدارات می کرد محمد بن یحیی را هر آینه می شد مردی، و این صریح است در آنکه مسلم نزد ابو زرعه بمرتبه بی عقل و احمق بود که او را از جمله رجال خارج می دانست.

و چون محتمل است که بعد از اطلاع بر نهایت توهین، و تهجین، و تقییح و تفضیح ابو زرعه مسلم و صحیح او را، ناواقفی در جلالت شأن ابو زرعه ارتیابی بهم رساند، لهذا بعض جلائل فضائل ابو زرعه، که قفل سکوت بر لب زند نقل می کنم:

### **ابو زرعه و فضائل او در کتب تراجم اهل سنت**

علامه شمس الدین ابو عبد الله محمد الذهبی در (سیر اعلام النبلاء) گفته:

ص: ۹۰

أبو زرعه الرازي الامام سيد الحفاظ عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ محدث الري، و دخول الزاي في نسبه غير مقيس كالمروزي.

مولده بعد نيف و مائتين، و قد ذكر ابن أبي حاتم: أن أبا زرعه سمع من عبد الله بن صالح العجلي، و الحسن بن عطيه بن نجيح، و هما ممن توفي سنه احدى عشره و مائتين فيما بلغني، فاما وقع غلط في وفاتهما، و اما في مولده، و اما في لقياه لهما و قد سمع من محمد بن سابق، و قره بن حبيب، و أبي نعيم، و القعنبى، و خلاد بن يحيى، و عمرو بن هاشم، و عيسى بن مينا قالون، و اسحاق بن محمد الفروي، و عبد العزيز بن عبد الله الاويسى، و يحيى بن بكير، و عبد الحميد بن بكار، و صفوان بن صالح، و سليمان بن بنت شرحبيل، و أحمد بن حنبل و طبقتهم قال لنا أبو الحجاج في تهذيبه: هو مولى عياش بن مطرف ابن عبد الله بن عياش بن أبي ربيعه المخزومي، ثم سرد شيوخته، و منهم أحمد بن يونس اليربوعى، و الحسن بن بشر البجلي، و الحسن بن ربيع البوراني، و أبو عمر الحوضى، و الربيع بن

يحيى الاششاني، و سهل بن بكار الدارمي، و شاذ بن فياض، و قبيصه بن عقبه، و محمد بن الصلت الاسدي، و مسلم بن ابراهيم و موسى بن اسماعيل، و أبو الوليد الطيالسي، و آخرون.

و ذكر شيخنا أبو الحجاج فيهم: أبا عاصم النبيل، و هذا وهم، لم يدركه، و لا سمع منه، و لا دخل البصره الا بعد موته بأعوام.

و طلب هذا الشأن و هو حدث، و ارتحل الى الحجاز، و الشام، و مصر، و العراق، و الجزيره، و خراسان، و كتب ما لا يوصف كثره.

حدث عنه أبو حفص الفلاس، و حرمله بن يحيى، و اسحاق ابن موسى الحظي، و محمد بن حميد الرازي، و يونس بن عبد الاعلى، و الربيع المرادي، و هم من شيوخه، و ابن واره، و أبو حاتم، و مسلم بن الحجاج، و خلق من اقرانه، و عبد الله بن أحمد و أبو بكر بن أبي داود، و أبو عوانه الاسفرايني، و أبو بكر بن زياد، و أحمد بن محمد بن أبي حمزه الذهبي، و محمد بن حمدون النيسابوري، و عدى بن عبد الله والد الحافظ أبي أحمد، و موسى



ابن العباس الجويني، و محمد بن الحسين القطان، و الحسن بن محمد الداركي، و خلق كثير، و ابن سابق شيخه هو محمد بن سعيد بن سابق.

و ذكر سعيد بن عمرو البرذعي: أن أبا زرعه قال: لا أعلم صفا لي رباط يوم قط، أما سرت (1) فأردت العباس بن الوليد ابن مزيد، و أما عسقلان فأردت محمد بن أبي السري، و أما قزوين فمحمد بن سعيد بن سابق.

قال ابن أبي حاتم: فروخ جد أبي زرعه هو مولى عياش ابن مطرف القرشي.

قال أبو بكر الخطيب: سمع أبو زرعه من مسلم بن ابراهيم، و أبي نعيم، و قبيصة، و أبي الوليد، و يحيى بن بكير.

قال: و كان اماما ربانيا، حافظا، متقنا، مكثرا، جالس أحمد بن حنبل و ذاكره.

و حدث عنه من أهل بغداد ابراهيم الحربي و عبد الله بن

ص: ٩٣

---

١- سرت بضم الاول و سكون الثاني مدينه على ساحل البحر الرومي - معجم البلدان ج ٣ ص ٢٠٦

أحمد، وقاسم المطرز.

قال تمام الرازي: أنبا جعفر بن محمد الكندي: ثنا أبو زرعه الدمشقي قال: قدم علينا جماعة من أهل الرى دمشق قديما منهم: أبو يحيى فرخويه، فلما انصرفوا فيما أخبرني غير واحد، منهم أبو حاتم الرازي رأوا هذا الفتى قد كاس (1)، يعنى أبا زرعه الرازي، فقالوا له: نكنيك بكنيه أبي زرعه الدمشقي ثم لقيني أبو زرعه الرازي بدمشق، و كان يذكر لى هذا الحديث و يقول: بكنيتك اکتيت.

قال أبو عبد الله بن بطة: سمعت النجار، سمعت عبد الله بن أحمد يقول: لما ورد علينا ابو زرعه، نزل عندنا، فقال لى أبى:

يا بنى قد اعتضت بنوافلى مذاكره هذا الشيخ.

و قال صالح بن محمد جزره: سمعت ابا زرعه يقول: كتبت عن ابراهيم بن موسى الرازي مائه ألف حديث، و عن أبى بكر ابن أبى شيبه مائه الف، فقلت له: بلغنى أنك تحفظ مائه الف حديث تقدر ان تملى على الف حديث من حفظ؟ قال: لا

ص: ٩٤

---

١- كاس : كان ظريفا فطنا .

و لكن إذا القي على عرفت.

قال عبد الرحمن بن أبي حاتم قلت لابي زرعه تجوز ما كتبت عن ابراهيم بن موسى مائه الف؟ قال: مائه الف كثير، قلت فخمسين الفا؟ قال: نعم و ستين و سبعين الفا، حدثني من عد كتاب الوضوء و الصلوه فبلغ ثمانيه عشر الف حديث.

و قال أبو عبد الله بن منده الحافظ: سمعت أبا العباس محمد ابن جعفر بن حمكويه بالرى يقول: سئل ابو زرعه عن رجل حلف بالطلاق أن ابا زرعه يحفظ مائتى الف حديث هل حنث؟ فقال: لا، ثم قال ابو زرعه: أحفظ مائتى الف حديث كما يحفظ الانسان قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و فى المذاكره ثلث مائه الف حديث، هذه حكاية مرسله، و حكاية صالح جزره أصح، روى الخطيب هذه من عبد الله بن احمد السوذرجانى، أنه سمع ابن منده يقول ذلك.

قال الحافظ ابو أحمد بن عدى: سمعت أباى يقول: كنت بالرى و أنا غلام فى البرازين، فحلف رجل بالطلاق من امرأته ان ابا زرعه يحفظ مائه الف حديث، فذهب قوم انا

ص: ٩٥

فيهم الى أبي زرعه فستئناه، فقال: ما حملته على الحلف بالطلاق؟ قيل قد جرى الان منه ذلك، فقال ابو زرعه: ليمسك امرأته فانها لم تطلق عليه.

وقال ابن عدى: سمعت الحسن بن عثمان التستري، سمعت ابا زرعه يقول: كل شيء قال الحسن قال رسول الله صلى الله عليه وسلم، وجدت له أصلاً إلا أربعة أحاديث.

وقال ابن أبي حاتم: قال ابو زرعه: عجت ممن يفتي في مسائل الطلاق يحفظ اقل من مائة الف حديث.

وقال ابن أبي شيبة: ما رأيت احفظ من أبي زرعه.

وقال ابو عبد الله الحاكم: سمعت ابا جعفر محمد بن احمد الرازي يقول: سمعت محمد بن مسلم بن واره، قال: كنت عند اسحاق بنيسابور، فقال رجل من العراق: سمعت احمد بن حنبل يقول: صح من الحديث سبعمائة ألف حديث و كسر و هذا الفتى يعنى أبا زرعه قد حفظ ستمائة ألف حديث.

قلت: أبو جعفر ليس بثقه.

ابن عدى سمعت أحمد بن محمد بن سعيد، حدثني

الحضرمي، سمعت أبا بكر ابن أبي شيبة وقيل له من أحفظ من رأيت؟ قال: ما رأيت أحفظ من أبي زرعه الرازي.

ابن المقرئ أنبأنا عبد الله بن محمد بن جعفر القزويني، سمعت محمد بن اسحاق الصاغانى، يقول: أبو زرعه يشبه بأحمد بن حنبل.

وقال علي بن الحسين بن الجنيد: ما رأيت أحدا أعلم بحديث مالك من أبي زرعه، وكذلك سائر العلوم.

قال ابن أبي حاتم: سئل أبي عن أبي زرعه؟ فقال: امام.

قال عمر بن محمد بن اسحاق القطان: سمعت عبد الله بن أحمد بن حنبل، سمعت أبي يقول: ما جاوز الجسر أحد أفقه من اسحاق بن راهويه. ولا أحفظ من أبي زرعه.

ابن عدى سمعت أبا يعلى الموصلى يقول: ما سمعنا يذكر أحد فى الحفظ الا كان اسمه اكبر من رؤيته الا أبو زرعه الرازي. فان مشاهدته كانت أعظم من اسمه، و كان قد جمع حفظ الابواب و الشيوخ و التفسير، كتبنا باملائه بواسطة آلاف حديث.

و قال صالح جزره: حدثنا سلمه بن شبيب، حدثني الحسن ابن محمد ابن امين، حدثنا زهير، حدثنا أم عمرو بنت شمر، سمعت سويد ابن غفله يقول: و اعيس عين يريد حور عين قال صالح: فألقيت هذا على أبي زرعه فبقي متعجبا، فقال:

أنا أحفظ في القراءات عشره آلاف حديث، قلت: فتحفظ هذا؟ قال: لا.

ابن عدى، سمعت الحسن بن عثمان، سمعت ابن واره، سمعت اسحاق بن راهويه، يقول: كل حديث لا يعرفه أبو زرعه الرازى فليس له أصل.

و قال الحاكم: سمعت الفقيه أبا حامد أحمد بن محمد، سمعت أبا العباس الثقفى يقول: لما انصرف قتيبه بن سعيد الى الرى، سأله أن يحدثهم، فقال: احدثكم بعد أن حضر مجلسى أحمد، و ابن معين، و ابن المدينى، و أبو بكر بن أبى شيبه، قالوا له: فان عندنا غلاما يسرد كل ما حدثت به مجلسا مجلسا قم يا أبا زرعه، قال: فقام، فسرد كل ما حدث به قتيبه فحدثهم قتيبه.

ص: ٩٨

قال سعيد بن عمرو الحافظ: سمعت أبا زرعه يقول: دخلت البصره فحضرت سليمان الشاذكونى فى يوم الجمعة، فروى حديثا فرددت عليه، ثم قال: حدثنا ابن أبى عتيبه، عن أبيه عن سعيد بن ابراهيم، عن نافع، عن ابن جبير، عن أبيه، قال:

لا حلف فى الاسلام.

فقلت: هذا وهم، انما هو سعد عن أبيه، عن جبير.

قال: من يقول هذا؟ قلت: حدثنا ابراهيم بن موسى، أنبا ابن أبى عتيبه.

فغضب، ثم قال لى: ما تقول فى من جعل الاذان مكان الاقامه؟ قلت: يعيد.

قال: من قال هذا؟ قلت: الشعبى.

قال من عن الشعبى؟ قلت: ثنا قبيصه، عن سفيان، عن جابر، عن الشعبى.

قال: و من غير هذا؟

ص: ٩٩

قلت: ابراهيم، حدثنا أبو نعيم، حدثنا منصور بن أبي الأسود، عن مغيرة، عنه.

قال: أخطأت.

قلت: حدثنا أبو نعيم، حدثنا جعفر الاحمر، حدثنا مغيرة عنه.

قال: أخطأت.

قلت: أنا أبو نعيم، حدثنا أبو كدينة، عن مغيرة.

قال: أصبت.

ثم قال أبو زرعه: اشتبه علي، وكتبت هذه الاحاديث الثلاثة عن أبي نعيم، فما طالعتها منذ كتبتها.

ثم قال: و ايش غير هذا؟ قلت: معاذ بن هشام، عن أشعث، عن الحسن.

قال: هذا سرقة، و صدق، كان ذاكرني به رجل ببغداد، فحفظته عنه.

قال أبو علي جزره: قال أبو زرعه: مر بنا الى سليمان الشاذكوني نذاكره، قال: فذهبنا، فما زال يذاكره، حتى عجز

ص: ١٠٠



الشاذكونى عن حفظه، فلما أعياه، القى حديثاً من حديث الرازيين فلم يعرفه أبو زرعه، فقال سليمان: يا سبحان الله حديث بلدك هذا مخرجه من عندكم، وأبو زرعه ساكت و يرى من حضر انه قد عجز، فلما خرجنا رأيت أبا زرعه قد اغتم و يقول: لا أدرى من اين جاء بهذا؟ فقلت له: وضعه فى الوقت كى تعجز و تخجل، قال: هكذا؟ قلت: نعم، فسرى عنه.

ابن عدى سمعت مخلد بن ابراهيم المقرئ، سمعت فضلك الصائغ يقول: دخلت المدينة، فصرت الى باب أبى مصعب، فخرج الى شيخ مخضوب و كنت ناعسا، فحركنى و قال: يا مردك من أنت أى شىء تنام؟ قلت: أصلحك الله أنا من الرى من بعض شاكردى أبى زرعه.

قال: و دخلت على الربيع بمصر، فقال: من اين؟ قلت:

من الرى، قال: تركت أبا زرعه و جئت، ان أبا زرعه آيه، و ان الله تعالى إذا جعل انسانا آيه أبانه من شكله حتى لا يكون له ثان.

قال ابن أبى حاتم: سمعت يونس ابن عبد الاعلى، يقول:

ص: ١٠١

ما رأيت أكثر تواضعا من أبي زرعه، هو و أبو حاتم اماما خراسان.

و قال يوسف المنايحي: سمعت عبد الله بن محمد القزويني القاضي، يقول: حدثنا يونس بن عبد الاعلى يوما فقال: حدثني أبو زرعه، فقيل له: من هذا؟ فقال: ان أبا زرعه اشهر في الدنيا من الدنيا.

ابن أبي حاتم حدثنا الحسن بن احمد، سمعت احمد بن حنبل يدعو الله لابي زرعه، و سمعت عبد الواحد بن غياث يقول ما رأى ابو زرعه مثل نفسه.

سعيد بن عمرو البرذعي، سمعت محمد بن يحيى، يقول:

لا يزال المسلمون بخير ما أبقى الله لهم مثل أبي زرعه يعلم [\(١\)](#) الناس، و ما كان الله ليترك الارض الا و فيها مثل أبي زرعه يعلم الناس ما جهلوه.

علقها ابن أبي حاتم، عن سعيد بن عدى، حدثنا احمد بن محمد بن سليمان القطان، أنبأنا ابو حاتم الرازي، حدثني ابو

ص: ١٠٢

---

١- يعلم بتشديد اللام من التعليم .

زرعه عبيد الله، و ما خلف بعده مثله علما و فهما، و لا أعلم من المشرق و المغرب من كان يفهم هذا الشيطان مثله.

ابن عدى سمعت القاسم بن صفوان، سمعت ابا حاتم، يقول أزهد من رأيت اربعة: آدم بن أبى ياس، و ثابت بن محمد الزاهد، و ابو زرعه الرازى، و ذكر آخر.

قال النسائى: أبو زرعه الرازى ثقة.

و قال أبو نعيم بن عدى: سمعت ابن خراش، يقول: كان بينى و بين أبى زرعه موعد أن ابكر عليه فاذا كره فبكرت عليه، فمررت بأبى حاتم و هو قاعد، فأجلسنى معه يذاكرنى حتى أضحى النهار، فقلت بينى و بين أبى زرعه موعد، فجئت الى أبى زرعه و الناس منكبين عليه، فقال لى: تأخرت عن الموعد، قلت بكرت فمررت بهذا المسترشد، فدعانى فرحمته لوحده و هو أعلى اسنادا منك، و صرت أنت بالدست.

أو كما قال أبو العباس السراج: أنبا محمد بن مسلم بن واره، قال: رأيت ابا زرعه فى المنام فقلت له ما حالك؟ قال:

أحمد الله على الاحوال كلها، انى حضرت فوقفت بين يدى الله

ص: ١٠٣

فقال لى: يا عبيد الله لم تذرعت (١) فى القول فى عبادى؟ قلت يا رب انهم حاولوا دينك، فقال: صدقت، ثم اتى بطاهر الخلقانى فاستعديت عليه، الى ربي فضرب الحد عليه مائه، ثم امر به الى الحبس، ثم قال: ألحقوا عبيد الله بأصحابه بأبي عبد الله، و أبا عبد الله، و أبا عبد الله: سفيان، و مالك، و أحمد بن حنبل.

رواها عن ابن واره ايضا ابن أبى حاتم، و أبو القاسم بن أخى أبى زرعه.

قال ابو جعفر محمد بن على، و راق أبى زرعه: حضرنا أبا زرعه بمارستان، و هو فى السوق (٢)، و عنده ابو حاتم، و ابن واره، و المنذر بن شاذان، و غيرهم، فذكروا حديث التلقين:

(لقنوا موتاكم لا اله الا الله) و استحيوا من أبى زرعه ان يلقنوه فقالوا تعالوا نذكر الحديث، فقال ابن واره: حدثنا أبو عاصم حدثنا عبد الحميد بن جعفر، عن صالح، و جعل يقول ابن أبى .

ص: ١٠٤

---

١- التذرع : كثره الكلام و الافراط فيه .

٢- ساق المريض نفسه عند الموت سوقا : شرع فى نزع الروح

و لم يجاوزه، و قال ابو حاتم: حدثنا بندار، حدثنا ابو عاصم، عن عبد الحميد بن جعفر، و لم يجاوز، و الباقر سكتوا،

فقال ابو زرعه و هو فى السوق: حدثنا بندار، أنبا ابو عاصم، حدثنا عبد الحميد، عن صالح بن أبى عريب، عن كثير بن مره، عن معاذ بن جبل، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: (من كان آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة) و توفى رحمه الله تعالى.

رواها ابو عبد الله الحاكم، و غيره، عن أبى بكر محمد ابن عبد الله الوراق الرازى، عن أبى جعفر بهذا.

قال ابو الحسين بن المنادى، و أبو سعيد بن يونس: توفى ابو زرعه الرازى فى آخر يوم من سنه اربع و ستين و مائتين، و مولده كان فى سنه مائتين.

و أما الحاكم فقال فى ترجمه أبى الحسين محمد بن على بن محمد بن مهدي الرازى المعمر: هذا الشيخ عندى صدوق فانه قال: رأيت ابا زرعه الرازى، فقلت له: كيف رأيتة؟ فقال أسود اللحيه نحيف اسمر، و هذه صفه أبى زرعه، فانه توفى

ص: ١٠٥

و هو ابن ست و خمسين سنه.

قلت: احسب ابا عبد الله و هم فى مقدار سن أبى زرعه، فانه قد ارتحل بنفسه و سمع من قبيصه و أبى نعيم، و الظاهر أنه ولد سنه مائتين، و الله اعلم.

و قد ذكر الحاكم فى كتاب الجامع لذكر أئمه الاعصار المزكين لرواه الاخبار: سمعت عبد الله بن محمد بن موسى، سمعت احمد بن محمد بن سليمان الرازى الحافظ يقول: ولد ابو زرعه سنه اربع و تسعين و مائه و ارتحل من الرى و هو ابن ثلث عشره سنه، و أقام بالكوفه عشره اشهر ثم رجع الى الرى ثم خرج فى رحلته الثانيه، و غاب عن وطنه اربع عشره سنه، و جلس للتحديث و هو ابن اثنتين و ثلثين سنه، قال: و توفى سنه ستين و مائتين و هو ابن اربع و ستين سنه.

قلت: و هذا القول خطأ فى وفاته و الصحيح ما مر.

و ذكر ابراهيم حرب العسكرى: انه رأى ابا زرعه الرازى و هو يؤم الملائكه فى السماء الرابعه، فقلت: بما نلت هذه المنزله؟ قال: برفع اليدين فى الصلوه عند الركوع و عند

ص: ١٠٦

الرفع منه.

و قال اسحاق بن ابراهيم بن عبد الحميد القرشى: سمعت عبد الله بن احمد يقول: ذاكرت أبى ليله الحفاظ، فقال: يا بنى قد كان الحفاظ عندنا، ثم تحول الى خراسان الى هؤلاء الشباب الاربعه، قلت: من هم؟ قال: ابو زرعه ذاك الرازى، و محمد بن اسماعيل ذاك البخارى، و عبد الله بن عبد الرحمن ذاك السمرقندى، و الحسن بن شجاع ذاك البلخى، قلت: يا أبت فمن أحفظ هؤلاء؟ قال: أما أبو زرعه فأسردهم، و أما البخارى فأعرفهم، و أما عبد الله يعنى الدارمى فأتقنهم، و أما ابن شجاع فأجمعهم للابواب.

قال الحاكم: أنبا ابو حاتم الرازى، سمعت ابا محمد بن أبى حاتم، سمعت أبا زرعه يقول: بينا انا قائم اصلى و أنا اقرأ:

(وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ) . (فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ) الآيه (1)، فوقفت متعجبا من هذا الوعيد ساعه، و رجعت الى اول الآيه ثلاث مرات، فلما كانت المره

ص: ١٠٧

الثالثة وقعت هذه من الزلزاله، فبلغنى أنهم عدوا بضعه عشر الف جنازه حملت من الغد بالرى.

قال احمد بن محمد بن سليمان: سمعت ابا زرعه يقول: إذا مرضت شهرا أو شهرين تبين على فى حفظ القرآن، و أما الحديث فاذا تركت أياما تبين على، ثم قال ابو زرعه: يرى قوم من اصحابنا كتبوا الحديث تركوا المجالسه منذ عشرين سنه أو أقل، إذا جلسوا اليوم مع الاحداث كأنهم لا يعرفون، أو لا يحسنون الحديث، ثم قال: الحديث مثل الشمس إذا حبس عن الشرق خمسہ ايام لا يعرف السفر، فهذا الشأن يحتاج أن نتعاهده أبدا.

قال ابن أبى حاتم: سمعت ابا زرعه يقول: اختيار احمد و اسحاق أحب الى من قول الشافعى، و ما أعرف فى أصحابنا أسود الرأس أفقه من احمد.

و سمعت ابا زرعه و سئل عن مراسلات الثورى و مراسلات شعبه، فقال الثورى: يتساهل فى الرجال، و شعبه لا يدلس و لا يرسل، قيل له: فما لك مراسلاته أثبت أم

ص: ١٠٨



الاحوزاعى؟قال:مالك لا يكاد يرسل الا عن قوم ثقات،مالك مثبت فى اهل بلده جدا،فان تساهل فانما يتساهل فى قوم غرباء لا يعرفهم.

قال الحاكم:سمعت ابا حامد احمد بن محمد بن عبد الوهاب السيارى،سمعت محمد بن داود بن يزيد الرازى،سمعت ابا زرعه يقول:ارتحلت الى احمد بن صالح المصرى،فدخلت عليه مع اصحاب الحديث،فتذاكرنا الى ان ضاق الوقت،ثم اخرجت من كى أطرافا فيها احاديث سألته عنها،فقال لى:

تعود،فعدت من الغد و معى اصحاب الحديث،فأخرجت الاطراف و سألته عنها،فقال:تعود،فقلت:أ ليس قلت لى بالامس تعود؟ما عندك مما يكتب أورد على مسندا أو مرسلا او حرفا مما استفيد،فان لم أروه لك عمّن هو أوثق منك فليست بأبى زرعه،ثم قلت:من هيهنا ممن يكتب عنه؟قالوا:يحيى ابن بكير بن حوصا.

سمعت ابا بكر الجوزجاني يقول:كنا عند سليمان بن عبد الرحمن،فلم يأذن لنا اياما ثم دخلنا عليه،فقال:بلغنى

ورود هذا الغلام يعنى ابا زرعه فدرست للالتقاء به ثلاثمائة الف حديث.

و عن أبى حاتم قال: كان ابو زرعه لا يأكل الجبن و لا الخل.

و قال احمد بن محمد بن سليمان: سمعت ابا زرعه يقول:

لا تكتبوا عنى بالمذاكره، فانى اخاف أن تحملوا خطاء، هذا ابن المبارك كره ان يحمل عنه بالمذاكره.

و قال ابراهيم بن موسى: لا تحملوا عنى بالمذاكره شيئاً و سمعت ابا زرعه يقول: إذا انفرد ابن اسحاق بالحديث لا يكون حجه، ثم روى له حديث القراءه خلف الامام، و سمعته يقول:

كان الحوضى و على بن الجعد و قبيصه يقدرون على الحفظ يجيئون بالحديث بتمام، و ذكر عن قبيصه كأنه يقرأ من كتاب.

قلت: يعجبني كثيرا كلام أبى زرعه فى الجرح و التعديل يبين عليه الورع و الخبره بخلاف رفيقه أبى حاتم فانه جراح.

أخبرنا ابو على الحسن بن على، و محمد بن الحسن الفقيه،

و ابراهيم بن عبد الرحمن الشاهد، و ست القضاء بنت يحيى قراءه، قالوا: أنبا كريمه بنت عبد الوهاب القرشيه، حدثنا ابو الخير محمد بن احمد بن محمد الباغبان فى كتابه، أنبا ابو عمرو عبد الوهاب بن أبى عبد الله بن منده، أنبا أبى، أنبا محمد ابن الحسين النيسابورى، حدثنا ابو زرعه الرازى، حدثنا يحيى ابن عبد الله بن بكير، أنبا يعقوب بن عبد الرحمن، عن موسى ابن عقبه، عن عبد الله بن دينار، عن ابن عمر، قال: كان من دعاء النبى صلى الله عليه و سلم: (اللهم انى اعوذ بك من زوال نعمتك، و تحول عافيتك، و فجائه نعمتك و جميع سخطك).

أخرجه مسلم عن أبى زرعه فوافقناه بعلو درجه، و رواه الطبرانى عن أبى الدنيا، عن أبى بكير، و رواه ابو داود عن محمد بن عوف عن عبد الغفار بن داود، عن يعقوب نحوه.

أخبرنا ابو زكريا يحيى بن أبى منصور فى كتابه، أنبا عبد القادر بن عبد الله الحافظ، أنبا محمد بن الحسين القطان، حدثنا أبو زرعه عبيد الله بن عبد الكريم، أنبا سعيد بن محمد الجرمى، حدثنا أبو عبيده عبد الواحد بن واصل، أنبا محمد

ابن ثابت البناني، عن عبد الله بن عبيد الله بن الحرث بن نوفل، عن أبيه، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: للأنبياء منابر من ذهب، يجلسون عليها، ويبقى منبري لا - اجلس عليه، (أو قال: لا - اقعده عليه) فيما بين يدي ربي عز وجل منتصبا، مخافه أن يذهب بي الى الجنة و تبقى امتي، فأقول: رب امتي امتي، فيقول الله تعالى: و ما تريد أن أصنع بامتك؟ فأقول: يا رب عجل حسابهم، فيدعى بهم فيحاسبون، فمنهم من يدخل الجنة برحمة الله تعالى، و منهم من يدخل الجنة بشفاعتي، فما أزال أشفع حتى اعطى صكا لرجال قد بعث بهم الى النار، حتى ان مالكا يقول: يا محمد ما تركت للنار و لغضب ربك في امتك من نسمة).

هذا حديث غريب منكر، تفرد به محمد بن ثابت أحد الضعفاء، قال البخاري: فيه نظر و قال يحيى بن معين: ليس بشيء، روى له الترمذي وحده.

أخبرنا أبو الفضل احمد بن أبي الحسين، أنبأنا عبد الرحيم ابن أبي سعيد، أنبأنا عبد الله بن محمد الصاعدي، أنبأ عثمان بن

محمد ح، و أنبا ابو الفضل، عن القاسم بن أبي سعد، أنبا هبه الرحمن بن عبد الواحد، حدثنا عبد الحميد بن عبد الرحمن، قال: أنبا ابو نعيم عبد الملك بن الحسن، حدثنا يعقوب بن اسحاق الحافظ، أنبا ابو زرعه الحافظ الرازي، أنبا عمر بن مرزوق، بالاسناد الى يعقوب قال: و أنبا ابراهيم بن مرزوق، حدثنا عمر بن يونس، قال: أنبا عكرمه بن عمار، أنبا شداد، قال: سمعت أبا امامه رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: (يا بن آدم انك ان تبذل الفضل خير لك، و ان تمسكه شر لك و لا ملام على كفاف، و ابدأ بمن تعول، و اليد العليا خير من اليد السفلى).

انبانا احمد بن سلامه، عن يحيى بن يونس، انبا ابو طالب ابن يوسف، انبا ابو اسحاق البرمكى، انبا على بن عبد العزيز، ثنا عبد الرحمن بن أبي حاتم، قال: سألت أبي و أبا زرعه عن مذاهب أهل السنه فى اصول الدين، فقالا: أدركنا العلماء فى جميع الاعصار، فكان من مذهبهم ان الله على عرشه، بائن من خلقه، كما وصف نفسه بلا كيف أحاط بكل شىء

قال ابو الحسن اللبناى: حدثنا محمد بن على بن الهيثم الفسوى، قال: لما قدم حمدون البرذعى على أبى زرعه لكتابه الحديث، دخل فرأى فى داره أوانى و فرشاً كثيره كان لآخيه قال: فهم أن يرجع و لا يكتب، فلما كان من الليل رأى كأنه على شط بركه، و رأى ظل شخص فى الماء، فقال: انت الذى زهدت فى أبى زرعه؟ ما علمت أن احمد بن حنبل كان من الابدال، فلما مات أبدل الله مكانه ابا زرعه؟ أخبرنا المسلم بن علان، و مؤمل بن محمد إجازة، انبأ ابو اليمن الكندى، انبأ ابو منصور القزاز، انبأ ابو بكر الخطيب، انبأ ابو نعيم، انبأ ابراهيم بن عبد الله المعدل، حدثنا محمد بن اسحاق السراج، سمعت محمد بن مسلم بن واره، يقول: رأيت ابا زرعه فى المنام، فقلت له: ما حالك يا ابا زرعه؟ قال: احمد الله على احواله كلها، انى حضرت، فوقف بين يدى الله تعالى فقال لى: يا عبىد الله لما ذا تذرعت فى القول فى عبادى؟ قلت يا رب انهم حاولوا دينك، قال: صدقت ثم اتى بظاهر

الخلقاني، فاستعديت عليه الى ربي تعالى، فضربه الحد مائه ثم امر به الى الحبس، ثم قال: ألحقوا عبيد الله بأصحابه أبي عبد الله، وأبي عبد الله، وأبي عبد الله: سفيان الثوري، ومالك بن أنس، وأحمد ابن حنبل.

قلت: اسنادها كالشمس.

أخبرنا ابن الخلال، أنبأ الهمداني، أنبأ السلفي، أنبأ ابن مالك، أنبأ أبو يعلى الحافظ، سمعت محمد بن علي الفرضي، سمعت القاسم بن محمد بن ميمون، سمعت عمر بن اسحاق الحافظ، سمعت ابن واره، يقول: حضرت انا وأبو حاتم عند وفاه أبي زرعه، فقلنا: كيف تلقن مثل أبي زرعه؟ فقلت: أنبأ أبو عاصم، أنبأ عبد الحميد بن جعفر، وقال أبو حاتم: أنبأ بندار حدثنا أبو عاصم، حدثنا عبد الحميد، ففتح عينيه وقال: حدثنا بندار، حدثنا عبد الحميد، حدثنا صالح بن أبي عريب، عن كثير بن مره، عن معاذ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (من كان آخر كلامه لا إله إلا الله) وخرج روحه معه (1).

ص: ١١٥

---

١- سير اعلام النبلاء ج ٧ ص ٥٥٢ مخطوط في مكتبة الناصريه بلقهنو .

و ابن حجر عسقلانی در (تهذيب التهذيب) گفته:

عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ المخزومي، مولى عياش بن مطرف، ابو زرعه الرازى، احد الائمة الحفاظ.

روى عن أبى عاصم، و أبى نعيم، و قبيصه بن عقبه، و مسلم ابن ابراهيم، و أبى الوليد الطيالسى، و أحمد بن يونس، و ثابت بن محمد الزاهد، و خلاد بن يحيى، و عبد الله بن صالح العجلي، و القعنبي، و محمد بن سعيد بن سابق، و أبى ثابت المدينى، و ابن سلمه التبوذكى، و ابراهيم بن شماس، و الحسن بن بشر العجلي، و الحسن بن الربيع البورانى، و الحكم بن موسى، و صفوان بن صالح، و سعيد بن داود، و عبد الرحمن بن شيبه، و على بن عبد الحميد المعنى، و محمد بن الصلت الاسدى، و يحيى بن عبد الله ابن بكير، و محمد بن أميه الساوى، و منجاب بن الحارث، و عبد الرحيم بن مطرف السروجى، و هشام بن خالد الازرق، و خلق كثير، قد ذكرنا فى تراجم كثير منهم روايته عنهم.

روى عنه مسلم، و الترمذى، و النسائى، و ابن ماجه، و اسحاق



ابن موسى الانصارى، و حرمله بن يحيى، و الربيع بن سليمان، و محمد بن حميد الرازى، و عمرو بن على، و يونس بن عبد الاعلى  
و هم من شيوخه.

و أبو حاتم، و أبو زرعه الدمشقى، و ابراهيم الحربى، و محمد بن عوف الطائى، و هم من اقرانه.

و سعيد بن عمر الازرعى، و صالح بن محمد جزره، و عبد الله ابن احمد، و عبد الرحمن بن أبى حاتم، و ابن أخيه أبو القاسم ابن  
محمد بن عبد الكريم، و أبو عوانه الاسفراينى، و موسى بن العباس الجوينى، و عمر بن عبد العزيز بن مقلاص، و أبو بكر ابن أبى  
داود، و عبد الله بن محمد بن وهب الدينورى، و أبو يعلى الموصى، و القاسم بن زكريا المطرز، و على بن الحسين بن الجنيد، و أبو  
بكر بن زياد النيسابورى، و محمد بن الحسين بن الحسن بن القطان و آخرون.

قال النسائى: ثقه.

و قال أبو حاتم: امام.

و قال الخطيب: كان اماما، ربانيا، حافظا، مكثرا، صادقا.

ص: ١١٧

قال عبد الله بن أحمد: لما قدم أبو زرعه نزل عند أبي، و كان كثير المذاكرة له، فسمعت أبي يقول: يوماً ما صليت غير الفرض، استأثرت بمذاكره أبي زرعه.

و قال عبد الله بن أحمد: قلت لأبي: يا أبت من الحفاظ؟ قال: يا بني شباب كانوا عندنا من أهل خراسان، قلت: من هم؟ قال: محمد بن اسماعيل، و عبيد الله بن عبد الكريم، و عبد الله بن عبد الرحمن، و الحسن بن شجاع.

و قال عبد الله بن أحمد: سمعت أبي يقول: ما جاوز الجسر أفقه من اسحاق، و لا أحفظ من أبي زرعه.

و قال الحسن بن أحمد بن الليث: سمعت أحمد، يدعو الله لأبي زرعه.

و قال فضلك الرازي: لقيت مالك بن أنس، و غيره فما رأيت عيناي مثله.

عن أبي مصعب ما رأيت مثله بعينه.

و قال فضلك الصائغ: أخبرنا الربيع أن أبا زرعه آيه.

و قال عبد الوهاب بن عتاب: ما رأى أبو زرعه مثل نفسه.

وقال ابن واره: سمعت اسحاق بن راهويه، يقول: كل حديث لا يعرفه ابو زرعه ليس له أصل.

قال ابن أبي حاتم: قرأت في كتاب اسحاق بخطه الى أبي زرعه: أنى أزداد بك كل يوم سرورا.

وقال البرذعي: سمعت محمد بن يحيى، يقول لا يزال المسلمون بخير ما أبقى الله لهم مثل أبي زرعه.

وقال صالح بن محمد: عن أبي زرعه أنا احفظ عشره آلاف حديث في القراءات.

وقال أيضا: سمعت أبا زرعه يقول: كتبت عن ابراهيم بن موسى الرازي مائه الف حديث، و عن أبي بكر بن أبي شيبه مائه الف حديث، قال: فقلت له: بلغنى أنك تحفظ مائه الف حديث، تقدر أن تملى على ألف حديث من حفظك؟ قال:

لا، ولكن إذا القى على عرفت.

وقال أبو يعلى الموصلي: ما سمعنا أحدا يذكر في الحفظ الا كان اسمه اكبر من رؤيته الا أبا زرعه، قال: فمشاهدته كانت أعظم من اسمه.

ص: ١١٩

وقال أبو جعفر التستري: سمعت أبا زرعه يقول: ما سمع أذني شيئا من العلم الا وعاه قلبي، واني كنت لامشى في سوق بغداد فأسمع من الغرف صوت المغنيات فأضع اصبعي في اذني، مخافه أن يعيه قلبي.

وقال ابو حاتم: حدثني ابو زرعه، و ما خلف بعده مثله علما، و فقها، و فهما، و صيانه و صدقا، و لا أعلم من المشرق و المغرب من كان يفهم هذا الشأن مثله، قال: و إذا رأيت الرازي ينتقص أبا زرعه فاعلم أنه مبتدع.

روى البيهقي عن ابن واره، قال: كنا عند اسحاق بنيسابور فقال رجل: سمعت أحمد يقول: صح من الحديث سبعمائة الف حديث و كسر، و هذا الفتى يعنى أبا زرعه قد حفظ ستمائة الف حديث.

قال البيهقي: انما أراد ما صح من حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم و أقاويل الصحابه و فتاوى من أخذ عنهم من التابعين.

و قال محمد بن جعفر بن حكمويه: قال أبو زرعه: أحفظ

مائة ألف حديث كما يحفظ الانسان قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ .

وقال أبو جعفر التستري: سمعت أبا زرعه يقول: ان في بيتي ما كتبه منذ خمسين سنة و لم اطالعه منذ كتبه، و انى أعلم فى أى كتاب هو، فى أى ورقه هو، فى أى صفح هو، فى أى سطر هو.

وقال عبد الرحمن بن أبى حاتم: حضر عند أبى زرعه محمد بن مسلم يعنى ابن واره، و الفضل ابن العباس المعروف بفضلك، فجرى بينهم مذاكره، فذكر محمد بن مسلم حديثا فأنكر فضلك الصائغ فقال يا أبا عبد الله ليس هو هكذا، فقال كيف هو؟ فذكر روايه اخرى، فقال محمد بن مسلم: بل الصحيح ما قلت، قال: فأبو زرعه الحاكم بيننا، قال ابن مسلم لابي زرعه:

أيش تقول؟ فسكت فألح عليه، فقال: هاتوا أبا القاسم ابن أخى، فدعى به، فقال: اذهب فادخل بيت الكتب فدع القمطر الاول و الثانى و الثالث، و عد سته عشر جزءا، و ايتنى بالجزء السابع عشر، فجاء بالدفتى فتصفح أبو زرعه و أخرج الحديث فدفعه الى محمد بن مسلم، فقرأه، فقال: نعم غلطنا.

ص: ١٢١

قال ابو سعيد بن يونس: مات بالرّى آخر يوم من ذى الحجه سنه ٢٦٤.

و قال ابن المنادى: كان مولده سنه مائتين (١).

قلت: و قال ابن حبان فى الثقات: كان أحد أئمه الدنيا فى الحديث مع الدين و الورع و المواظبه على الحفظ و المذاكره و ترك الدنيا و ما فيه الناس توفى سنه ٢٦٨ كذا قال.

### ترجمة ابو زرعه رازى در عبر ذهبى

و نیز ذهبى در (عبر فى خبر من غير) در سنه اربع و ستين و مائتين گفته:

و فيها ابو زرعه عبید الله بن عبد الكريم القرشى مولا هم الرازى، الحافظ أحد الاثمه الاعلام فى آخر يوم من السنه رحل و سمع من أبى نعيم، و القعنبي، و طبقتهما.

قال ابو حاتم: لم يخلف مثله علماء، و صيانته، و صدقا و هذا ما لا يرتاب فيه، و لا أعلم فى المشرق و المغرب من كان يفهم هذا الشأن مثله.

و قال اسحاق بن راهويه: كل حديث لا يعرفه أبو زرعه

ص: ١٢٢

---

١- تهذيب التهذيب ج ٦ ص ٣٠ رقم ٦٢.

لیس له اصل (۱).

### ترجمه ابو زرعه رازی در کاشف ذهبی

و نیز ذهبی در (کاشف) گفته:

عبيد الله بن عبد الكريم أبو زرعه الرازي الحافظ أحد الاعلام، عن أبي نعيم، والقعنبي، و قبيصة، و طبقتهم في الآفاق عنه م ت س ق و أبو عوانه، و محمد بن الحسين، و القطان، و امم.

قال ابن راهويه: كل حديث لا يعرفه ابو زرعه فليس له اصل، مناقبه تطول (۲).

و ابن حجر عسقلاني در (تقريب) گفته:

عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ أبو زرعه الرازي امام، حافظ، ثقه، مشهور من الحاديه عشر (۳).

### ترجمه ابو زرعه در کتاب مرآه الجنان

و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علي اليمنى المعروف باليافعى در (مرآه الجنان) در وقایع سنه اربع و ستين و مائتين گفته:

ص: ۱۲۳

---

۱- العبر في خبر من غير ج ۲ ص ۲۸ .

۲- الكاشف ص ۱۰۸ .

۳- تقريب التهذيب ج ۱ ص ۵۳۶ رقم ۱۴۷۹ .

و فيها ابو زرعه عبيد الله بن عبد الكريم القرشي مولا هم الرازي الحافظ، أحد الأئمة الاعلام، في آخر يوم من السنه.

سمع من أبي نعيم و القعنبى و طبقتهما.

قال أبو حاتم: لم يخلف بعده مثله علماء و فقهاء، و صيانه، و صدقا، و هذا مما لا يرتاب فيه، و لا أعلم من المشرق و المغرب من يفهم هذا الشأن مثله.

قال اسحاق بن راهويه: كل حديث لا يحفظه أبو زرعه ليس له أصل (١).

و ابو على يحيى بن عيسى بن جزله الحكيم البغدادي در (مختار مختصر تاريخ بغداد) خطيب گفته:

عبيد الله ابو زرعه كان حافظا، مكثرا، صادقا، فسئل عن رجل حلف بالطلاق أن ابا زرعه يحفظ مائتي ألف حديث هل حنث؟ قال: لا، و قال: أحفظ مائتي ألف حديث كما يحفظ الانسان قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و في المذاكره ثلاثمائه الف حديث.

ص: ١٢٤

---

١- مرآه الجنان ج ٢ ص ١٧٦ ط دائره المعارف النظاميه بمدينه حيدرآباد الدكن سنه ١٣٣٨ .



و ابو سعد عبد الکریم بن ابي بکر محمد بن المظفر بن منصور السمعانی در (انساب) گفته:

أبو زرعه عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ الرازي مولى عياش بن مطرف القرشي من أهل الري.

سمع خلاد بن يحيى، و أبا نعيم، و قبيصة بن عقبة، و مسلم ابن ابراهيم، و أبا الوليد الطيالسي، و أبا سلمة التبوذكى، و القعنبى، و أبا عمر الحوضى، و ابراهيم بن موسى الفراء، و يحيى ابن بكير المصرى.

و كان اماما، ربانيا، متقنا، حافظا، مكثرا، صادقا.

و قدم بغداد غير مره، و جالس أحمد بن حنبل، و ذاكره و كثرت الفوائد فى مجلسهما.

روى عنه مسلم بن الحجاج، و ابراهيم بن اسحاق الحربى، و عبد الله بن أحمد بن حنبل، و قاسم بن زكريا المطرز، و أبو بكر محمد بن الحسين القطان، و ابن اخته أبو محمد عبد الرحمن بن أبى حاتم الرازى.

و حكى عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: لما قدم أبو زرعه

نزل عند أبي، و كان كثير المذاكره له، فسمعت أبي يقول:

ما صليت غير الفرض استأثرت بمذاكره أبي زرعه على نوافلي.

و ذكر عبد الله بن أحمد قال: قلت لابي: يا أبت من الحفاظ؟ قال يا بني شباب كانوا عندنا من أهل خراسان و قد تفرقوا، قلت: من هم؟ يا أبت، قال: محمد بن اسماعيل ذاك البخاري و عبيد الله بن عبد الكريم ذاك الرازي، و عبد الله بن عبد الرحمن ذاك السمرقندي، و الحسن بن شجاع ذاك البلخي.

و حكى عن أبي زرعه الرازي أنه قال: كتبت عن رجلين مائتي ألف حديث، كتبت عن ابراهيم الفراء مائه ألف حديث و عن أبي شيبه مائه ألف حديث.

ذكر أبو عبد الله محمد بن مسلم بن واره يقول: كنت عند اسحاق بن ابراهيم بنيسابور، فقال رجل من أهل العراق:

سمعت أحمد بن حنبل يقول: صح من الحديث سبعمائه ألف حديث و كسر، و هذا الفتى يعني أبا زرعه قد حفظ ستمائه ألف حديث.

ص: ١٢٦

و كان اسحاق بن راهويه يقول: كل حديث لا يعرفه ابو زرعه ليس له أصل.

و كانت ولادته سنه مائتين و توفى سلخ ذى الحجه سنه أربع و ستين و مائتين بالرى، و زرت قبره(١).

### ترجمه ابو زرعه در طبقات الحفاظ سيوطى

و جلال الدين سيوطى در(طبقات الحفاظ) گفته:

أبو زرعه الرازى عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ القرشى المخزومى أحد الائمة الاعلام و حفاظ الاسلام.

روى عن أبى نعيم، و قبيصه، و خلاد بن يحيى، و مسلم بن ابراهيم، و القعنبي، و الطبقه.

و عنه مسلم، و الترمذى، و النسائى، و ابن ماجه، و أبو عوانه و خلق.

قال أحمد: ما جاوز الجسر أفقه من اسحاق بن راهويه، و لا أحفظ من أبى زرعه.

و قال اسحاق بن راهويه: كل حديث لا يعرفه أبو زرعه

ص: ١٢٧

---

١- الانساب للسمعانى ج ٦ ص ٣٧ ط حيدرآباد الدكن .

الرازي ليس له أصل.

مات بالرّى آخر يوم من ذى الحجه سنه ٢٤٤(١).

### ترجمه عبد الغنى المقدسى الحنبلى در عبر يافعى

و حافظ عبد الغنى بن عبد الواحد المقدسى الحنبلى كه ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبى در(عبر)در وقايع سنه ستمائه بترجمه او گفته:

الحافظ عبد الغنى بن عبد الواحد بن على بن سرور الامام تقى الدين أبو محمد المقدسى الجماعىلى الحنبلى.

ولد سنه احدى و أربعين و خمسمائه، و هاجر صغيرا الى دمشق بعد الخمسين، فسمع أبا المكارم بن هلال، و ببغداد، أبا الفتح بن البطى، و بالاسكندريه، من السلفى و طبقتهم، و رحل الى اصبهان فأكثر بها سنه نيف و سبعين.

و صنف التصانيف، و لم يزل يسمع و يكتب، الى أن مات، و إليه انتهى حفظ الحديث متنا، و اسنادا، و معرفه بفنونه، مع الورع و العباده، و التمسك بالاثر، و الامر بالمعروف، و النهى عن المنكر.

و سيرته فى جزئين ألفها الحافظ الضياء(٢).

ص: ١٢٨

١- طبقات الحفاظ ص ٢٤٩ .

٢- العبر فى خبر من عبر ج ٤ ص ٣١٣ .

## ترجمه عبد الغنی الحافظ المقدسیر آت الجنانیة

و ابو محمد عبد الله بن اسعد المعروف بالیافعی در (مرآة الجنان) در وقایع سنه ستمائه گفته:

و فی السنه المذكوره توفی الحافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی الحنبلی.

سمع فی دمشق و الاسکندریه، و بغداد، و اصبهان و صنف التصانیف، و لم یزل یسمع و یکتب، و إلیه انتهى حفظ الحدیث متنا، و اسنادا و معرفه، مع الورع، و العباده، و التمسک بالاثر و الامر بالمعروف، و النهی عن المنکر.

و سیرته فی جزئین تألیف الحافظ الملقب بالضیاء(۱).

## ترجمه ابو زرعه در کتاب الکمال تألیف مقدسی حنبلی

« در کتاب (کمال فی اسماء الرجال) که مأخذ تهذیب الکمال مزی است، نیز ترجمه ابو زرعه را بیسط وارد کرده، لکن چون نسخه کمال که بدست این منکسر البال افتاد، کرم خورده است و جایجا سطور عدیده از صفحات آن ضایع شده، لهذا نقل ترجمه بالتامام ممکن نشد، قدری که خوانده شد ملتقطا نقل می شود:

قال فی الکمال: عبید الله بن عبد الکریم بن یزید بن فروخ أبو زرعه الرازی، الامام أحد حفاظ الاسلام القرشی المخزونی

ص: ۱۲۹

مولی ابن عیاش بن مطرف بن عبد اللہ بن عیاش بن أبی ربیعہ.

سمع أباً الولید الطیالسی، و مسلم بن ابراهیم، و أباً نعیم الفضل بن دکین، و قبیصہ بن عقبہ، و أباً سلمہ موسی بن اسماعیل و عبد اللہ بن مسلمہ القعنبی، و أباً عمر الحوضی، و ابراهیم بن موسی الرازی، و یحیی بن عبد اللہ بن بکیر المصری، و عمرو بن ہاشم البیروتی، و اسحاق بن محمد الفروی، و عبد العزیز بن عبد اللہ الاویسی، و خلاد بن یحیی، و المعافی بن سلیمان، و صفوان بن صالح، و أباً نعیم ضرار بن صرد الطحان، و عبد اللہ ابن أحمد بن بشیر بن ذکوان، و عمران بن یزید بن أبی جمیل، و العباس بن الولید بن مزید البیروتی، و سعید بن محمد الجرمی، و عیسی بن مینا قالون، و سهل بن تمام بن بزیع، و محمد بن سعید ابن سابق، و قرہ بن حبیب الغنوی، و عبد الرحمن بن عبد الملک ابن شبیبہ الحزامی.

و جالس أحمد بن حنبل و ذاکرہ.

روی عنه مسلم، و الترمذی، و النسائی، و ابن ماجہ، و ابراهیم بن اسحاق الحربی، و عبد اللہ بن أحمد بن حنبل، و قاسم

ص: ۱۳۰

ابن زكريا المطرزي الخ.

و نیز در (کمال) از محمد بن عوف منقول است که او گفته:

قدم علينا أبو زرعه فما ندرى ما نتعجب منه؟ مما وهب الله له من الصيانه، و الحرفه، مع الفهم الواسع.

و نیز در (کمال) مذکور است:

أخبرنا أبو عبد الله محمد بن حمزه بن محمد القرشي بدمشق، أخبرنا أبو محمد هبه الله بن أحمد بن محمد الانصاري أخبرنا أحمد بن علي بن ثابت، أخبرنا أبو سعيد الماليني، أخبرنا عبد الله بن عدى الحافظ، قال: سمعت أبا يعلى الموصلي يقول: ما سمعنا يذكر أحد في الحفظ، الا كان اسمه أكبر من رؤيته، الا أبو زرع الرازی، فان مشاهدته كان أعظم من اسمه، و كان قد جمع حفظ الابواب، و الشيوخ و التفسير و غير ذلك، و كتبنا بانتخابه بواسطه ستة آلاف.

أخبرنا أبو موسى، قال: قرء على الشريف أبي محمد حمزه ابن العباس العلوي، و أنا أسمع قيل له: أخبركم أحمد بن الفضل الشيخ الصالح، حدثنا ابو عمرو عبد الوهاب، حدثنا أبو الحسن البناني، حدثنا أبو بكر محمد بن علي بن الهيثم

ص: ۱۳۱

النسوى، قال: لما أن قدم حمدون البرذعى على أبى زرعه لكتابه الحديث، دخل عليه فرأى فى بيته أوانى و فرشاً كثيره، قال: و كان ذلك لآخيه، فهم أن يرجع و لا يكتب، فلما كان من الليل رأى كأنه على شط بركه، و رأى ظل شخص فى الماء، فقال: أنت الذى زهدت فى أبى زرعه؟ أم ما علمت ان احمد بن حنبل رحمه الله كان من الابدال، فلما مات أبدل الله مكانه ابا زرعه؟.

و نیز در (كمال) از احمد بن محمد بن العباس المرادى منقول است او گفته:

رأيت ابا زرعه فى المنام فقلت: يا ابا زرعه ما فعل الله بك قال: لقيت ربي عز و جل فقال: يا ابا زرعه: انى أوتى بالطفل فأمر به الى الجنة، فكيف بمن حفظ السنن على عبادى، تبوء من الجنة حيث شئت.

قال: و رأيت ابا زرعه مره اخرى فى المنام كأنه يصلى فى السماء الرابعه بالملائكه، فقلت يا ابا زرعه: بما نلت أن تصلى بالملائكه؟ قال: برفع اليدين.

و نیز در (كمال) مسطور است:

ص: ۱۳۲



أخبرنا ابو طاهر السلفى، أخبرنا ابو العباس احمد بن عبد الغفار بن أشته الكاتب، أخبرنا ابو سعيد محمد بن على بن عمرو النقاش الحافظ، قال: سمعت أبا سعيد محمد بن بشر المصرى، قال: سمعت أبا محمد عبد الرحمن بن محمد بن ادريس الرازى، قال سمعت أبى يقول: رأيت أبا زرعه رحمه الله فى النوم، فقلت: ما فعل بك؟ قال: وقفت بين يدى الله عز و جل، فقال لى:

يا عبيد الله تورعت (1) عن الكلام، فقلت: يا رب العزه انهم حاولوا دينك، قال: ألحقوه بأبى عبد الله، و أبى عبد الله، و أبى عبد الله، و أبى عبد الله، قلت: من أبو عبد الله؟ قال: ابو عبد الله مالك، و أبو عبد الله سفيان، و أبو عبد الله الشافعى، و أبو عبد الله احمد بن حنبل.

و قال محمد بن اسحاق الصنعانى: ابو زرعه جمع الحفظ مع التقوى و الورع، و هو يشبه بأبى عبد الله احمد بن حنبل.

### فضيلت ابو زرعه در تهذيب الاسماء نووى

و علامه محيى الدين يحيى بن الشرف النووى در (كتاب تهذيب الاسماء

ص: ١٣٣

---

١- كذا فى أصل الكمال ، و فى سير النبلاء تذرعت فى الكلام فى عبادى و كذا فى حليه الاولياء فى ترجمه احمد بن حنبل ، و هو صحيح .

و اللغات) بترجمه محمد بن اسماعيل بخارى گفته:

و روينا عن الامام احمد بن حنبل، قال: ما أخرجت خراسان مثل محمد بن اسماعيل البخارى.

و عنه قال: انتهى الحفظ الى اربعة من اهل خراسان: ابو زرعه الرازى، و محمد بن اسماعيل البخارى، و عبد الله بن عبد الرحمن السمرقندى يعنى الدارمى، و الحسين بن شجاع البلخى.

و عن الحافظ أبى على صالح بن محمد بن جزره، قال: ما رأيت خراسانيا أفهم من البخارى.

و عنه قال: أعلمهم بالحديث البخارى، و أحفظهم ابو زرعه و هو اكثرهم حديثا.

و عن محمد بن بشار شيخ البخارى و مسلم قال: حفاظ الدنيا اربعة: ابو زرعه بالرى، و مسلم بن الحجاج بنيسابور، و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمى بسمرقند، و محمد بن اسماعيل بخارى (1).

### فضيلت ابى زرعه رازى در تاريخ بغداد

و حافظ ابو بكر احمد بن على بن ثابت بن احمد بن مهدى بن ثابت البغدادى

ص: ۱۳۴

المعروف بالخطيب در (تاريخ بغداد) در ترجمه محمد بن مسلم بن عثمان ابن عبد الله المعروف بابن واره گفته:

كتب اليّ ابو نصر عبد الوهاب ابن عبد الله بن عمر المزّي من دمشق، قال: حدثنا القاضي يوسف ابن قاسم الميانجي، قال: سمعت ابا جعفر الطحاوي يقول: ثلثه من علماء الزمان بالحديث اتفقوا بالرى، لم يكن في الارض في وقتهم امثالهم، فذكر ابا زرعه، و محمد بن مسلم بن واره، و ابا حاتم الرازي (١).

### ابو زرعه باعتراف شاهصاحب رئيس محدثين است

و خود مخاطب تحرير هم در (بستان المحدثين) تصريح کرده است بآنکه ابو زرعه رئيس محدثين است، چنانکه در ذکر (موطأ) گفته:

ابو زرعه رازی که رئيس محدثين است گفته است که: اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در (موطأ) است بلا شك و شبهه صحيح است حاث نشود، و اين وثوق و اعتماد بر كتابي ديگر نيست (٢).

و عجب آنست که شاهصاحب با وصف آنکه ابو زرعه را رئيس محدثين گفته اند، و باين مدح و تبجيل اثبات متانت ستايش او موطأ را خواسته در باب مطاعن اين كتاب اعني (تحفه) (صحيح مسلم) را اصح الكتب نزد اهل سنه وانموده اند، و بروايات آن بر تحريم متعه استدلال بمقابله اهل حق نموده، و ندانسته که اين بالاخوانی بعد ادراک تفضيح و تقبيح ابو زرعه صحيح مسلم را و خود مسلم را، مبدل بكمال حيراني و پريشاني خواهد شد، لکن جنابشان را بالحاظ جوانب و اطراف و تتبع و تفحص افادات اسلاف چه کار بود، که از اين مجازفت باز می ماندند، و طی

ص: ١٣٥

---

١- تاريخ بغداد ج ٣ ص ٢٥٦ .

٢- بستان المحدثين ص ٩ .

کشح از این وادی می نمودند.

### ابو زرعه رازی از مسلم بن حجاج نفی عقل کرده

و علامه ذهبی ذم و لوم ابو زرعه مسلم را، و نفی عقل از او، و اخراج او از جمله رجال، و سرزنش او بعدم مدارات ذهلی، در کتاب (تذهیب التهذیب) هم بترجمه محمد بن یحیی ذهلی وارد کرده است، و اثبات فضل ذهلی بآن خواسته، چنانکه گفته: قال ابو قریش الحافظ: کنت عند ابي زرعه، فجاء مسلم، فجلس ساعه و تذاکرا، فلما ان قام قلت: هذا جمع اربعه آلاف حدیث فی الصحیح، قال: فلم ترک الباقي؟، ثم قال: هذا لیس له عقل، لو داری محمد بن یحیی لصار رجلا (۱).

### ابو زرعه بخاری را نیز قدح کرده

و چنانکه ابو زرعه در تفضیح مسلم سعی بلیغ نموده، هم چنان بقدح و جرح بخاری هم پرداخته، و او را بمتروکین و مجروحین و مقدوحین نواخته، و تخم تضلیل و تبدیع او در قلوب معتقدین خود کاشته، و بزمره هالکین و مطعونین و ملومین انداخته. علامه ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی در (میزان الاعتدال فی نقد الرجال) که بعنایت رب متعال چهار نسخه آن پیش این متشتت البال حاضر است گفته:

علی بن عبد الله بن جعفر بن الحسن الحافظ، احد الاعلام الاثبات، و حافظ .

ص: ۱۳۶

العصر، ذكره العقيلي في كتاب الضعفاء، فبئس ما صنع فقال: جنح الى ابن أبي داود و الجهميه و حديثه مستقيم انشاء الله.

قال لي عبد الله بن احمد: كان أبي حدثنا عنه، ثم امسك عن اسمه و كان يقول: حدثنا رجل، ثم ترك حديثه بعد ذلك.

قلت: بل حديثه عنه في مسنده، و قد تركه ابراهيم الحربي، و ذلك لميله الى احمد بن أبي داود، فقد كان محسنا إليه، و كذا امتنع مسلم من الروايه عنه في صحيحه لهذا المعنى، كما امتنع ابو زرعه و ابو حاتم من الروايه عن تلميذه محمد لاجل مسأله اللفظ.

و قال عبد الرحمن بن أبي حاتم: كان ابو زرعه ترك الروايه عنه، من اجل ما كان منه في المحنه الخ(1).

از ملاحظه اين عبارت ظاهر است كه ابو زرعه، و ابو حاتم هر دو ترك کرده اند روايت را از محمد تلميذ علي بن المديني، بسبب مسئله لفظ، و مراد از محمد ابن اسماعيل بخاري، صاحب صحيح است.

و از طرائف آنست كه مسلم بن الحجاج كه تلميذ بخاري است، امتناع کرده از روايت كردن از علي بن المديني كه استاد است او است، باین سبب كه اين المديني ميل داشت باحمد بن أبي داود، و بهمين سبب ابراهيم حربي او را ترك کرده.

و نیز از اين عبارت ظاهر است كه ابو زرعه ترك روايت علي بن المديني کرده، پس ابو زرعه استاد و شاگرد هر دو را در يك رسن بسته، بدار البوار فرستاده.

ص: ۱۳۷

و نیز از این عبارت ظاهر است که حسب افاده عبد الله، امام احمد بن حنبل اولاً از علی بن المدینی تحدیث کرد، بعد از آن از ذکر اسم او استحیاء می کرد، و او را بلفظ رجل تعبیر می کرد، تا بر مردم روایت کردن احمد از او ثابت نشود.

و علامه نحیر، و محقق معدوم النظیر، عقیلی هم تصریح بمیل علی بن المدینی بسوی ابن ابی داود و جهمیہ کرده، و بهمین سبب او را در ضعفاء و مقدوحین داخل ساخته.

پس هر گاه قدح و جرح ابو زرعه در مسلم، و قدح ابو زرعه و ابو حاتم در بخاری، و قدح استاد بخاری ثابت شد، تشبث باعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر خیلی بی ربط است، چه اگر این قدح و جرح را مقبول دارند، پس ظاهر است که اعراض مقدوح و تلمیذ مقدوح اصلاً لائق اعتناء نیست، و اگر این قدح و جرح را بر خلاف صواب دانند، پس باز هم این اعراض قابل اعتناء نیست، چه هر گاه ترک کردن اکابر ائمه سنیه روایات بخاری را، و قدح و جرح او، و قدح و جرح استاد و تلمیذ او، قابل اعتماد نباشد اعراض بخاری و مسلم یا دیگری از ذکر حدیث غدیر چگونه قابل التفات خواهد بود، و عجب که خود مسلم هم امتناع از روایت از علی بن المدینی استاد استاد خود کرده است، و باز آن را نافی و منافی جلالت و عظمت او ندانند، و اعراض مسلم را از ذکر حدیث غدیر مطمح نظر گردانند.

**ابو زرعه رازی و ابو حاتم رازی بخاری را ترک نموده اند**

**قدح ابو زرعه و ابو حاتم در بخاری را حافظ ذهبی در مغنیآورد**

و نیز ذهبی در (مغنی) گفته:

محمد بن اسماعیل ابو عبد الله البخاری قدم بغداد طالب حدیث علی رأس

ص: ۱۳۸

الخمس مائه و كتب عن الموجودين، قال ابن الجوزي و غيره: كان كذابا.

فأما محمد ابن اسماعيل مولى الجعفيين فحجه امام، و لا عبره بترك أبي زرعه و أبي حاتم له من اجل اللفظ (1).

از این عبارت هم واضح است که ابو زرعه و ابو حاتم محمد بن اسماعيل جعفی را که مراد از آن همين بخاری است، بسبب مسئله لفظ ترك کرده اند، یعنی چون او قائل بود بآنکه الفاظ قرآن، که ملفوظ مخلوقين باشد مخلوق است، باین سبب ابو زرعه و ابو حاتم او را مقدوح و مجروح دانسته، و ترك او کردند، مگر ذهبی این ترك و قدح و جرح را لائق اعتبار نمی داند، و لکن دانستی که این قدح و جرح و ترك علی کلا- التقديرين برای ما نافع است (و ليس لما أراد الله دافع). و از افادات دیگر حضرات سنیه نیز ترك ابو زرعه و ابو حاتم بخاری را، و کمال استعظام و استشناع این ترك ظاهر می شود:

### قدح بخاری از طرف ابی زرعه و ابی حاتم در طبقات سبکینقل شده

عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی بن علی بن تمام السبکی ابو نصر تاج الدین بن تقی الدین در (طبقات کبری) گفته:

و ممّا ینبغی أن یتفقد عند الجرح حال العقائد و اختلافها بالنسبه الى الجارح و المجروح، فربما خالف الجارح المجروح فی العقیده، فجرحه بذلك، و إليه أشار الرافعی بقوله: و ینبغی أن یکون المزکون براءا من الشحناء و العصبیه فی المذهب، خوفا من أن یمثلهم ذلك علی جرح عدل او ترکیه فاسق، و قد وقع هذا لکثیر من الائمة، جرحوا بناء علی معتقدهم، و هم .

ص: ۱۳۹

المخطئون و المجروح مصيب، و قد أشار شيخ الاسلام سيد المتأخرين تقي الدين بن دقيق العيد في كتابه (الاقتراح) الى هذا و قال: أعراض المسلمين حفره من حفر النار، وقف على شفيرها طائفتان من الناس: المحذّثون و الحكّام.

قلت: و من أمثله قول بعضهم في البخارى تركه أبو زرعه و أبو حاتم من أجل مسئلة اللفظ، فيا لله و للمسلمين أ يجوز لاحد أن يقول: البخارى متروك، و هو حامل لواء الصنّاعه، و مقدّم أهل السنه و الجماعه؟ يا لله و للمسلمين، أ يجعل مادحه مذاماً؟ فان الحق في مسئلة اللفظ معه، إذ لا- يستريب عاقل من المخلوقين في أنّ تلفظه من الافعال الحادّثه التي هي مخلوقه لله تعالى، و أنّما أنكرها الامام أحمد رح لبشاعه لفظها(1).

از ملاحظه اين عبارت واضح است كه سبكي اولاً از تقي الدين ابن دقيق العيد نقل کرده: كه اعراض مسلمين حفره از حفر نار است كه بر شفير آن دو گروه از مردم ايستاده اند: يكي محدّثين و ديگر حكّام و بعد از آن ارشاد کرده كه از امثله اين حكم است قول بعض ايشان در بخارى، كه ترك کرده است او را ابو زرعه و ابو حاتم بسبب مسئلة لفظ، و بعد از ذكر اين قول بنياد فرياد و فغان آغاز نهاده، و كمال شناعت و فظاعت آن ظاهر کرده.

و ظاهراً مراد از اين بعض علامه ذهبی است كه استاد و شيخ سبكي است، لكن ستره لحقيقه الحال، كار باجمال و ابهام ساخته.

ص: ۱۴۰

---

۱- طبقات سبكي ج ۱ ص ۱۹۰ در ذيل ترجمه احمد بن صالح مصرى



و عبد الرؤف بن تاج العارفين بن علی بن زین العابدین الملقّب بزین الدین الحدادی ثم المناوی القاهری الشافعی هم، مثل سبکی بر ذکر ترک ابو زرعه و ابو حاتم بخاری را نهایت پیچ و تاب خورده، و کمال تنعص و تألم از آن ظاهر کرده است، چنانکه در (فیض القدیر شرح جامع صغیر) بترجمه بخاری گفته:

زین الائمہ، افتخار الائمہ، صاحب أصحّ الكتب بعد القرآن، صاحب ذیل الفضل علی ممّر الزمان، الذی قال فیہ امام الائمہ ابن خزیمه: ما تحت أديم السماء أعلم بالحديث منه، و قال بعضهم: انه آیه من آیات الله یمشی علی وجه الارض.

قال الذهبي: كان من أفراد العالم مع الدين و الورع و المتانہ هذا كلامه في الكاشف، و مع ذلك غلب عليه الغصّ من أهل السنّه، فقال في كتاب (الضعفاء و المتروكين): ما سلم من الكلام لاجل مسئلة اللفظ، تركه لاجلها الرازيان هذه عبارته، و أستغفر الله تعالى نسأل الله تعالى السلامه و نعوذ به من الخذلان انتهى (1).

از این عبارت واضح است که عبد الرؤف مناوی بعد از نقل مدح بخاری از کاشف ذهبی می گوید: آنچه حاصلش این است که با وصف این مدح و ثناء، غالب آمد بر ذهبی تحقیر و ازراء اهل سنت، پس گفت در کتاب ضعفاء و متروكين: که سالم نمانده است بخاری از کلام یعنی جرح و قدح بسبب مسئلة لفظ، که ترک کرده اند بخاری را بسبب این مسئله رازیان یعنی ابو زرعه و ابو حاتم.

و مناوی بعد از نقل عبارت ذهبی استغفار از خدای تعالی می کند، و سؤال سلامت از او تعالی می نماید، و پناه می برد باو تعالی شأنه از خذلان. حاصل آنکه این کلام در باره بخاری عین معصیت و آفت، و خلاف طاعت و سلامت، و صریح خسران و خذلان، و محض مجازفت و عدوان است.

پس از این اضطراب و التهاب سبکی و مناوی ظاهر است که ابو زرعه و ابو حاتم حضرت بخاری را کما ینبغی خدمت گذاری کرده اند.

### محمد بن یحیی ذهلی نیز از قادحین بخاری است

و باید دانست که ذهبی در (میزان) و (مغنی) اگر چه بر محض ذکر ترک ابو زرعه و ابو حاتم بخاری را اکتفاء کرده است، لکن در دیگر افادات خود پرده ناموس را زیاده تر دریده است، و قدح محمد بن یحیی ذهلی، و ابو بکر اعین، و غیر ایشان هم در بخاری ذکر کرده، و ظاهراً سبکی و مناوی بر آن مطلع نشده اند، ورنه زیاده تر می نالیدند و زاری و بیقراری را باقصی الغایات می رسانیدند.

### ذهلی نیز بخاری را قدح کرده

علامه ذهبی در کتاب (سیر اعلام النبلاء) بترجمه بخاری گفته:

قال عبد الرحمن بن أبي حاتم في (الجرح و التعديل): قدم محمد بن اسماعيل بالري سنه خمسين و مائتين، و سمع منه أبي، و أبو زرعه، و تركا حديثه عند ما كتب إليهما محمد بن يحيى أنه أظهر عندهم بنيسابور أن لفظه بالقرآن

ص: ۱۴۲

قلت: ان ترکا حدیثه أو لم یتَرَکاه، البخاریّ ثقہ مأمون محتجّ به فی العالم (۱).

از این عبارت واضح است که عبد الرحمن بن ابی حاتم در کتاب (جرح و تعدیل) ارشاد کرده است: که قدوم کرد محمد بن اسماعیل درری در سنهٔ خمسین و مائتین، و شنیدند از او پدر من و ابو زرعه، و ترک کردند این هر دو حدیث بخاری را هر گاه نوشت بسوی ایشان محمد بن یحیی: بدرستی که بخاری اظهار کرده است نزد ایشان بنیسا بور بدرستی که لفظ او بقرآن مخلوق است.

پس واضح شد که ابو زرعه و ابو حاتم (من عند انفسهما) ترک حدیث بخاری نکرده اند، بلکه چون محمد بن یحیی ذهلی بمزید اهتمام در هتک ستر بخاری بسوی ایشان حال او نوشت، ایشان بسمع و اطاعت قول او ترک حدیث بخاری کردند، و او را بزمرهٔ مبتدعین و متروکین انداختند.

### عبد الرحمن بن ابی حاتم نیز بخاری را مقدوح دانسته

#### اشاره

و نیز ثابت شد که عبد الرحمن بن ابی حاتم نیز بخاری را مقدوح و مجروح می دانست، که در کتاب (جرح و تعدیل) ترک پدر خود ابو حاتم و ابو زرعه حدیث بخاری را ذکر کرده قدح و جرح او ثابت ساخته.

### ترجمه عبد الرحمن بن ابی حاتم

و عبد الرحمن بن ابی حاتم از اجلهٔ اعلام و ائمه فخام و منقدین عظام است.

ص: ۱۴۳

خود علامه ذهبی در همین کتاب (سیر اعلام النبلاء) گفته:

عبد الرحمن العلامة الحافظ یکنی أبا محمد، ولد سنة اربعین و مائتین، أو احدى و أربعین.

قال ابو الحسن علی بن ابراهیم الرازی الخطیب فی ترجمه عملها لابن أبی حاتم: كان رحمه الله قد كساه الله نورا و بهاء، يسر من نظر إليه، سمعته يقول: رحل بی أبی سنة خمس و خمسين و مائتين و ما احتلمت بعد، فلما بلغنا ذا الحليفة احتلمت، فسر أبی حیث ادركت حجه الاسلام، فسمعت فی هذه السنه من محمد بن أبی عبد الرحمن المقرئ.

قلت: و سمع من أبی سعید الأشج، و الحسن بن عرفه و الزعفرانی، و یونس بن عبد الاعلی، و علی بن المنذر الطریق، و احمد بن سنان، و محمد ابن اسماعیل الاحمسی، و حجاج بن الشاعر، و محمد بن حسان الازرق، و محمد بن عبد الملك بن زنجویه، و أبی ابراهیم المزنی، و الربیع بن سلیمان المؤذن، و بحر بن نصر و سعدان بن نصر، و الرمادی، و أبی زرعه، و ابن واره، و خلائق من طبقتهم، و ممن بعدهم، بالحجاز، و العراق، و العجم، و مصر، و الشام، و الجزیره و الجبال، و كان بحرا لا تكدره الدلاء.

روی عنه ابن عدی، و حسین بن علی التمیمی، و القاضی یوسف المنایحی و أبو الشیخ ابن حیان، و أبو أحمد الحاكم، و علی بن عبد العزیز بن مردك، و أحمد بن محمد البصیر الرازی، و عبد الله بن محمد بن یزداد، و أخوه أحمد، و ابراهیم بن محمد النصر آبادی، و أبو سعید بن عبد الوهاب الرازی، و علی بن محمد القصار، و خلق سواهم.

قال أبو یعلی الخلیلی: أخذ أبو محمد علم أبیه و أبی زرعه، و كان بحرا فی

العلوم و معرفه الرجال، صَنَّفَ في الفقه، و في اختلاف الصحابه، و التابعين، و علماء الامصار، قال: و كان زاهدا، يعدّ من الابدال.

قلت: له كتاب نفيس في (الجرح و التعديل) أربع مجلّدات، و كتاب (الردّ على الجهميه) مجلد ضخّم انتخبت منه، و له (تفسير كبير) في عدّه مجلّدات عامته آثار بأسانيده، من أحسن التفاسير.

قال الحافظ يحيى بن منده: صنّف ابن أبي حاتم (المسند) في ألف جزء و كتاب (الزهد)، و كتاب (الكنى)، و كتاب (الفوائد الكبير)، و (فوائد أهل الرى)، و كتاب (مقدمه الجرح و التعديل).

قلت: و له كتاب (العلل) مجلد كبير.

و قال الرازى المذكور في ترجمه عبد الرحمن: سمعت على بن محمد المصرى، و نحن في جنازه ابن أبي حاتم يقول: قلنسوه عبد الرحمن من السماء و ما هو بعجب، رجل منذ ثمانين سنه على وتيره واحده لم ينحرف عن الطريق.

و سمعت على بن أحمد الفرضى يقول: ما رأيت أحدا ممن عرف عبد الرحمن ذكر عنه جهاله قط.

و سمعت عباس بن أحمد يقول: بلغنى أن أبا حاتم قال: و من يقوى على عباده عبد الرحمن، لا أعرف لعبد الرحمن ذنبا.

و سمعت عبد الرحمن يقول: لم يدعنى أبى أشغل في الحديث، حتى قرأت القرآن على الفضل بن شاذان الرازى، ثم كتبت الحديث.

قال الخليل: يقال ان السنّه بالرى ختمت بابن أبي حاتم، و أمر بدفن الاصول من كتب أبيه و أبى زرعه، و وقف تصانيفه، و أوصى الى الدرستينى القاضى.

و سمعت أحمد بن محمد بن الحسين الحافظ، يحكى عن علي بن الحسين الدرستيني: أن أبا حاتم كان يعرف الاسم الا-عظم، فمرض ابنه فاجتهد أن لا- يدعو به فانه لا- ينال به الدنيا، فلمّا اشتدّت العله حزن و دعا به فعوفى، فرأى أبو حاتم فى نومه: استجيب لك و لكن لا يعقب ابنك، فكان عبد الرحمن مع زوجته سبعين سنة فلم يرزق ولدا و قيل: انه ما مسها.

و قال الرازى: و سمعت على بن أحمد الخوارزمى يقول: سمعت عبد الرحمن ابن أبى حاتم يقول: كنا بمصر سبعة أشهر لم نأكل فيها مرقة، كلّ نهارنا مقسّم لمجالس الشيوخ، و بالليل النسخ و المقابلة، قال: فأتينا يوما أنا و رفيق لى شيخا، فقالوا هو عليل، فرأينا فى طريقنا سمكه أعجبنا فاشتريناه، فلما صرنا الى البيت حضر وقت مجلس، فلم يمكنا اصلاحه، و مضينا الى المجلس، فلم يزل حتى أتى عليه ثلثه ايام، و كاد أن يتغير، فأكلناه نيا(1) لم يكن لنا فراغ أن نعطيه من يشويه، ثم قال: لا استطاع العلم براحه الجسد.

قال الخطيب الرازى: كان لعبد الرحمن ثلاث رحلات: الاولى مع أبيه سنة خمس و خمسين، ثم حج و سمع محمد بن حماد فى سنة ستين، ثم رحل بنفسه الى السواحل و الشام و مصر سنة اثنتين و ستين و مائتين، ثم دخل الى اصبهان فى سنة أربع و ستين، فلقى يونس بن حبيب.

سمعت الواعظ أبا عبد الله القزوينى يقول: إذا صلّيت مع عبد الرحمن فسلمّ إليه نفسك يعمل بها ما شاء، دخلنا يوما بغلس على عبد الرحمن فى مرض موته، فكان على الفراش قائما يصلى و يركع فأطال الركوع.

ص: ١٤٦

---

١- النىء و النى بكسر النون و آخره الهمزة ، او آخره الياء المدغمة : اللحم الذى لم تمسه النار

## مراتب جرح و تعديل نزد ابن أبي حاتم

و من كلامه قال: وجدت ألفاظ التعديل و الجرح مراتب:

فاذا قيل: ثقة أو متقن احتج به.

و ان قيل: صدوق، أو محله الصدق، أو لا بأس به، فهو ممن يكتب حديثه و ينظر فيه.

و إذا قيل: شيخ فيكتب حديثه، و هو دون ذلك يكتب للاعتبار.

و إذا قيل: ثين فدون ذلك.

و إذا قالوا: ضعيف الحديث فلا يطرح حديثه بل يعتبر به.

فاذا قالوا: متروك الحديث أو ذاهب الحديث أو كذاب فلا يكتب حديثه.

## ابن أبي حاتم قصري در بهشت برای دوستش خريد

قال عمر بن ابراهيم الهروي الزاهد: أنبا الحسين بن أحمد الصفار، سمعت عبد الرحمن ابن أبي حاتم يقول: وقع عندنا الغلاء، فأنفذ بعض أصدقائي حبوبا من اصبهان، فبعته بعشرين ألفا و سألتني أن أشتري له دارا عندنا فاذا جاء ينزل فيها، فأنفقتها في الفقراء، و كتبت إليه: اشترت لك بها قصرا في الجنة، فبعث يقول: رضيت، فاكتب على نفسك صكا، ففعلت فأريت في المنام:

قد وفينا بما ضمننت و لا تعد لمثل هذا.

قال الامام أبو الوليد الباجي: عبد الرحمن بن أبي حاتم ثقة حافظ.

و قال أبو الربيع محمد بن الفضل البلخي: سمعت أبا بكر محمد بن مهرويه الرازي، سمعت علي بن الحسين بن الجنيد، سمعت يحيى بن معين يقول: أنا لنطعن على أقوام لعلهم قد حطوا رحالهم في الجنة من أكثر مائتي سنة،

قلت: لعلها من مائه سنه، فان ذلك لا يبلغ في ايام يحيى هذا القدر، قال ابن مهويه: فدخلت على عبد الرحمن بن أبي حاتم و هو يقرأ على الناس كتاب (الجرح و التعديل) فحدثته بهذا فبكى، و ارتعدت يده حتى سقط الكتاب، و جعل يبكي و يستعيد في الحكايه.

قلت: أصابه على طريق الوجل، و خوف العاقبه، و الأ- فكلام الناقد الورع في الضعفاء من النصيح لدين الله تعالى، و الذبّ عن السنه، و

قد كتب الى عبد الرحمن بن محمد و جماعه سمعوا عمر بن محمد يقول: أنبا هبه الله بن محمد أنبا محمد بن محمد بن محمد بن غيلان، أنبا أبو اسحاق المزكي، أنبا عبد الرحمن بن محمد الحنظلي، حدّثنا هارون ابن حميد، حدّثنا الفضل بن عنبسه، أنبا شعبه عن الحكم عن عمرو بن شعيب، عن ابيه، عن جده، قال النبي صلى الله عليه و سلم (الجار أحق بسقب داره أو أرضه).

أخرجه النسائي عن زكريا خياط السنه، عن هارون هذا، فوقع لنا بدلا عاليا بدرجتين.

توفى ابن أبي حاتم في المحرّم سنه سبع و عشرين و ثلاثمائه بالرى و له بضع و ثمانون سنه (1).

### ترجمه ابن أبي حاتم در فوات الوفيات

و صلاح الدين محمد بن شاكر بن احمد الخازن در كتاب (فوات الوفيات) كه ذيل تاريخ ابن خلّكان است گفته:

عبد الرحمن بن محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران، أبو محمد

ص: ١٤٨



ابن أبي حاتم التميمي الحنظلي الامام ابن الامام، الحافظ ابن الحافظ، سمع أباه وغيره.

قال ابن منذر: صنف ابن أبي حاتم (المسند) في ألف جزء، وكتاب (الزهد)، وكتاب (الكنى)، و(الفوائد الكبير)، و(فوائد الرازيين)، و(مقدمه الجرح والتعديل)، و صنف في الفقه، و اختلاف الصحابه، و التابعين، و علماء الامصار، و له (الجرح و التعديل) في عدّه مجلدات، تدل على سعه حفظه و امامته، و كتاب (الرد على الجهميه) في مجلد كبير و له (تفسير كبير) سائر آثار مسنده في أربع مجلدات.

قال أبو علي الخليلي: كان يعد من الابدال و قد أثنى عليه جماعه بالزهد و الورع التام و العلم و العمل.

و توفي في المحرم سنة سبع و عشرين و ثلاثمائه رحمه الله تعالى (١).

### ترجمه ابن أبي حاتم در عبر ذهبي

و نیز علامه ذهبي در كتاب (عبر بخبر من غير) در وقایع سنه سبع و عشرين و ثلاثمائه گفته:

و فيها توفي عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن ادريس بن المنذر الحافظ الجامع التميمي الرازي بالرّي، و قد قارب التسعين، رحل به أبوه في سنه خمس و خمسين و مائتين، فسمع أبا سعيد الأشجّ، و الحسن بن عرفه و طبقتهما.

قال أبو يعلى الخليلي اخذ عن ابيه و ابى زرعه، كان بحرا في العلوم و معرفه .

ص: ١٤٩

الرجال، صنف في الفقه و اختلاف اصحابه و التابعين و علماء الامصار، ثم قال: و كان زاهدا بعد من الابدال(١).

و أبو محمد عبد الله بن سعد بن علي اليمني المعروف باليافعي در (مرآة الجنان) در وقایع سنه سبع و عشرين و ثلاثمائه گفته:

فيها توفي الحافظ العالم عبد الرحمن ابن الحافظ الجامع محمد بن ادريس بن المنذر التميمي الرازي بالراء، قالوا: و قد قارب التسعين.

و قال أبو يعلى الخليلي: اخذ علم ابيه، و ابي زرعه، و كان بحرا في العلوم و معرفه الرجال، صنف في الفقه و اختلاف الصحابه و التابعين و علماء الامصار، قال: و كان زاهدا يعد من الابدال(٢).

### قدح ذهلی در بخاری از غیر ابن ابی حاتم نیز نقل شده

#### اشاره

و محتجب نماند که قدح محمد بن يحيى ذهلی در بخاری از دیگر عبارات و افادات این حضرات هم ظاهر است:

علامه ذهبي در كتاب (سير اعلام النبلاء) قبل از عبارت سابقه که در آن قدح بخاری از كتاب عبد الرحمن بن ابی حاتم نقل کرده گفته:

قال أبو حامد بن الشرقي: سمعت محمد بن يحيى الذهلي يقول: القرآن كلام الله غير مخلوق من جميع جهاته و حيث يصرف، فمن لزم هذا استغنى عن اللفظ و عما سواه من الكلام في القرآن، و من زعم أن القرآن مخلوق فقد .

ص: ١٥٠

---

١- العبر ج ٢ ص ٢٠٨ .

٢- مرآت الجنان ج ٢ ص ٢٨٩ ط دائره المعارف النظاميه في حيدرآباد الدكن سنه ١٣٣٨

كفر، و خرج عن الايمان، و بانث منه امرأته، يستتاب، فان تاب، و إلا ضربت عنقه، و جعل ماله فيئا بين المسلمين، و لم يدفن في مقابرهم، و من وقف فقال:

لا- أقول مخلوق و لا غير مخلوق فقد ضاهى الكفر، و من زعم ان لفظى بالقرآن مخلوق فهذا مبتدع لا يجالس و لا يكلم، و من ذهب بعد هذا الى محمد بن اسماعيل البخارى فاتهموه، فانه لا يحضر مجلسه الا من كان على مثل مذهبه(١).

### ذهلى مردم را از رفتن نزد بخارى نهى ميكرد

[از اين عبارت ظاهر است كه محمد بن يحيى ذهلى ارشاد کرده كه هر كسى كه بگويد: كه لفظ من به قرآن مخلوق است پس اين كس مبتدع است، مجالست او نبايد كرد، و نه باو كلام بايد نمود.

و نيز فرموده كه هر كسى كه خواهد رفت بعد از اين بسوى محمد بن اسماعيل بخارى پس او را متهم سازيد، بدرستى كه حاضر نمى شود مجلس بخارى را مگر كسى كه بر مثل مذهب او باشد.

و علامه شهاب الدين بن حجر عسقلانى در (هدى سارى) مقدمه (فتح البارى) نيز اين ارشاد ذهلى نقل کرده چنانكه گفته: [قال ابو حامد بن الشرقى: سمعت محمد بن يحيى الذهلى يقول: القرآن كلام الله تعالى غير مخلوق، و من زعم لفظى بالقرآن مخلوق فهو مبتدع لا- يجالس و لا- يكلم، و من ذهب بعد هذا الى محمد بن اسماعيل فاتهموه، فانه لا يحضر مجلسه الا من كان على مذهبه(٢).

### ذهلى بخارى را از جهيمه بدتر ميدانست

[و نيز ذهلى در (سير اعلام النبلاء) گفته: [قال الحاكم: انبأ أبو عبد الله محمد بن يعقوب الاخرم، سمعت ابن

ص: ١٥١

١- سير اعلام النبلاء ج ٧ ص ٤٥٢ مخطوط .

٢- هدى السارى مقدمه فتح البارى ص ٤٩٢ ط بيروت .

علی المخلدی، سمعت محمد بن یحیی یقول: قد اظهر هذا البخاری قول اللفظیه، و اللفظیه عندی شر من الجهمیہ (۱).

[از این عبارت واضح است که محمد بن یحیی ذهلی ارشاد کرده که بدرستی که اظهار کرده است این بخاری قول لفظیه را و لفظیه نزد من بدترند از جهمیہ.

پس ثابت و محقق شد که بخاری نزد ذهلی بدتر از فرقه ضاله هالکه جهمیہ بوده، و فضایح و قبایح جهمیہ بالاتر از آن است که استیعاب آن توان کرد، و زیاده از این چه خواهد بود که حضرات سنیہ تکفیر جهمیہ می کنند.]

### اهل سنت جهمیہ را کافر می دانند

[ذهبی در (سیر اعلام النبلاء) بترجمه علی بن المدینی گفته:]

قال ابن عمار الموصلی فی تاریخہ: قال لی علی بن المدینی: ما یمنعک ان تکفر الجهمیہ و کنت انا اولاً لا اکفرهم؟ فلما اجاب علی الی المحنه کتبت إلیه اذکره ما قال لی و اذکره اللہ فاخبرنی رجل عنہ انه بکی حین قرأ کتابی، ثم رأیته بعد فقال لی: ما فی قلبی مما قلت و اجبت من شیء، و لکن خفت ان اقتل و تعلم ضعفی انی لو ضربت سوطاً واحداً لمت أو نحو هذا (۲).

[و نیز ذهبی در میزان الاعتدال گفته:]

ص: ۱۵۲

---

۱- سیر اعلام النبلاء ج ۷ ص ۴۵۳ - مخطوط

۲- سیر اعلام النبلاء ج ۷ ص ۲۵ - مخطوط .

جهم بن صفوان أبو محرز السمرقندی الضال المبتدع رأس الجهمیة هالك في زمان صغار التابعين، و ما علمته روى شيئا لكنه زرع شرا عظيما(1).

[و نیز ذهبی در (سیر اعلام النبلاء) گفته: ] قال یعنی الحاکم: و سمعت محمد بن یعقوب الحافظ يقول: لما استوطن البخاري نيسابور اكثر مسلم بن الحجاج الاختلاف إليه، فلَمّا وقع بين الذهلي و بين البخاري ما وقع في مسئلة اللفظ و نادى عليه و منع الناس عنه، انقطع عنه اكثر الناس غير مسلم، فقال الذهلي يوما: الا من قال باللفظ فلا يحل له ان يحضر مجلسنا، فاخذ مسلم رداءه فوق عمامته و قام على رؤس الناس و بعث الى الذهلي ما كتب عنه على ظهر حمال، و كان مسلم يظهر القول باللفظ و لا يكتمه.

قال: و سمعت محمد بن يوسف المؤذن، سمعت أبا حامد بن الشرقي يقول:

حضرت مجلس محمد بن يحيى، فقال: ألا من قال لفظي بالقرآن مخلوق فلا يحضر مجلسنا، فقام مسلم بن الحجاج من المجلس.

رواها أحمد بن منصور الشيرازي، سمعت محمد بن يعقوب الاخرم، سمعت أصحابنا يقولون: لما قام مسلم و أحمد بن سلمه بن مجلس الذهلي قال الذهلي: لا يساكنني هذا الرجل في البلد فخشي البخاري و سافر.

[از این عبارت ظاهر است که محمد بن يحيى ارشاد کرد که هر کسی که بگوید: که لفظ من بقرآن مخلوق است پس حاضر مجلس ما نشود، پس مسلم بن الحجاج بر خواست، و احمد بن سلمه هم متابعت او در قیام از مجلس نمود، و آنگاه که مسلم و احمد بن سلمه از مجلس .

ص: ۱۵۳

ذهلی برخواستند، ذهلی ارشاد کرد که اقامت با من نکنند این مرد یعنی بخاری در این بلد، پس بخاری ترسید و سفر اختیار کرد. [و ابن حجر عسقلانی در (هدی ساری) مقدمه (فتح البخاری) گفته: ] و قال الحاکم أيضا عن الحافظ أبي عبد الله بن الاخرم: قال: لما قام مسلم ابن الحجاج و أحمد بن سلمه من مجلس محمد بن يحيى بسبب البخاری، قال الذهلی: لا یساکننی هذا الرجل فی البلد فحشی البخاری و سافر (۱).

### ترجمه ذهلی قادی بخاری

[و آنچه که تشمیر ذیل ذهلی در قدح و جرح و تضلیل و تبذیر بخاری، و ایلام و اهانت و اخراج او از بلد، و اخراج او از اهل دین و ایمان دریافتی، پس حالا نبندی از مناقب جمیله و فضائل جلیله ذهلی هم باید شنید:

پس باید دانست که حافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد ابن مهدی ابن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب که جلائل فضائل و عوالی مناقب او از (انساب سمعانی) (۲) و (سیر النبلاء) (۳) ذهبی و (تاریخ ابن خلکان) (۴)، و (مرآة الجنان) (۵) یافعی، و (طبقات اسنوی) (۶)، و (طبقات ابو بکر اسدی)، و (فیض القدیر) مناوی،

ص: ۱۵۴

---

۱- هدی الساری مقدمه فتح الباری ص ۴۹۲ .

۲- الانساب ص ۲۰۰ .

۳- سیر النبلاء ج ۱۱ ص ۲۰۸ مخطوط

۴- وفيات الأعیان ج ۱ ص ۳۲

۵- مرآة الجنان ج ۳ ص ۸۷

۶- طبقات الاسنوی ج ۱ ص ۲۰۱ .

و(مدینه العلم)،و(مفتاح کنز درایه المجموع)،و(بستان المحدثین) و غیر آن ظاهر است.]

### ترجمه ذہلی در تاریخ بغداد

[در تاریخ بغداد کہ پارہ از آن بخط عرب نزد اضعف العباد حاضر است می گوید:] محمد بن یحیی بن عبد اللہ بن خالد بن فارس بن ذویب أبو عبد اللہ النیسابوری الذہلی مولاہم.

سمع عبد الرحمن بن مہدی، و محمد بن بکر البرسانی، و عبید اللہ ابن موسی، و یعلی، و محمد ابنی عبید، و روح بن عبادہ، و أبا النصر ہاشم بن القاسم، و أسود بن عامر، و سلیمان بن داود الهاشمی، و محمد بن عمر الواقدی، و عَفَّان بن مسلم، و عبد الرزاق بن ہمام، و سالم بن قتیبہ، و یزید بن ہارون، و غیرہم من أهل العراق، و الحجاز، و الشام، و مصر، و الجزیرہ.

و كان أحد الائمة العارفين، و الحفاظ المتقين، و الثقات المأمونين.

صنّف حدیث الزہری و جوّده، و قدم بغداد و جالس شیوخها و حدّث بها و كان الامام احمد بن حنبل یثنی علیہ، و ینشر فضله.

و قد حدّث عنه جماعه من الکبراء: سعید بن ابی مریم المصری، و أبو صالح کاتب اللیث بن سعد، و عبد اللہ بن محمد النفیلی، و سعید بن منصور، و محمود بن غیلان، و محمد بن المثنی، و محمد بن اسماعیل البخاری، و أبو زرعه، و أبو حاتم الرازیان، و محمد بن سهل بن عقیل، و محمد بن اسحاق الصاعانی، و یعقوب بن شیبہ الدوسی، و عباس ابن محمد الدوری، و أبو داود السجستانی،

ص: ۱۵۵

و نفر بعدهم.

أخبرنا أبو منصور علي بن محمد بن الحسين الدقاق، أخبرنا محمد بن عبد الرحمن ابن العباس، قال: حدثنا أبو نصر عبد الله بن محمد بن زياد النيسابوري قال: حدثنا محمد بن يحيى، حدثنا ابن قتيبه، عن عبد الله بن المثنى، عن ثمامه ابن عبد الله، عن أنس، قال: (كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يعيد الكلمه ثلثه لتعقل عنه).

قال أبو بكر: حدثنا ابو العباس بن محمد، حدثنا يحيى، فذكر هذا الحديث.

أخبرنا القاضي أبو بكر احمد بن الحسن الحرثي، قال: أخبرنا أبو محمد حاجب بن احمد الطوسي، قال: حدثنا محمد بن يحيى الذهلي، قال: حدثنا علي بن عبد الله، قال: حدثنا سفيان، حدثنا يحيى بن سعيد، عن ابى بكر بن محمد بن عمر بن عبد العزيز، عن النزير بن عبد الرحمن عن ابى هريره، قال: (سجدنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله في إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ).

قال أبو عبد الله محمد بن يحيى: لا اعلم روى هذا الحديث عن يحيى بن سعيد غير ابن عيينه.

و هو عندي و هم انما رواه الناس عن يحيى، و هذا اسناد حديث الافلاس.

أخبرنا ابو نعيم الحافظ، أخبرني محمد بن عبد الله الضبي في كتابه، قال:

سمعت يحيى بن منصور القاضي يقول: سمعت خالي عبد الله بن علي بن الجارود يقول: سمعت محمد بن سهل بن عسكر يقول: كنا عند الامام احمد بن حنبل، فدخل محمد بن يحيى يعنى الذهلي، فقام إليه احمد و تعجب منه الناس، ثم قال لبنيه و اصحابه: اذهبوا الى ابى عبد الله فاكتبوا عنه.

أخبرنا محمد بن احمد بن رزق، أخبرنا دعلج بن احمد، حدثنا أبو محمد



بن الجارود، حدثني أبو عامر النسائي الحافظ، قال: سمعت محمد بن داود المصيصى يقول: كنا عند الامام احمد بن حنبل و هم يذكرون الحديث، فذكر محمد بن يحيى النيسابورى حديثا فيه ضعف، فقال له احمد بن حنبل لا تذكر مثل هذا الحديث، فكان محمد بن يحيى دخله خجله، فقال له احمد: انما قلت هذا اجلالا لك يا أبا عبد الله.

و اخبرنا ابن رزق، اخبرنا دعلج بن احمد، حدثنا أبو محمد بن الجارود، قال: سمعت أبا عبد الرحيم محمد بن احمد بن الجراح الجوزجاني يقول:

دخلت على الامام احمد بن حنبل، فقال لى: تريد البصره؟ قلت: نعم، قال:

فاذا اتيتها فالزم محمد بن يحيى، و ليكن سماعتك منه فانى ما رأيت خراسانيا او قال: ما رايت احدا اعلم بحديث الزهرى منه و لا اصح كتابا منه.

اخبرنى حمزه بن محمد بن طاهر الدقاق، و احمد بن عبد الواحد الوكيل قال حمزه: اخبرنا و قال احمد: حدثنا على بن عمر الحافظ، قال سمعت أبا بكر النيسابورى، يقول: سمعت ابراهيم بن هارون، يقول: سمعت الامام احمد بن حنبل، يقول: و ذكر حديثا من حديث الزهرى، فقال: ما قدم علينا رجل اعلم بحديث الزهرى من محمد بن يحيى، زاد احمد قال: قال لنا على بن عمر، قال لنا أبو بكر النيسابورى و هو عندى امام فى الحديث.

اخبرنى حمزه بن محمد بن طاهر، اخبرنا على بن عمر الحافظ، قال: سمعت أبا بكر النيسابورى يقول: سمعت محمد بن يحيى يقول: قال لى على بن المدينى: انت وارث الزهرى.

اخبرنا محمد بن على المقرئ، قال قرأنا على الحسين بن هارون الضبى، عن ابى العباس بن سعيد، قال: حدثنى احمد بن محمود بن مقاتل الهروى

أبو الحسين، قال: سمعت رجلاً قال لمحمد بن يحيى: جودت في الزهري، قال: في أي شيء لم أجود؟.

حدثت عن إبراهيم بن محمد بن يحيى المزني. قال: سمعت أبا العباس الدغولي يقول: سمعت صالحاً جزره يقول: لما خرجت من الري قلت لفضلك عن اكتب بنيسابور؟ قال: إذا قدمت نيسابور انظر الى شيخ بهي حسن الوجه، حسن الثياب، راكبا حماراً، وهو محمد بن يحيى فاكتب عنه فانه من قرنه الى قدمه فائده، قال: فلما قدمت نيسابور استقبلني محمد بن يحيى فعرفته بهذه الصفة فذهبت معه، و انتخبت عليه مجلساً و قرأته عليه فلما فرغت قلت له:

افادني الفضل بن العباس الرازي حديثاً عنك عند الوداع لاسمعه من الشيخ، فقال:

هات، فقلت حدثكم سعيد بن عامر، قال: حدثنا شعبه، عن عبد الله بن صبيح، عن محمد بن سيرين، عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال: (هذا خالي فليبين أمر خاله) فقال محمد بن يحيى من ينتخب مثل هذا الانتخاب، و يقرأ مثل هذه القراءة يعلم ان سعيد بن عامر لا يحدث بمثل هذا الحديث، فقال صالح: نعم حدثكم سعيد بن واصل.

قال الشيخ أبو بكر: قصد صالح امتحان محمد بن يحيى في هذا الحديث، لينظر أ يقبل التلقين أم لا؟ فوجده ضابطاً لروايته حافظاً لاحاديثه، متحرزاً من الوهم، بصيراً بالعلم.

اخبرنا محمد بن علي الصوري، اخبرنا احمد بن الحسين الرازي، قال: سمعت عبد الله بن عدي، يقول سمعت الحسين بن الحسن بن سليمان القاضي البخاري، يقول: سمعت عبد الله بن عبد الوهاب الخوارزمي، يقول:

سألت الامام احمد بن حنبل، عن محمد بن يحيى، و محمد بن رافع، فقال:

محمد بن يحيى احفظ، و محمد بن رافع اورع.

اخبرني محمد بن احمد بن يعقوب، اخبرنا محمد بن نعيم الضبي، قال:

سمعت أبا علي الحسين بن علي الحافظ، و سأله أبو عمر الاصبهاني عن محمد بن يحيى، و عباس بن عبد العظيم العنبري ايهما احفظ؟ فقال أبو علي: عباس ابن عبد العظيم حافظ، الا ان محمد بن يحيى اجل.

حدثوني عن فضلك الرازي انه قال: حدثني من لم يخطئ في حديث قط محمد بن يحيى الذهلي النيسابوري.

و قال علي بن المديني: كفانا محمد بن يحيى جميع حديث الزهري.

أخبرنا هبة الله بن الحسن الطبري، قال: سمعت العلاء بن محمد الروياني و محمد بن الحسين الرازي، يقولان: سمعنا عبد الرحمن بن أبي حاتم، يقول:

سمعت أبي يقول: محمد بن يحيى الذهلي امام أهل زمانه.

أخبرني محمد بن أبي الحسن، أخبرنا عبيد الله بن القاسم الهمداني باطرابلس، أخبرنا أبو عيسى عبد الرحمن بن اسماعيل المروزي بمصر، حدثنا أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي املاء، قال: محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري ثقة و مأمون.

أخبرنا محمد بن علي المقرئ، قال: قرأنا علي الحسين بن هارون، عن ابن سعيد، قال: سمعت عبد الرحمن بن يوسف يعني ابن خراش يقول: كان محمد بن يحيى من أئمة أهل العلم.

اخبرني الحسن بن محمد الخلال، حدثنا عمر بن أحمد الواعظ، حدثنا عبد الله بن سليمان، حدثنا محمد بن يحيى النيسابوري و كان أمير المؤمنين في الحديث.

أخبرنا محمد بن أحمد بن رزق، أخبرنا دعلج بن أحمد، قال: سمعت أحمد ابن محمد بن الأزهر يقول: لمحمد بن يحيى ثمانية عشر رحله إلى البصرة، و له رحلتان إلى اليمن.

و حدّثنا هناد بن إبراهيم النسفي، أخبرنا محمد بن أحمد بن محمد بن سليمان الحافظ ببخارى، قال: أخبرنا محمد بن عبد الله بن يوسف الشافعي، قال سمعت الحسين بن الحسن بن سفيان يعنى النسري، يقول: سمعت محمد بن يحيى الذهلي يقول: لو لم أبدأ بالبصرة لم يفتنى حسين الجعفي و أبو أسامه و شبابه، و لمّا دخلت البصرة استقبلني جناده يحيى بن سعيد القطان على باب البصرة.

أخبرني محمد بن أحمد بن يعقوب. أخبرنا محمد بن نعيم، قال: سمعت أبا علي محمد بن أحمد بن زيد المعدل، يقول: سمعت أبا زكريا يحيى بن محمد ابن يحيى بن يحيى، يقول: دخلت على أبي في الصيف الصائف وقت القائلة و هو في بيت كتبه، و بين يديه السراج و هو يصنّف، فقلت: يا أبت هذا وقت الصلوه و دخان هذا السراج بالنهار، فلو نفّست على نفسك، فقال لي: يا بني تقول لي هذا؟ و أنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و أصحابه و التابعين.

و قال أبو نعيم: أخبرني أبو محمد بن زياد المعدل. حدّثنا أبو العباس الأزهرى قال: سمعت خادمه محمد بن يحيى و محمد بن يحيى يغسل على السرير فتقول: خدمت أبا عبد الله ثلاثين سنه و كنت أضع له الماء فما رأيت ساقه و أنا ملك له.

أخبرنا هبه الله بن الحسن الطبري، أخبرنا عبد الله بن محمد بن علي بن زياد النيسابوري، قال: أخبرنا أبو حامد أحمد بن محمد بن الحسين الشرقي

الحافظ، قال: سمعت ابا عمرو والخفاف غير مره يقول: رأيت محمد بن يحيى الذهلي فى النوم فقلت: يا ابا عبد الله ما فعل بك ربك؟ قال: غفر لى، قلت: فما فعل علمك؟ قال: كتب بماء الذهب و رفع فى عليين.

أخبرنا السمسار، أخبرنا الصفار، حدّثنا ابن قانع أنّ محمد بن يحيى النيسابورى مات فى سنه اثنتين و خمسين و مائتين، قال ابن قانع: و قيل سنه ست و خمسين.

أخبرنى الحسين بن على الطناجيرى، حدّثنا عمر بن أحمد الواعظ، قال:

سمعت عبد الله بن محمد بن زياد النيسابورى يقول: مات محمد بن يحيى النيسابورى سنه سبع و خمسين و مائتين.

و هذه الاقوال و هم، و الصواب ما أخبرنا به الله بن الحسن الطبرى عن محمد بن نعيم، قال: سمعت عبد الله بن محمد النيسابورى يقول: سمعت ابا حامد الشرقى يقول: مات محمد بن يحيى الذهلي سنه ثمان و خمسين و مائتين.

قال الشيخ أبو بكر: و بلغنى أنّ وفاته كانت فى احد الربيعين من السنه و قد بلغ ستا و ثمانين سنه (١).

### ترجمه ذهلى در تذهيب ذهبى

[و ابو عبد الله شمس الدين محمد بن احمد ذهبى در كتاب (تذهيب التهذيب) گفته: [محمد بن يحيى بن عبد الله بن خالد بن فارس بن ذويب الذهلي ابو عبد الله النيسابورى الحافظ أحد الاعلام.

ص: ١٦١

١- تاريخ بغداد ج ٣ ص ٤١٥

عن عبد الرحمن بن مهدي، و علي بن عاصم، و يزيد بن هارون و أبي داود، و عبد الرزاق، و الفريابي، و هاشم بن قاسم، و يعقوب بن ابراهيم بن سعد، و بشر ابن عمر الزهراني، و أبي جعفر بن عون، و مسلم بن قتيبه، و عبد الصمد بن عبد الوارث و خلائق.

و له رحله واسعه.

و عنه البخارى و الاربعه و سعيد بن أبى مریم، و سعيد بن منصور و أبو جعفر النفيلى، و هم من شيوخه، و أحمد بن سلمه، و صالح جزره، و أبو حاتم، و ابن خزيمة، و أبو عوانه، و محمد بن عبد الرحمن الدغولى، و ابنه يحيى الشهيد، و أبو على الميدانى، و ابو بكر بن زياد النيسابورى، و حاجب بن احمد الطوسى، و أمم سواهم.

و قد روى عنه البخارى فى الصحيح أحاديث عده لكنه يدلسه، فتاره يقول: حدّثنا محمد، و تاره يقول: حدّثنا محمد بن عبد الله، و تاره يقول: حدّثنا محمد بن خالد.

قال محمد بن سهل: كنا عند احمد بن حنبل فدخل محمد ابن يحيى فقام إليه احمد و تعجّب منه الناس، ثم قال لبيه و أصحابه: اذهبوا الى أبى عبد الله و اكتبوا عنه.

و عن احمد بن حنبل قال: ما رأيت خراسانيا أعلم بحديث الزهرى منه، و لا أصحّ كتابا منه.

و قال محمد بن داود المصيصى: كنا عند احمد بن حنبل و هم يتذاكرون، فذكر محمد بن يحيى النيسابورى حديثا فيه ضعف، فقال له احمد بن حنبل:

لا تذكر مثل هذا فكأن محمدا دخله خجله، فقال احمد: انما قلت هذا اجلالا

لك يا ابا عبد الله.

و قال ابراهيم بن هانى عن احمد: ما قدم علينا رجل أعلم بحديث الزهرى من محمد بن يحيى.

و قال أبو عمرو احمد بن المبارك المستملى: أتيت احمد بن حنبل، فقال لى من اين؟ قلت: من نيسابور، قال: محمد بن يحيى له مجلس؟ قلت: نعم، قال:

لو أن محمد بن يحيى عندنا لجعلناه اماما فى الحديث، سمعها زنجويه اللباد ابن أبى عمر المستملى، و زاد قال المستملى: سمعت محمد بن يحيى يقول: قد جعلت احمد فيما بينى و بين ربه عز و جل.

و قال سعيد بن منصور لابن معين: لم لم تجمع حديث الزهرى؟ قال: قد كفانا محمد بن يحيى و جمع حديث الزهرى.

و قال ابو قريش الحافظ: كنت عند أبى زرعه فجاء مسلم فجلس ساعه و تذاكرا فلما ان قام قلت: هذا جمع أربعة آلاف حديث فى الصحيح، قال:

فلم ترك الباقي، ثم قال: ليس لهذا عقل، لو دارى محمد بن يحيى لصار رجلا.

و قال يحيى بن محمد: سمعت أبى يقول: إذا روى عن المحدث رجلا ان ارتفع عنه اسم الجهاله و دخلت على أبى وقت القائله فى الصيف و هو فى بيت كتبه و بين يديه السراج و هو يصنّف، فقلت: يا أبت فى هذا الوقت و دخان هذا السراج فلو نفّست عن نفسك، فقال: يا بنى تقول لى هذا؟ و أنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و أصحابه و التابعين.

قال ابو حاتم الرازى: محمد بن يحيى امام أهل زمانه ثقه.

و قال النسائى: ثقه، مأمون.

ص: ١٦٣

و قال ابو بكر بن أبى داود: حدّثنا محمد بن يحيى النيسابورى و كان امير المؤمنين فى الحديث.

و قال محمد بن الازهر: لمحمد بن يحيى ثمانية عشر رجله الى البصره و رحلتان الى اليمن.

و عن الذهلى قال: لما دخلت البصره استقبلنى جنازه يحيى بن سعيد القطان على باب البصره.

و قالت امه لمحمد بن يحيى: خدمته ثلاثين سنه فما رأيت ساقه قط.

و قال أبو حامد بن الشرقى: سمعت أبا عمرو الخفّاف يقول: رأيت محمد ابن يحيى الذهلى فى النوم، فقلت: ما فعل الله بك؟ فقال: غفر لى، قلت: فما فعل علمك؟ قال: كتب بماء الذهب و رفع فى عليين.

قال ابن الشرقى، و جماعه: مات سنه ثمان و خمسين و مائتين و بلغ ستّ و ثمانين سنه.

قلت: قال أبو بكر الجارودى: بلغنى أن محمد بن يحيى كان فى مجلس يحيى ابن يحيى، فنظر على بن مسلمه اللبقي الى حسن خطه و تقييده، فقال:

يا بنى ألا أنصحك؟ ان أبا زكريّا يحدثك عن سفيان بن عيينه و هو حى بمكه، و عن وكيع و هو حى بالكوفه، و عن يحيى بن سعيد القطان و هو حى بالبصره، فاخرج فى طلب العلم فعمل فيه قوله و تأهّب للخروج فقدم اصبهان، فأقام بها أياما و سمع من عبد الرحمن بن مهدى، و الحسين بن حفص، ثم خرج الى البصره، و قد مات يحيى بن سعيد فأكثر المقام بها و كتب عن أبى داود الطيالسى.

و قال الحسين بن الحسن: سمعت محمد بن يحيى يقول: رحلت ثلاث رحلات، و أنفقت على العلم مائه و خمسين ألفا.



و قال ابن خزيمة: حدثنا محمد بن يحيى الذهلي امام أهل عصره أسكنه الله جنته مع حبيته.

و قال السلمى عن الدارقطنى قال: من أحب أن يعرف قصور علمه عن علم السلف فلينظر فى علم حديث الزهري لمحمد بن يحيى.

و قال ابن خزيمة: سمعت الذهلي يقول: لم يرو أحد عن الزهري الا أخطأ فى حديثه غير مالك.

و قال أبو عبد الله الحاكم فى تاريخه: أنبأنا أبو الحسين محمد بن يعقوب، حدثنا الحسين بن حسن القاضى بأنطاكيه، حدثنا محمد بن عبد الله بن عبد الحكم، حدثنا سعيد بن مريم، أخبرنى محمد بن يحيى، عن عبد الرزاق، عن معمر عن الزهري، عن عروه، عن عائشه: أن فاطمه و العباس أتيا أبا بكر يطلبان أرض النبى صلى الله عليه و سلم من فدك و سهمه من خير، فقال أبو بكر: سمعت النبى صلى الله عليه و سلم يقول: لا نورث، ما تركنا صدقه.

قال يعقوب بن محمد الصيدلانى: مات الذهلي يوم الاثنين لاربع بقين من ربيع الاول.

قلت: مسند الزهري لمحمد بن يحيى فى مجلدين، قال محمد ابن يحيى:

قال لى على بن المدينى: أنت ولدت للزهري (1).

### ترجمه ذهلي در سير النبلاء

[و نیز علامه ذهبى در كتاب (سير النبلاء) گفته:]

ص: ۱۶۵

محمد بن يحيى بن عبد الله ابن خالد بن فارس بن ذويب الامام العلامة الحافظ البارع شيخ الاسلام و عالم أهل المشرق، و امام أهل الحديث بخراسان أبو عبد الله الذهلي مولا هم النيسابوري.

مولده سنه بضع و سبعين و مائه، و سمع من الحفصين: حفص ابن عبد الله و حفص بن عبد الرحمن، و الحسين بن الوليد، و على بن ابراهيم البناني، و مكى بن ابراهيم، و على بن الحسين بن شقيق بنيسابور، و ارتحل فى سنه سبع و تسعين سنه موت و كعب، فكتب بالرى عن يحيى بن الضريس، و طبقته و كتب باصبهان عن عبد الرحمن بن مهدي كذا قال الحاكم، و أحسبه لقيه بالبصره فانه يقول: قدمت البصره فاستقبلنى جنازه يحيى بن سعيد القطان، و كانت فى صفر من سنه ثمان، و عاش بعده عبد الرحمن خمسہ أشهر فأكثر عنه و هو أقدم شيخ له و أجلهم.

و سمع بها من محمد بن بكر البرساني، و أبى داود الطيالسى، و وهب بن جرير، و أبى على الحنفى، و أبى عامر العقدي، و سعيد بن عامر، و صفوان بن عيسى، و ابى عاصم، و حبان بن هلال، و طبقتهم.

و بالكوفه من اسباط بن محمد، و عمرو بن محمد بن العنقزى، و يعلى بن عبيد، و محمد اخيه، و جعفر بن عون، و محاضر بن المورع، و عبيد الله بن موسى، و أبى بدر السكونى، و عده.

و بواسط من مؤيد ابن هارون، و على بن عاصم، و عده.

و ببغداد من أبى النصر، و الاسود ابن عامر، و يعقوب بن ابراهيم، و الوقدى، و خلق.

و بمكه من أبى عبد الرحمن المقرئ، و طبقته.

و بالمدينه من عبد الملك بن الماجشون، و عبد الله بن نافع، و عده.

و باليمن من عبد الرزاق فأكثر، و ابراهيم ابن حكم بن ابان، و عبد الله بن الوليد، و يزيد بن أبي حكيم، و اسماعيل ابن عبد الكريم.

و بمصر من عمرو بن أبي سلمه، و يحيى بن حسان، و سعيد بن أبي مریم، و أبي صالح.

و بالشام من الفريابي، و الهيثم بن جميل، و أبي مسهر، و أبي اليمان، و على بن عياش.

و بالجزيره من عمرو بن خالد، و النفيلى، و خلق كثير من هذا الجيل.

و كتب العالى و النازل، و كان بحرا لا يكدره الدلاء جمع علم الزهرى.

و صنفه، و جوده، من اجل ذلك يقال له الزهرى، و يقال له الذهلى، و انتهت إليه رياسه العلم و العظمه و السوود ببلده، كانت له جلاله عجيبه بنيسابور من نوع جلاله الامام احمد ببغداد، و مالك بالمدينه.

روى عنه خلائق: منهم الاثمه سعيد ابن أبي مریم، و ابو جعفر النفيلى، و عبد الله بن صالح، و عمرو بن خالد، و هؤلاء من شيوخه، و محمود بن غيلان، و محمد بن سهل بن عسكر، و محمد بن اسماعيل البخارى، و يدلسه كثيرا لا يقول:

محمد بن يحيى، بل يقول: محمد فقط، أو محمد بن خالد، أو محمد بن عبد الله، ينسبه الى الجد و يعمى اسمه لمكان الواقع بينهما غفر الله لهما.

و ممن روى عنه سعيد بن منصور صاحب السنن و هو اكبر منه، و محمد بن اسحاق الصاغانى، و ابو زرعه، و ابو حاتم، و محمد بن عوف الطائى، و أبو عيسى الترمذى، و ابن ماجه، و النسائى فى سننهم، و امام الاثمه ابن خزيمه، و أبو العباس السراج، و أبو حامد بن الشرقى، و مكى بن عبدان،

و أبو حامد بن بلال، و محمد بن الحسين القطان، و حاجب بن احمد الطوسى أحد الضعفاء، و محمد بن عبد الرحمن الدغولي، و أبو عوانه، و أبو عليّ الميداني، و أبو بكر بن زياد النيسابوري، و خلق كثير، و أكثر عنه مسلم، ثم فسد ما بينهما، فامتنع من الروايه عنه، فما ضره ذلك عند الله.

قال ابن أبي حاتم كتب عنه أبي بالري و قال: ثقه، ثم قال عبد الرحمن هو امام من أئمه المسلمين.

و قال أبو نصر الكلاباذي روى عنه البخارى فقال مرّه: نا محمد، و قال مرّه: نا محمد بن عبد الله نسبه الى جدّه، و قال مرّه: انبأنا محمد بن خالد و لم يصرح به.

و قال الخطيب: كان أحد الاثمه العارفين و الحفاظ المتقين، صنف حديث الزهري وجوده و كان أحمد بن حنبل يثنى عليه و ينشر فضله.

قال الحاكم: سمعت ابا عبد الله محمد بن يعقوب يقول: رأيت جنازه محمد بن يحيى و الناس يعدون بين يديها و خلفها ولى ثمان سنين.

و قال محمد بن صالح بن هانى: سمعت محمد بن النصر الجارودي يقول: بلغنى أنّ محمد بن يحيى كان يكتب فى مجلس يحيى بن يحيى، فنظر على بن مسلمه اللبقي الى حسن خطه و تقييده، فقال له: يا بنى الا نصحك؟ ان ابا زكريا يحدثك عن سفيان بن عيينه و هو حى بمكه، و عن وكيع و هو حى بالكوفه، و عن يحيى بن سعيد و جماعه احياء بالبصره، و عن عبد الرحمن بن مهدى و هو حى باصبهان، فاخرج فى طلب العلم و لا- تضع ايامك، فعمل فيه قوله، فخرج الى اصبهان، فسمع من عبد الرحمن بن مهدى، و الحسين بن حفص، ثم دخل البصره، و قد مات يحيى، فكتب عن ابي داود و اقرانه، و اكثر بها

المقام حتى مات سفيان بن عيينه، قلت: ما كان يمكنه لقائه فان سفيان مات في وسط السنه، و لا كان يمكنه المسير الى مكه الا مع الوفد، و اما وكيع فمات قبل ان يتحرك الذهلي من بلده، قال: فخرج الى اليمن و اكثر عن عبد الرزاق و اقرانه، ثم رجع و حج و ذهب الى مصر ثم الشام، و بارك الله له في علمه، حتى صار امام عصره.

قال ابو العباس الدغولي: سمعت صالح بن محمد الحافظ يقول: دخلت الري و كان فضلك يذاكرني

حديث شعبه، فألقى علي لشعبه، عن عبد الله بن صبيح، عن ابن سيرين، عن انس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم:

(هذا خالي فليرى امرؤ خاله) فلم احفظ، فقال فضلك: انا افيدك إذا دخلت نيسابور ترى شيخا حسن الشيب، حسن الوجه، ركب حمار مصرى، حسن اللباس، فاذا رأيته فاعلم انه محمد بن يحيى فسئله عن هذا، فهو عنده عن سعيد ابن واصل، عن شعبه، فلما دخلت نيسابور استقبلني شيخ بهذا الوصف، فقلت يشبه ان يكون فسألت عنه فقالوا: هو محمد بن يحيى فتبعته الى ان نزل فسلمت عليه و اخبرته بقصدي اياه فنزلت في مسجده و كتبت مجلسا من اصوله فلما خرج و صلى قرأته عليه ثم قلت: حدثكم سعيد بن عامر عن شعبه فذكر الحديث، فقال لي: يا فتى من ينتخب هذا الانتخاب، و يقرأ هذه القراءه يعلم ان سعيد ابن عامر لا يحدث عن شعبه مثل هذا الحديث فقلت: نعم ايها الشيخ حدثكم سعيد ابن واصل؟ فقال: نعم.

قال ابو عمرو احمد بن نصر الخفاف: رأيت محمد بن يحيى بعد وفاته فقلت: ما فعل الله بك؟ قال: غفر لي، قلت: فما فعل بحديثك؟ قال: كتبت بماء الذهب، و رفعت في عليين.

قال ابو حامد بن الشرقى: سمعت ابا عمرو المستملى يقول: دفنت من كتب محمد بن يحيى بعد وفاته الفى جزء (١).

و ايضا فى سير النبلاء بعد بيان حال جده فارس.

الدغولى (٢)، سمعت محمد بن يحيى قال: لما رحلت بابنى الى العراق صحبني جماعه من العرب، فسألوني أى حديث عند احمد بن حنبل اغرب؟ فكنت اقول: إذا دخلنا عليه سألته عن حديث تستفيدونه، فلما دخلنا سألته عن حديث يحيى بن سعيد، عن عثمان ابن غياث، عن ابن بريده، عن يحيى بن يعمر، عن ابن عمر، عن عمر، حديث الايمان فقال: يا ابا عبد الله ليس هو عندي عن يحيى بن سعيد، فخجلت و قمنا، فاخذت اصحابنا يقولون: انه ذكر الحديث غير مره ثم لم يعرفه احمد، و انا ساكت لا اجيبهم قال: ثم قدمنا بغداد، فدخلنا على احمد، فرحب بنا و سأل عنا، ثم قال: اخبرني يا ابا عبد الله أى حديث استفدت عن مسدد عن يحيى بن سعيد؟ ثم اخرج كتابه و املى علينا، فسكت محمد بن يحيى و لم يقل سألناك عنه، و تعجب اصحابه من صبره، قال فاخبر احمد بأنه كان سأله عن الحديث قبل خروجه الى البصره، فكان ابو عبد الله إذا ذكره يقول: محمد بن يحيى العاقل.

قال أبو العباس الازهرى: سمعت خادمه محمد بن يحيى و هو على السرير يغسل، تقول: خدمته ثلاثين سنه و كنت أضع له الماء فما رأيت ساقه قط و أنا ملك له.

قال الحاكم: سمعت أبا على محمد بن أحمد بن زيد المعدل، يقول:

ص: ١٧٠

١- سير النبلاء ج ٧ ص ٣٧٧ - مخطوط

٢- الدغولى هو محمد بن عبد الرحمن السرخسى ، ابو العباس الحافظ المتوفى ٣٢٥

سمعت يحيى بن الذهلي، يقول: دخلت على أبي في الصيف الصائف وقت القائله و هو في بيت كتبه و بين يديه السراج و هو يصنف، فقلت: يا أبت هذا وقت الصلوه، و دخان هذا السراج بالنهار، فلو نَفَسْتَ عن نفسك قال: يا بني تقول لي: هذا؟ و أنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم و أصحابه و التابعين.

و سمعت يحيى بن منصور القاضي، سمعت خالي عبد الله بن علويه، سمعت محمد بن سهل بن عسكر، يقول: كنا عند أحمد بن حنبل إذ دخل عليه محمد ابن يحيى، فقام إليه و قرب مجلسه، و أمر بنيه و أصحابه أن يكتبوا عنه.

زنجويه بن محمد، سمعت أبا عمرو المستملي يقول: أتيت أحمد بن حنبل، فقال: من أين أتيت؟ قلت: من نيسابور، قال: أبو عبد الله محمد بن يحيى له مجلس؟ قلت: نعم، قال: لو انه عندنا لجعلناه اماما في الحديث، ثم ذكرت محمد بن رافع فقال: من محمد بن رافع؟ ثم سكت ساعه، ثم قال: لعل الذي كان معنا عند عبد الرزاق؟ قلت: نعم.

قال محمد بن سعيد بن منصور: أنبا أبي قلت ليحيى بن معين: لم لا تجمع حديث الزهري؟ فقال: كفانا محمد بن يحيى ذلك.

قال زنجويه بن محمد: كنت أسمع مشايخنا يقولون: الحديث الذي لا يعرفه محمد بن يحيى لا يعبأ به.

و قال أبو القريش الحافظ: كنت عند أبي زرعه فجاء مسلم بن الحجاج فسلم عليه و جلس ساعه و تذاكرا فلما أن قام قلت له: هذا جمع أربعة آلاف حديث في الصحيح، قال: فلمن ترك الباقي؟ ثم قال: هذا ليس له عقل، لو دارى محمد بن يحيى لصار رجلا.

الحاكم أنبا أبو على الحافظ، أنبا محمد بن اسحاق، أنبا أبو عبد الرحيم

الجوزجاني، قال: قلت لأحمد بن حنبل: انى اريد البصره و قد عرفت أصحاب الحديث و ما بينهم، فقال: إذا قدمت فسل عن محمد بن يحيى النيسابورى، فاذا رأيته فألزمه، ثم قال: ما قدم علينا أحد أعلم بحديث الزهرى منه.

قال ابن أبى حاتم: كتب أبى عن محمد بن يحيى بالرى و هو ثقه، صدوق امام أئمه المسلمين، و ثقه أبى و سمعته يقول: هو امام أهل زمانه. و قال النسائى:

ثقه مأمون.

و قال ابن أبى داود: أنبا محمد بن يحيى و كان أمير المؤمنين فى الحديث (1).

و أيضا فى سير النبلاء: أبو بكر النيسابورى، سمعت محمد بن يحيى يقول: قال لى على بن المدينى أنت وارث الزهرى.

قال السلمى: سألت الدارقطنى من يقدم من محمد بن يحيى و عبد الله بن عبد الرحمن السمرقندى؟ فقال: محمد بن يحيى، و من أحب أن ينظر و يعرف قصور علمه عن علم السلف فلينظر فى علل حديث الزهرى لمحمد بن يحيى.

و قال النسائى: ثقه، مأمون.

و قال امام الاثمه ابن خزيمه: أنبا محمد بن يحيى الدهلى امام عصره أسكنه الله جنته مع حبيته.

و قد سئل صالح جزره عن محمد بن يحيى الدهلى؟ فقال: ما فى الدنيا أحق ممن يسأل عن محمد بن يحيى:

قال ابن الشرقى: ما أخرجت خراسان مثل محمد بن يحيى، ثم قال: مات .

ص: ١٧٢



فی سنه ثمان و خمسين و مائتين، زاد غيره: فی ربيع الاول، و بخط أبي عمرو و المستملی عاش ستا و ثمانين سنه.

و قال أبو أحمد علی بن محمد المروزی: سمعت محمد بن موسى الباشانی يقول: مات الذهلی يوم الثلاثاء لثلاث بقين من ربيع الآخر سنه ثمان و خمسين.

و قال یعقوب بن محمد الصيدلانی: يوم الاثنين لاربع بقين من ربيع الاول (۱).

### ترجمه ذهلی در عبر و کاشف ذهبی

[و نیز ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در (عبر فی خبر من غیر) در وقایع سنه ثمان و خمسين و مائتين گفته:] و فیها محمد بن یحیی بن عبد الله بن خالد بن فارس أبو عبد الله الذهلی النیسابوری أحد الاثمه الاعلام، سمع عبد الرحمن ابن مهدی و طبقته، قال أبو حاتم: كان امام أهل زمانه، قال أبو بكر بن أبي داود: هو أمير المؤمنين فی الحديث (۲).

[و نیز ذهبی در (کاشف گفته):] محمد بن یحیی بن عبد الله بن خالد بن فارس الذهلی أبو عبد الله النیسابوری الحافظ، عن ابن مهدی، و عبد الرزاق، و عنه البخاری، و الاربعه، و ابن خزيمه و أبو عوانه، و أبو علی المیدانی، و لا- یکاد البخاری یفصح باسمه (الذهلی) لما وقع بينهما.

ص: ۱۷۳

---

۱- سیر النبلاء ج ۷ - مخطوط .

۲- عبر فی خبر من غیر ص ۱۰۱ - مخطوط .

قال ابن داود: حدثنا محمد بن يحيى، و كان أمير المؤمنين في الحديث.

و قال أبو حاتم: هو امام أهل زمانه.

توفى سنة ٢٥٨ و له ست و ثمانون سنة (١).

### ترجمه ذهلی در انساب سمعانی

[و ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی الشافعی در (انساب) در نسبت زهری گفته:] و أما الامام أبو عبد الله محمد بن يحيى بن خالد الذهلي امام أهل نيسابور في عصره، و رئيس العلماء و مقدمهم، لقب بالزهرى لجمعه الزهريات و هي أحاديث محمد بن مسلم بن شهاب الزهرى (٢).

### ترجمه ذهلی در تراجم الحفاظ بدخشانی

[و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در (تراجم الحفاظ) که از (انساب سمعانی) مستخرج نموده گفته:] محمد بن يحيى بن عبد الله بن خالد الذهلي النيسابوري أحد الأئمة.

ذکره فی نسبه الزهری و قد مر تحقیقها فی ترجمه الامام أبی بکر محمد بن مسلم ابن عبید الله بن شهاب، فقال:

و أما الامام أبو عبد الله محمد بن يحيى بن عبد الله بن خالد الذهلي امام أهل نيسابور في عصره، و رئيس العلماء و مقدمهم، لقب بالزهرى لجمعه

ص: ١٧٤

---

١- کاشف ذهبی ص ١٦٠ - مخطوط .

٢- الانساب ج ٦ ص ٣٥١ ط حیدرآباد الدکن .

الزهریات، و هی أحادیث محمد بن مسلم بن شهاب الزهری انتهى، و لم یزد علی هذا، و لم یؤرخ وفاته.

قلت: كانت وفاته فی سنه ثمان و خمسين و مائتين، أرخها غیر واحد، و كان له یوم مات ست و ثمانون سنه، و هو من كبار الحفاظ الثقات الاثبات، و أجله شیوخ البخاری، و أبی داود، و الترمذی، و النسائی، و ابن ماجه، و قد لقی عبد الرحمن بن مهدی، و أبی داود الطیالسی، و عبد الرزاق، و عفان، و من بعدهم فسمع منهم.

و انما اقتصر أبو سعد من ترجمته علی هذا القدر لشهرتها، و قد ذكره الذهبي و ابن ناصر الدين فی طبقات الحفاظ (١).

### ترجمه ذهلی در مرآه الجنان یافعی

[و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی الیمنی المعروف بالیافعی در (مرآه الجنان) در وقایع سنه ثمان و خمسين و مائتين گفته:]  
و فیها الامام الحافظ أحد الاعلام محمد بن یحیی الذهلی النیسابوری.

سمع عبد الرحمن بن مهدی و طبقته و أكثر الترحال، و صنّف التصانیف و كان الامام أحمد یجلّه و یعظمه، و قال أبو حاتم: كان امام أهل زمانه (٢).

### ترجمه ذهلی از سیوطی

[و جلال الدین سیوطی در (طبقات الحفاظ) مختصر تذکره الحفاظ .

ص: ١٧٥

١- تراجم الحفاظ ص ١٧٠ - مخطوط .

٢- مرآه الجنان ج ٢ ص ١٦٩ ط دائره المعارف النظامیه فی حیدرآباد الدکن سنه ١٣٣٨

ذهبی گفته: [محمد بن یحیی بن عبد الله الذهلی النیسابوری الحافظ روی عن أحمد، و اسحاق، و ابن المدینی، و عفان، و خلق، و عنه البخاری و الاربعه، و خلق.

قال أبو بكر بن أبي داود: كان أمير المؤمنين في الحديث.

و قال الخطيب كان أحد الأئمة العارفين، و الحفاظ المتقنين، و الثقات المأمونين، صنف حديث الزهري وجوده، و كان أحمد بن حنبل يثنى عليه و يشكر فعله، مات سنة ثمان و خمسين و مائتين، و قيل سنة اثنتين و خمسين (١).

### حافظ ابو بكر اعين نیز بخاری را قدح کرده

[و حافظ ابو بكر اعين هم بخاری را بسبب مسئله لفظ مقدوح و مجروح می دانست، و از اعتماد و وثوق بکنار می انداخت. [ذهبی در (سیر النبلاء) ترجمه علی بن حجر گفته: [قال الحافظ أبو بكر الاعين: مشايخ خراسان ثلثه: قتيبه، و علی بن حجر و محمد بن مهران الرازی، و رجالها أربعة: عبد الله بن عبد الرحمن السمرقندی و محمد بن اسماعيل البخاری قبل أن يظهر منه ما ظهر، و محمد بن یحیی، و أبو زرعه (٢).

[از این عبارت واضح است که حافظ ابو بكر اعين گفته است که مشايخ خراسان سه کس اند: قتيبه، و علی بن حجر، و محمد بن مهران رازی، و رجال خراسان چهار کس اند: عبد الله بن عبد الرحمن سمرقندی

ص: ١٧٦

١- طبقات الحفاظ سیوطی ص ٢٣٤ .

٢- سیر النبلاء ج ٧ ص ٢٥٢ - مخطوط .

و محمد بن اسماعیل بخاری قبل از اینکه ظاهر شود از او آنچه ظاهر و محمد بن یحیی، و ابو زرعه.

پس بنهایت ظهور ثابت می شود که نزد ابو بکر اعین بخاری بعد از آنکه ظاهر شد از او آنچه ظاهر شد از مدح و قبول و معدود شدن از رجال فحول بر کنار افتاد.]

### بخاری از جهت مسئله لفظ نزد ابن حنبل نیز مقدوح است

#### اشاره

[و ذهبی در (سیر النبلاء) بعد نقل این عبارت از ابو بکر اعین گفته: قلت: هذه دقه من الاعين، و الذي ظهر من محمد أمر خفيف من المسائل التي اختلف فيها الائمة في القول في القرآن و تسمى مسئله أفعال التالين.

فجمهور الائمة و السلف و الخلف على ان القرآن كلام الله منزل غير مخلوق، و بهذا ندين الله تعالى، و ندع من خالف ذلك.

و ذهبت الجهميه، و المعتزله، و المأمون، و أحمد بن أبي داود القاضی، و خلق من المتكلمين، و الرافضه الى ان القرآن كلام الله المنزل مخلوق، و قالوا:

الله خالق كل شيء، و القرآن شيء، و قالوا: الله تعالى يوصف بأنه متكلم.

و جرت محنه القرآن، و عظم البلاء، و ضرب أحمد بن حنبل بالسياط ليقول ذلك، نسأل الله تعالى السلامه في الدين.

ثم نشأت طائفه فقالوا: كلام الله تعالى منزل غير مخلوق، و لكن ألفاظنا به مخلوقه يعنون لفظهم و أصواتهم به و كتابتهم له و نحو ذلك، و هم حسين الكرابيسي و من تبعه، فأنكر ذلك الامام أحمد و أئمه الحديث، و بالغ الامام أحمد في الحط عليهم، و ثبت عنه انه قال: اللفظيه جهميه، و قال: من قال

لفظى بالقرآن مخلوق فهو جهمى، و قال: من قال لفظى بالقرآن غير مخلوق فهو مبتدع، و سد باب الخوض فى هذا، و قال أيضا: من قال لفظى بالقرآن مخلوق يريد به القرآن فهو جهمى.

و قالت طائفه: القرآن محدث، كداود الظاهرى و من تبعه، فبدعهم الامام أحمد و أنكر ذلك، و ثبت على الجزم بأن القرآن كلام الله تعالى غير مخلوق، و انه من علم الله تعالى، و كفر من قال بخلقه، و بدع من قال بحدوثه، و بدع من قال لفظى بالقرآن قديم، و لم يأت عنه و لا عن السلف القول بأن القرآن قديم، ما تفوه أحد منهم بهذا، فقولنا قديم من العبارات المحدثه المبتدعه، كما ان قولنا محدث بدعه.

و أما البخارى فكان من كبار الائمة الاذكياء فقال: ما قلت: ألفاظنا بالقرآن مخلوقه و انما حركاتهم و أصواتهم و افعالهم مخلوقه، و القرآن المسموع المتلو الملفوظ لمكتوب فى المصاحف كلام الله تعالى غير مخلوق، و صنفت فى ذلك كتاب (أفعال العباد) مجلد فأنكر عليه طائفه ما فهموا مرامه، كالذهلى و أبى زرعه و أبى حاتم، و أبى بكر الاعين و غيرهم.

ثم ظهر بعد ذلك مقاله الكلاميه و الاشعريه، و قالوا: القرآن معنى قائم بالنفس، و انما هذا المنزل حكايته و عبادته و دال عليه، و قالوا: هذا المتلو معدود متعاقب، و كلام الله تعالى لا يجوز عليه التعاقب و لا التعدد بل هو شىء واحد قائم بالذات المقدسه و اتسع المقال فى ذلك و لزم منه امور و ألوان تركها و الله من حسن الايمان و بالله تعالى نتأيد (١).

ص: ١٧٨

١- سير النبلاء ج ٧ ص ٢٥٣

[از صدر این عبارت ظاهر است که ذهبی این تقييد ابو بکر اعین را محض دقت و تشدید وامي نماید، و ارشاد می فرماید که آنچه ظاهر شد از محمد بن اسماعیل بخاری امری خفیف بود از جمله مسائلی که اختلاف کرده اند در آن ائمه، و این استخفاف و استضعاف حسب افادات اسلاف سنیه محض اعتساف است، زیرا که سابقاً دانستی که ذهلی مذهب بخاری را نهایت شنیع و فظیح دانسته که لفظیه را بدتر از جهمییه قرار داده.

و از عبارت خود ذهبی اُعی قوله: (فأنکر ذلک الامام أحمد و أئمة الحدیث الخ) ظاهر است که مذهب این طائفه که می گفتند: کلام اللّٰه منزل غیر مخلوق است، لکن الفاظ بالقرآن مخلوق است، و مرادشان از این لفظشان و اصواتشان بقرآن و کتابتشان برای قرآن بود، و این طائفه حسین کرایسی و اتباعشان بودند، منکر و باطل بود که امام احمد ابن حنبل و دیگر ائمه حدیث انکار آن کردند، و امام احمد بن حنبل مبالغه در عیب و ذمشان فرموده، و ثابت شده است که احمد بن حنبل فرموده است: که لفظیه جهمییه اند، و نیز فرموده است: که کسی که گفت لفظ من بقرآن مخلوق است پس او جهمی است، و چون مذهب بخاری و مذهب حسین کرایسی یکی است، یعنی بخاری هم قائل است بآنکه لفظ بقرآن مخلوق است کما سبق التصریح به و نقله الذهبی بنفسه فی سیر النبلاء عن الذهلی.

پس بخاری هم نزد امام احمد بن حنبل مورد این تشنیعات و تغلیظات باشد و مبالغه احمد بن حنبل در عیب و ارزاء قائل این قول بر بخاری

هم منطبق باشد.

و حسب افاده آن امام نحریر بخاری جهمی باشد و جهمیہ کافرند کما سبق. [و نیز ذہبی در (میزان الاعتدال) گفته: [الحسین بن علی الکرایسی الفقیه، سمع اسحاق الازرق، و معن بن عیسی و شبابه، و طبقتهم، و عنه عبید بن محمد البزار، و محمد بن علی، و له تصانیف قال الازدی: ساقط لا یرجع الی قوله.

و قال الخطیب: حدیثه یعزّ جدا لان احمد بن حنبل کان یتکلم فیہ بسبب مسئلہ اللفظ، و هو أيضا کان یتکلم فی أحمد فتجنب الناس الاخذ عنه، و لما بلغ یحیی بن معین انه یتکلم فی أحمد بن حنبل لعنه، و قال ما احوجه أن یضرب و قد سمع الکرایسی من معن بن عیسی و الطبقة (۱).

[از این عبارت ظاهر است که أحمد بن حنبل در حسین کرایسی بسبب مسئلہ لفظ قدح و جرح نموده، و او هم در امام احمد بن حنبل تکلم کرده، و باین سبب مردم از أخذ حدیث او احتراز کردند، و چون یحیی بن معین شنید که کرایسی تکلم می کند در أحمد بن حنبل بمزید تدین و حمایت و سوزش قلب کرایسی را بلعن نواخت و او را حسب افاده حضرات درباره لعن بزمرة کفار و ملاحده اشرا انداخت - و نیز او را لائق ضرب و ایجاج و اهانت و ایلام دانست، و از جمله اعلام اهل اسلام که تعظیمشان لازم است خارج ساخت.

پس بخاری هم نزد احمد بن حنبل و اتباع او مقدوح و مجروح

ص: ۱۸۰



و ملوم و مذموم باشد. [و نیز ذهبی در (سیر النبلاء) گفته:] الكرايسى العلامة فقيه بغداد، أبو على الحسين بن على بن يزيد البغدادي صاحب التصانيف.

سمع اسحاق الازرق، و معن بن عيسى، و يزيد بن هارون، و يعقوب بن ابراهيم، و تفقه بالشافعي روى عنه عبيد بن محمد البزار، و محمد بن على فستقه.

و كان من بحور العلم، ذكيا فطنا، فصيحاً، لسناً، تصانيفه فى الفروع و الاصول تدل على تبحره، الا انه وقع بينه، و بين الامام أحمد فهجر لذلك.

و هو أول من فتق مسئلة اللفظ، و لما بلغ يحيى بن معين انه يتكلم فى أحمد قال: ما أوجه الى ان يضرب، و شتمه.

قال حسين فى القرآن: لفظى به مخلوق، فبلغ قوله أحمد فانكره و قال هذه بدعه فوضح حسين المسئلة، و قال: تلفظك بالقرآن يعنى غير الملفوظ.

و قال فى أحمد: أى شىء نعمل بهذا الصبى؟ ان قلنا مخلوق قال: بدعه و ان قلنا غير مخلوق قال: بدعه، فغضب لآحمد اصحابه، و نالوا من حسين.

و قال احمد: انما بلاؤهم من هذه الكتب التى وضعوها و تركوا الاثار.

قال ابن أحمد: سمعت محمد بن عبد الله الصيرفى الشافعى يقول لتلامذته:

اعتبروا بالكرايسى، و بابى ثور، فالحسين فى علمه و حفظه لا- يعثره أبو ثور فتكلم فيه أحمد بن حنبل فى باب مسئلة اللفظ فسقط. و اثنى على أبى ثور فارتفع للزومه للسنة.

مات الکراییسی سنه ثمان و اربعین، و قیل سنه خمس و اربعین و مائتین (۱).

[از این عبارت واضح است که حسین کراییسی بسبب مخالفت أحمد بن حنبل مهجور و متروک گردید، و او اول کسی است که فتق کرد مسئله لفظ را.

و نیز از آن واضح است که هر گاه احمد بن حنبل را خبر رسید که کراییسی تکلم می کند در احمد بن حنبل او را بستم و سب نواخت و سزاواری او برای زد و کوب ظاهر ساخت.

و نیز از آن ظاهر است که حسین کراییسی گفت: لفظ من بقرآن مخلوق است و چون این قول با احمد بن حنبل رسید انکار آن کرد و گفت:

که این بدعت است و هنگامی که حسین کراییسی ایضاح مسئله کرد و بیان گرداند که مراد از لفظ تلفظ است و غیر ملفوظ، و بمزید جسارت احمد بن حنبل را صبی قرار داد، و از دست تطاول و تصاول آن امام قمقام فریاد بر آورد.

و اتباع و اشیاع آن امام همام برای استیفای انتقام از آن خفیف الهام بر خواستند، و غیظ و غضب آغاز ساختند، و به سب و شتم کراییسی پرداختند، و او را از کریاس (۲) جلالیت بدیماس (۳) اهانت انداختند.

و خود آن امام همام هم ضلال و ابتداع حسین کراییسی و اتباعش ظاهر کرد، و اعتذار و ایضاح او را بسمع اصغا نشنید، یعنی ارشاد

ص: ۱۸۲

---

۱- سیر النبلاء ج ۶ ص ۷۰۲ - مخطوط .

۲- کریاس بکسر کاف : درگاه .

۳- دیماس : بفتح دال : گودال - قبر .

فرمود که بلاء ایشان یعنی کرایسی و اتباعش نیست مگر از این کتب که وضع آن کرده اند، و ترک کرده اند آثار را.

و از ارشاد محمد بن عبد الله صیرفی شافعی هم واضح است که کرایسی با وصف کمال جلال و عظمت در علم و حفظ، بسبب آنکه احمد بن حنبل در او قدح کرد بسبب مسئله لفظ ساقط الاعتبار و پست منزله گردید.

[و چون مذهب بخاری و مذهب کرایسی متحد است، پس این همه تشنیعات و مطاعن و فضایح بخاری هم متوجه خواهد شد، و بدعت و ضلال و رسوایی و خواری بخاری نزد امام احمد بن حنبل بکمال وضوح ظاهر خواهد شد.]

### تشیع ابن حنبل بر قائلین بخلق قرآن

[و نیز علامه ذهبی در ترجمه احمد بن حنبل از (سیر النبلاء) تصریحات عدیده از احمد بن حنبل بدم و لوم و تضلیل و تبذیر قائلین مسئله لفظ ذکر کرده.] قال اسماعیل بن الحسن السراج: سألت أحمد عمن يقول: القرآن مخلوق؟ قال: كافر، و عمن يقول: لفظي بالقرآن مخلوق؟ قال فهو جهمي (۱).

[از این عبارت ظاهر است که احمد بن حنبل در حق کسی که بگوید:

لفظ من بقرآن مخلوق است ارشاد کرده که او جهمی است، پس در جهمیت حضرت بخاری حسب افاده امام احمد بن حنبل کدام مقام ارباب است.]

ص: ۱۸۳

فلا بدّ لهم من الاعتراف بجهميّه البخاريّ و ان تجهموا و تعبّسوا، و لا محيص لهم من الاذعان بضلاله و ان تغيروا و تربدوا.

[و نیز در (سیر النبلاء) مسطور است].

قال احمد بن زنجويه: سمعت احمد يقول: اللفظيه شر من الجهميّه.

و قال صالح: سمعت ابي يقول: الجهميّه ثلث فرق: فرقه قالت: القرآن مخلوق، و فرقه قالوا: كلام الله و سكتوا، و فرقه قالوا: لفظنا به مخلوق، ثم قال ابي: لا تصل خلف واقفي و لا لفظي (۱).

[این عبارت دلالت دارد بر آنکه احمد بن حنبل ارشاد فرموده است که فرقه لفظیه یعنی کسانی که قائلند بآنکه لفظ مردم بقرآن مخلوق است بدترند از جهمیّه (۲)].

[و نیز از آن واضح است که حضرت صالح از پدر بزرگوار خود امام حنبل نقل کرده است، که او ارشاد کرده که جهمیّه سه فرقه اند: فرقه ایست که گفتند: قرآن مخلوق است، و فرقه ایست که گفتند: قرآن کلام خدا است و سکوت کردند، و فرقه ایست که گفتند: لفظ ما بقرآن مخلوق است].

[و امام احمد بعد از این تفصیل و توضیح فرموده: که نماز مخوان در پس واقفی و نه لفظی، یعنی کسی که توقف می کند در قرآن، و کسی که قائل است بآنکه لفظ انسان بقرآن مخلوق است او از اهل بدعت .

ص: ۱۸۴

---

۱- سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۳۹ مخطوط

۲- الجهمیّه : منسوبه الی جهم بن صفوان السمرقندی ، کان قاضیا فی عسکر الحارث ابن سریق الخارج علی امراء خراسان فقبض علیه نصر بن سیار و قتله سنه ۱۲۸

و الحاد، و غير لائق اقتدای اهل اسلام و انقياد است].

پس بخاری حسب افاده امام احمد بن حنبل مره بدتر از فرقه جهمیه است بسبب مزید تخدیج لفظیه، و اخرى ثالث فرقه ثلثه جهمیه باشد که اقتداء بایشان ممنوع و محذور، و موالاتشان متروک و مهجور].

### ابن حنبل کرایسی را نیز بجهت مسئله لفظ کافر دانسته

[و نیز در (سیر النبلاء) مذکور است]:

و قال المروزی: أخبرت أبا عبد الله أن أبا شعيب السوسي الرقي فرق بين بنته و زوجها لما توقف في القرآن فقال: احسن، عافاه الله، و جعل يدعو له.

قال المروزی: لما اظهر يعقوب بن شيبه الوقف. حذر عنه أبو عبد الله و أمر بهجرانه، و لابی عبد الله في مسئله اللفظ نقول عده، فاول من اظهر مسئله اللفظ الحسين (1) بن علی الكرایسی، و كان من أوعیه العلم و وضع كتابا في المدلسین يحط علی جماعه، فيه ان ابن الزبير من الخوارج، و فيه احاديث تقوی به الرافضه فاعلم احمد فحذر منه، فبلغ الكرایسی فتنمر و قال: لأقولن مقاله حتى يقول ابن حنبل بخلافها فيكفر، فقال: لفظی بالقرآن مخلوق، فقال المروزی في كتاب (القصص): فذكرت ذلك لابی عبد الله ان الكرایسی قال:

لفظی بالقرآن مخلوق، و انه قال: ان القرآن كلام الله غير مخلوق من كل الجهات الا- ان لفظی به مخلوق، و من لم يقل لفظی بالقرآن مخلوق فهو كافر، فقال ابو عبد الله: بل هو الكافر قاتله الله تعالى، و أى شىء قالت الجهمیه الا هذا؟ و ما ينفعه و قد نقض كلامه الاخير كلامه الاول ثم قال: ائيش خبر ابى ثور، .

ص: ۱۸۵

۱- الحسين بن علی بن یزید الكرایسی البغدادی الشافعی، كان محدثا، فقیها، اصولیا متكلما، و كان من كبار اصحاب الشافعی، توفي سنة ۲۴۵

أ وافقه علی هذا؟ قلت: قد هجره قال: احسن، لن یفلح اصحاب الکلام (۱).

از این عبارت ظاهر است که حسین کرابیسی که باعتراف ذهبی از اوعیة علم است، کتابی در ذکر مدلسین تصنیف کرد، و در آن ذمّ و عیب جماعتی آغاز نهاد، و ذکر کرد در آن که ابن زبیر از خوارج است، و نیز در آن احادیثی ذکر کرد که موجب قوت روافض بود، هنگامی که این خبر بامام احمد بن حنبل رسید، آن امام قمقام (۲) تحذیر انام از کرابیسی والا مقام کرد، که مبدا مردم باعتقاد خروج ابن زبیر، گو امر واقعی باشد، خروج از عندیات سئیه و خرافات این فرقه سئیه اختیار سازند، و میلانی بمذهب حق اهل حق، بسبب احادیثی که کرابیسی در کتاب خود وارد کرده، و موجب تقویت مذهب حق است بهم رسانند، هر گاه تحذیر آن امام نحریر قارع صماخ کرابیسی معدوم النظیر گردید، کرابیسی تصلّب و تنمّر و جسارت و تهور اختیار کرد، و بملاحظه حال امام احمد بن حنبل که در مخالفت امور حقه، و التزام عقائد باطله چندان سرگرم است که امور قطعیه جلیه را هم در تأیید باطل انکار می فرماید، بر زبان آورد که مقاله خواهی گفت تا ابن حنبل بخلاف آن گوید و کافر شود، پس کرابیسی گفت:

لفظ من بقرآن مخلوق است.

مروزی (۳) در کتاب (القصص) آورده آنچه حاصلش این است:

ص: ۱۸۶

۱- سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۳۹ فی ترجمه احمد بن حنبل .

۲- القمقام بفتح القاف و ضمها : السید الکثیر العطاء - البحر .

۳- المروزی أبو بکر أحمد بن علی بن سعید ، کان قاضی دمشق ، و کان من الحفاظ توفی ۲۹۲

که مقاله کرایسی را برای احمد بن حنبل ذکر نمودم و بیان کردم که کرایسی گفته است: لفظ من بقرآن مخلوق است، و نیز کرایسی گفته است: بدرستی که قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است از جمیع جهات مگر اینکه لفظ من بقرآن مخلوق است، و کسی که نگوید:

لفظ من بقرآن مخلوق است پس او کافر است، پس امام احمد بن حنبل ارشاد کرد: بلکه او یعنی کرایسی کافر است، حق تعالی او را بکشد، و چه چیز جهمیّه جز این گفته اند؟ و چه چیز نفع می دهد کرایسی را بدرستی که کلام اخیر او کلام اولش را نقض کرده.

[و امام احمد ابن حنبل بعد از این تضلیل و تکفیر و ازراء و تحقیر، و تبذیر، و تعییر، و توهین، و تنفیر، و تفضیح، و تحذیر بمزید درد دین حال ابو ثور(۱) را که رفیق کرایسی بود استفسار کرد، و پرسید که آیا ابو ثور موافقت کرد کرایسی را بر این کلام؟ مروزی بعرض رسانید که ابو ثور هجر کرده کرایسی را، پس آن امام عالی مقام فرحان و شادان شد، و ارشاد کرد که ابو ثور خوب کرد و هرگز اصحاب کلام مفلح نخواهند شد.][پس حسب افادهٔ پر اجادهٔ امام احمد بن حنبل در کفر حضرت بخاری که هم صفیر و هم داستان کرایسی دربارهٔ قرآن است کدام مقام ارتیاب و اختلاج است؟][و نیز در(سیر النبلاء) مسطور است:]

ص: ۱۸۷

---

۱- ابو ثور ابراهیم بن خالد بن اَبی الیمان البغدادی کان من فقهاء بغداد توفی سنه ۲۴۰

الحکم بن معبد، حدثنی احمد الدورقی قلت لاحمد بن حنبل: ما تقول فی هؤلاء الذین یقولون: لفظی بالقرآن مخلوق، فرأیته استوی و اجتمع، و قال: هذا شر من قول الجهمیه، من زعم هذا فقد زعم ان جبریل تکلم بمخلوق و جاء الی النبی صلی اللہ علیہ و سلم مخلوق (۱).

[از این عبارت لائح است که هنگامی که احمد (۲) دورقی باحمد بن حنبل گفت: چه می گوئی در باب اینها که می گویند: لفظ من بقرآن مخلوق است؟ امام احمد بن حنبل بشنیدن این سؤال مزعج مستوی و مجتمع گردید، و ارشاد فرمود: که این قول بدتر است از قول جهمیه، و کسی که گمان کرد این معنی را، یعنی اینکه لفظ من بقرآن مخلوق است، پس او گمان کرد که جبرئیل علیه السلام تکلم کرد بمخلوق، و آمد بسوی حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله کلام مخلوق.] [و نیز ذہبی در (سیر النبلاء) در ترجمه هشام (۳) بن عمار گفته:

و قال ابو بکر المروزی فی کتاب (القصص): ورد علينا کتاب من دمشق سل لنا ابا عبد الله فان هشاما قال: لفظ جبریل علیه السلام و محمد صلی اللہ علیہ و سلم بالقرآن مخلوق، فسألت ابا عبد الله، فقال: اعرفه طياشا (۴)، لم يجترئ الکرايسی ان یدکر جبرئیل و لا محمدا هذا فوبخهم فی کلام غیر هذا (۵).

ص: ۱۸۸

۱- سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۴۰ مخطوط .

۲- احمد بن ابراهیم بن کثیر الدورقی البغدادی کان من المحدثین الحفاظ توفی سنه ۲۴۶ .

۳- هشام بن عمار الدمشقی الخطیب کان محدثا حافظا ، توفی سنه ۲۴۵ .

۴- الطياش : من لا يقصد وجهها واحدا لخفه عقله .

۵- سیر النبلاء ج ۷ ص ۲۱۶ مخطوط .



[و احمد بن صالح مصری که ابو عبد الله الذهبی در (سیر النبلاء) بمدح او گفته: [احمد(۱) بن صالح الامام الکبیر حافظ زمانه بالدیار المصریه ابو جعفر المصری المعروف بابن الطبری کان ابوه جنديا من اهل طبرستان، و کان ابو جعفر رأسا فی هذا الشأن قل ان ترى العيون مثله مع الثقه و البراعه الخ(۲)].

[تکفیر کسی که بگوید لفظ من بقرآن مخلوق است می کرد. [چنانکه ذهبی در (سیر النبلاء) بترجمه احمد بن صالح گفته: [قال محمد بن موسى المصری: سألت احمد بن صالح فقلت: ان قوما يقولون: ان لفظنا بالقرآن غير الملفوظ، فقال: لفظنا بالقرآن هو الملفوظ و الحكایه هی المحکی و هو کلام الله غير مخلوق، و من قال لفظی به مخلوق فهو کافر(۳)]. و علامه ذهبی را بملاحظه افادات احمد بن حنبل و احمد بن صالح و ذهبی، و تخیل توجه این تشنیعات با کابر ائمه و اساطین خودش، عجب اضطراب و اختلاف و تهافت و تلون روی داده، که گاهی تأیید و تصویب افاده امام احمد بن حنبل می فرماید، و تخلیص گلوی کرایسی بتوجیه افاده اش می خواهد، و از لزوم تخطئه امام احمد در توجیه تشنیع و تغلیظ بلکه تکفیر صراحه بکرایسی مبالاتی بر نمی دارد. و گاهی بر عکس این تخیل خیال تحقیق و تحصیل در سر آورده، کلام کرایسی را بر .

ص: ۱۸۹

---

۱- احمد بن صالح المعروف بابن الطبری کان من كبار الحفاظ المبرزین توفی سنه ۲۴۸ .

۲- سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۳۳ مخطوط .

۳- سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۴۰

معنای واقعی حمل کرده، کلام امام احمد بن حنبل را مآول کردن می خواهد، و از مخالفت صراحت و معاندت بداهت باکی بر نمی دارد]

### ذهبی در سیر النبلاء کلام ابن حنبل را در قدح کرایسی تاویل کرده

[در (سیر النبلاء) در ترجمه حسین کرایسی بعد از عبارتی که گذشته گفته:] و لا ریب ان ما ابتدعه الکراییسی و حرره فی مسئله التلفظ و انه مخلوق هو حق، لکن اباه الامام احمد لثلا یتذرع به الی القول بخلق القرآن فسد الباب، لانک لا تقدر ان تفرز التلفظ من الملفوظ الذی هو کلام الله تعالی الا فی ذهنک (۱).

[از این عبارت ظاهر است که ذهبی مذهب حسین کرایسی را با وصف اطلاق ابتداع بر آن عین حق و صواب می داند، و چون بنا بر این لازم می آمد که امام احمد در طعن و تشنیع بر کرایسی مبطل و مخالف حق باشد، دفع آن باین تسویل خواسته، که ابای امام احمد را از این ابتداع معلل ساخته بخیال سد باب، و این محض و هم و سراب و نقش بر آب است، زیرا اگر غرض امام احمد بن حنبل محض سد باب، و باز داشتن مردم از جسارت بر قول بخلق قرآن بود، نه تخطئه اعتقاد مخلوق بودن الفاظ مردم به قرآن، تسفیه، و تجهیل، و تحمیق، و تضلیل خود امام احمد بن حنبل لازم می آید، زیرا که جناب او قائلین این قول و معتقدین این اعتقاد را بصراحت تمام بدتر از جهمیہ گفته، و از اقتداء بصاحب این مذهب منع کرده، پس اگر این مذهب نزد امام احمد حق بود، این مبالغه و اغراق محض تهور و جسارت و تحرض خواهد بود، و عجب تر آنست که امام احمد بصراحت تمام بسبب همین مذهب تکفیر .

ص: ۱۹۰

حسین کرایسی کرده چنانکه مروزی در کتاب (القصص) آورده علی ما ذکره الذهبی فی سیر النبلاء و قد سبق نقله آنفا (۱).

[پس اگر مذهب حسین کرایسی حق و صواب بود، چرا امام احمد بلا تأمل، و توقف، و بلا تلبث و تحرّج، اقدام و جسارت بر تضلیل بلکه تکفیر چنین امام نحیر کرد.

### تاویل کلام ابن حنبل در قدح کرایسی صحیح نیست

و نیز از عبارت ذهبی در (سیر النبلاء) بترجمه حسین کرایسی که قبل از این منقول شد (۲) ظاهر است که با آنکه حسین کرایسی ایضاح مسئله کرد، و بیان نمود که مراد او از لفظ تلفّظ است یعنی غیر ملفوظ، باز هم اصحاب احمد، و خود امام احمد این عذر و ایضاح قبول نکردند، که اصحاب احمد بسبب قول حسین کرایسی غضبناک شدند، و بسبب و شتم او را نواختند، و امام احمد هم مبتلا بودن کرایسی و اصحاب او را در بدعات و ترک آثار سرور انبیای اخیار[صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و علیهم ما تتابع اللیل و النهار] ظاهر ساخت.

[و نیز از این قول ذهبی اعنی] او لا ریب أن ما ابتدعه الکرایسی و حرّره فی مسئله التلفّظ و أنه مخلوق هو حق لکن اباه الخ (۳)، ظاهر است که غرض ذهبی آن است که مذهب کرایسی و حکم او بمخلوق بودن لفظ حق است، و امام احمد بن حنبل هم آن را حق می دانست، و باطلش نمی پنداشت، لکن ابای آن باین سبب کرده که این قول منجر بسوی .

ص: ۱۹۱

---

۱- سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۳۹ مخطوط .

۲- سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۰۲

۳- سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۰۳

و این تأویل از غرائب تأویلات و توجیهاست، و پر ظاهر است که اگر برای دفع توصل بسوی باطل ابطال حق جائز باشد، لازم آید جواز تقیه ببالغ و جوه، و جمیع استهزاءات و تشنیعات و خرافات حضرات سئیه بیک افاده بلیغه باطل و مضمحل کرد، چه هر گاه بخوف و هول توصل باعتقاد باطل ابطال اعتقاد حق جائز گردد، بلکه تکفیر و تضلیل معتقد اعتقاد حق و صواب مستحسن گردد، در اظهار مماشات با اهل باطل بغرض صیانت مذهب حق و اهل آن چه استبعاد است.

و نیز ذهبی در (میزان الاعتدال) بترجمه حسین کرایسی بعد از عبارت سابقه گفته: [و کان یقول: القرآن کلام الله غیر مخلوق، و لفظی به مخلوق، فان عنی التلفظ فهذا جید فان افعالنا مخلوقه، و ان قصد الملفوظ و أنه مخلوق، فهذا الذی انکره احمد و السلف و عدوه تجهما، و مقت الناس حسینا لکونه تکلم فی احمد، مات سنه خمس و أربعین و مائتین (۱)].

[از این عبارت ظاهر می شود که ذهبی بر خلاف ما افاده فی (سیر النبلاء) از قطعیت تصویب و تسدید افاده کرایسی دست بردار شده، تشقیق و تردید در مراد کرایسی می کند، و بر یک تقدیر کلام او را حق و صواب می داند، و بر یک تقدیر آن را منکر و شنیع و عین تجهم نزد سلف و امی نماید، و کافی است برای ابطال و ردّ و دفع آن اولاً کلام سابق خودش که منافات صریحه با این تشقیق و تردید دارد، چه اگر کلام .

ص: ۱۹۲

حسین کرایسی ذو احتمالین است، و بر یک تقدیر باطل و بر یک تقدیر حق، پس حتماً آن را حق و صواب و نمودن عین تلبیس و تدلیس خواهد بود، و اگر محض حق و صواب است این تشقیق و تردید باطل خواهد بود.

و نیز اگر کلام حسین کرایسی ذو احتمالین باشد، تکفیر امام احمد بن حنبل، و آن همه تشنیع و تغلیظ آن امام عالی مقام بر کرایسی، خلاف حق و صواب، و عین جسارت و تهوّر و خسران است، که کلام محتمل الصّحّه چنین امام جلیل الشّان را بر محمل باطل حمل کرده، جسارت بر تکفیر او نموده، و اتباع و اشیاع خود را که بسبّ و شتم او پرداختند و معرکه ها آراستند در ضلالت انداخته.

و از نقل مروزی در کتاب (القصص) که آنفا گذشته ظاهر است که کرایسی بعد از بیان این معنی که لفظ من بقرآن مخلوق است بصراحت گفته است: که قرآن کلام خدا است، و غیر مخلوق است از جمیع جهات، مگر اینکه لفظ من بقرآن مخلوق است، و کسی که نگوید:

لفظ من بقرآن مخلوق است پس او کافر است، و امام احمد بسماع این کلام ارشاد کرده: بلکه او یعنی کرایسی کافر است، خدا او را لعنت کند، و چه چیز گفته اند یعنی نگفته اند جهمیّه مکر این را، و چه چیز نفع می کند کرایسی را، بدرستی که نقض کرده است کلام اخیر او کلام اولش را.

از این عبارت بصراحت تمام ظاهر است که حسین کرایسی خود توضیح مراد خود کرده، و همین تأویل که ذهبی کلام او را بآن مأوّل ساخته بیان نموده، لکن امام احمد بن حنبل بعد از سماع این توضیح

و تفسیر هم، دست از تضلیل و تبذیع و تکفیر بر نداشته، پس این تأویل و اعتذار حسب افاده امام احمد بن حنبل غیر نافع و بیکار باشد، و این توجیه بکلام خود کرایسی منقوض، و بنیان غیر مرصوص آن بوهن صریح مرصوص.

### تاویل ذهبی در کلام کرایسی بی فائده است

و بهمین تقریر مدفوع شد آنچه ذهبی در (سیر نبلاء) بترجمه احمد ابن صالح بعد از نقل تکفیر او قائل خلق لفظ را که آنفا گذشته آورده حیث قال: [قلت: ان قال لفظی و عنی به القرآن فنعم. و ان قال لفظی و قصد به تلفظی و صوتی و فعلی أنه مخلوق فهذا مصیب، فالله تعالی خالقنا و خالق أفعالنا و أدواتنا، و لكن الكف عن هذا هو السنه، و یکفی المرء أن یؤمن بأن هذا القرآن العظیم کلام الله تعالی و وحیه، و تنزیله علی قلب نبیه، و أنه غیر مخلوق، و معلوم عند کل ذی ذهن سلیم أن الجماعه إذا قرءوا السوره أنهم قرءوا شیئا واحدا، و أن أصواتهم و قراءاتهم و حناجرهم اشیاء مختلفه، فالمقروء کلام ربهم و قراءتهم، و تلفظهم و نغماتهم متباینه، و من لم یتصور الفرق بین التلفظ و بین الملفوظ فدعه و أعرض عنه (۱).

[و آنچه ذهبی در عبارتی که سابقا از ترجمه علی بن حجر از (سیر النبلاء) منقول شده گفته: [و أما البخاری فکان من کبار العلماء، فقال: ما قلت الفاظنا بالقرآن مخلوقه الخ (۲).

ص: ۱۹۴

۱- سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۴۰ مخطوط

۲- سیر النبلاء ج ۷ ص ۲۵۲ مخطوط

[پس از غرائب هفوات و عجائب ترهات است، زیرا که حاصل کلام آنست که بخاری گفته است که نگفته ام الفاظ ما بقرآن مخلوق است، و جز این نیست که حرکات و اصوات و افعال ایشان مخلوق است، و قرآن مسموع متلو ملفوظ مکتوب در مصاحف کلام خدا است و غیر مخلوق است.]

پس این کلام بکمال صراحت دلالت دارد بر آنکه بخاری قائل بخلق الفاظ نبوده، و حال آنکه خلاف آن از سابق ظاهر است، و قطع نظر از این حکم بخلق اصوات و حرکات، و عدم خلق الفاظ از هیچ عاقلی که اندک فهم و ادراک داشته باشد نمی آید، و تفرقه در الفاظ و اصوات و حرکات اعجب و اغرب است از تفرقه در لفظ و ملفوظ.

و دلیل اصرح از این بر جمود ذهن و خمود فکر این حضرات نمی تواند شد، که گاهی تفرقه در لفظ و ملفوظ در حکم خلق می کنند، و گاهی هم از آن ترقی کرده بر سر تفریق و تمیز در الفاظ و اصوات و حرکات می آیند، و چون خود ذهبی بر کمال شناعت این تفریق و تخلیط، و دفع بداهت، و مصادمت صراحت متنبه شده، در مقامات دیگر بر سر تصویب حکم بخلق الفاظ قرآن رسیده، و شناعت حکم قدم آن بخاطر آورده این تأویل علیل را که از بخاری آورده بخاک سیاه برابر ساخته، مگر نشیندی که ذهبی در (سیر النبلاء) در ترجمه حسین کرایسی گفته است: [و لا ریب أن ما ابتدعه الکرایسی و حرره فی مسئله التلظف و أنه هو حق الخ (۱)]

ص: ۱۹۵

[این عبارت نص صریح است بر آنکه حق همین است که الفاظ قرآن مخلوق است، و قول کرایسی حق است، پس اگر بخاری فرق کرده باشد در الفاظ و اصوات و حرکات در حکم مخلوقیت، لازم آید علاوه بر مخالفت حق کمال بلادت و جمود و معاندت او، که نهایت امر صریح و ظاهر را نفهمیده، الفاظ قرآن را مغایر حرکات و اصوات قرار داده، تفکیک در حکم هر دو در مخلوقیت نموده.

پس تهافت ذهبی بکمال صراحت ظاهر شد که یکجا حکم را بمخلوقیت الفاظ قرآن عین حق و صواب می داند، و جای دیگر تحاشی بخاری از این مذهب بحیثیتی که مثبت بطلان آنست نقل می کند، و بمدح بخاری حقیقت این بطلان ظاهر می سازد.

و نیز کلام ذهبی در (میزان) (۱) در ترجمه حسین کرایسی صریح است در آنکه اگر حسین کرایسی از لفظ قرآن در قول خود: (لفظی بالقرآن مخلوق) تلفظ را اراده کرده بس این حکم عین صواب است، زیرا که افعال ما مخلوق است، پس بنابر این الفاظ مردم بقرآن هم که آن عین اصوات و حرکات ایشان است مخلوق باشد، و تفرقه در هر دو که از بخاری آورده، باطل صریح و خرافه واضح است، که هیچ عاقلی گوش بآن نمی دهد، و تصریح مکرر خود ذهبی ابطال آن می کند.

و نیز افاده ذهبی در (سیر النبلاء) در ترجمه احمد بن صالح مصری صریح است در آنکه لفظ قاری بقرآن و صوت و فعل او یکی است [حیث قال فیه بعد نقل حکم ابن صالح بکفر من قال لفظی بالقرآن مخلوق:

ص: ۱۹۶



قلت: ان قال: لفظی و عنی به القرآن فنعم، و ان قال لفظی و قصد به تلفظی و صوتی و فعلی أنه مخلوق فهذا مصیب. فالله تعالی خالقنا الخ (۱).

[این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه لفظ قاری بقرآن اگر مراد از آن ملفوظ نباشد عین صوت و فعل قاری است، و تفریق در هر دو و حکم بمخلوقیت یکی، و عدم مخلوقیت دیگری ممکن نیست، پس تفرق و تمیز بخاری در هر دو، و حکم بخلق اصوات و حرکات، و عدم خلق الفاظ عین معاندت بداهت و صراحت است، و دلیل صریح است بر خروج او از جمله عقلاء و متدبرین، و دخول در جماعت مختلطین و محومین.

پس با وصف نسبت چنین مذهب صریح البطلان، که کمال فساد آن از افادات خود ذهبی ظاهر است، ببخاری باز ادعای این معنی نمودن که مراد بخاری را ذهلی و ابو زرعه، و ابو حاتم و ابو بکر اعین و غیر ایشان نه فهمیدند، و باین سبب انکار بر بخاری کردند از غرائب تقولات و طرائف تهجسات است.

و نیز ذهبی در (سیر النبلاء) در ترجمه هشام بن عمار بعد از نقل تشنیع امام احمد بن حنبل بر هشام که سابقا گذشته گفته: [

قلت: کان الامام احمد یسد الکلام فی هذا الباب و لا یجوزه، و لذلک کان یبدع من یقول: لفظی بالقرآن غیر مخلوق، و یضلل من یقول: لفظی بالقرآن قدیم، و یکفر من یقول القرآن مخلوق، بل یقول القرآن کلام الله منزل غیر مخلوق، و ینهی عن الخوض فی مسئله اللفظ، و لا ریب ان تلفظنا بالقرآن من .

ص: ۱۹۷

کسبنا، و القرآن المفلوظ المتلو کلام الله تعالی غیر مخلوق، و التلاوه، و اللفظ و الکتابه، و الصوت به من افعالنا و هی مخلوقه و الله سبحانه اعلم (۱).

[این عبارت هم مثل دیگر عبارات دلالت صریحه دارد بر آنکه لفظ و صوت حکم واحد دارد، که هر دو از افعال مخلوقین است و مخلوق است، و فرق در هر دو باطل، و از حلیه صحت عاطل است.]

### قیام ذهلی بر بخاری ناشی از شدت تمسک به سنت است

[و نیز ذهبی در (سیر النبلاء) بترجمه محمد بن یحیی ذهلی گفته].

کان الذهلی شدید التمسک بالسنه قام علی محمد بن اسماعیل لکونه اشار فی مسئله خلق افعال العباد الی ان تلفظ القاری بالقرآن مخلوق، فلوح و ما صرح و اللحق اوضح، و لکن ابی البعث فی ذلک احمد بن حنبل، و أبو زرعه، و الذهلی، و التوسع فی عبارات المتکلمین سد للذریعه، فاحسنوا احسن الله تعالی جزائهم، و سافر ابن اسماعیل مختفیا من نيسابور، و تألم من فعل محمد بن یحیی، و ما زال کلام الکبار المتعاصرين بعضهم فی بعض لا یلوی علیه بمفرده، و قد سقت ذلک فی ترجمه ابن اسماعیل رحم الله تعالی الجميع و غفر لهم و لنا آمین (۲).

[از این عبارت ظاهر می شود که ذهبی قیام ذهلی را بر بخاری بسبب مسئله لفظ از مدائح و مناقب ذهلی می داند، و آن را ناشی از شدت تمسک او بسنت و امید، پس از این کلام حقیقت انکار و طعن ذهلی بر بخاری ثابت است، و نیز از قول او: (فاحسنوا احسن الله جزائهم) ظاهر است که ابا احمد بن حنبل و ابو زرعه و ذهلی از بحث در این .

ص: ۱۹۸

۱- سیر النبلاء ج ۷ ص ۲۱۶

۲- سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۷۷ مخطوط

باب عین صواب و احسان بود، و ذهبی جزاء حسن آن برای ایشان از حق تعالی می خواهد.]

و عجب که ذهبی جلیل المقدمار با آنکه بتأکید و تکرار اصابت ذهلی عالی فخار را در طعن و انکار بر بخاری و الاتبار ثابت کرده، باز در آخر کلام خود حیث قال: (و ما زال کلام الکبار المتعاصرين بعضهم فی بعض لا یلوی علیه بمفرده) خواسته که بلی (۱) لسان بخاری را از رسوایی و خواری خلاص سازد، و کلام ذهلی را در حق او غیر قابل التفات و اعتناء وانماید، و ندانسته که این کلام او مردود و منقوض است بافاده مکرر خودش که در آن اصابت ذهلی را در انکار و طعن بر بخاری ظاهر کرده، و این کلام ذهبی مثل کلام کرابیسی است که امام احمد بن حنبل حسب نقل خود ذهبی در (سیر النبلاء (۲) در باب آن گفته: (و قد نقض کلامه الاول کلامه الاخير).

و مع هذا از ترجمه حسین کرابیسی از (سیر النبلاء (۳) که سابقاً مذکور شد ظاهر است که حسب افاده محمد بن عبد الله صیرفی (۴) شافعی حسین کرابیسی با وصف جلالت علم و حفظ، که ابو ثور به دهم حصه آن نمی رسد بسبب تکلم احمد بن حنبل در او در باب مسئله لفظ ساقط الاعتبار گردید، و ابو ثور بسبب ثناء احمد بن حنبل مرتفع الشأن شد بسبب لزوم او سنت را، پس اگر کلام متعاصرين قابل اعتماد و اعتبار .

ص: ۱۹۹

---

۱- بلی بتشدید الباء : الداهیه ، و العیب

۲- سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۳۹ فی ترجمه احمد بن حنبل

۳- سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۰۲ فی ترجمه الکرابیسی

۴- محمد بن عبد الله الصیرفی البغدادی الشافعی کان من کبار الفقهاء توفی سنه ۳۳۰

نمود، چرا کرایسی بسبب تکلم احمد بن حنبل ساقط الاعتبار شد، عجب که طعن و تشنیع احمد بن حنبل بر کرایسی بسبب مسئله لفظ مقبول گردد، و طعن و تشنیع ذهلی بر بخاری بسبب همین مسئله نامقبول گردد. (تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى).

و اگر بگویند که قدح ذهلی در بخاری ناشی از حسد و عناد و بغض و لداد بود، از این سبب از درجه اعتبار ساقط، و از پایه اعتماد هابط باشد.

گویم که اولاً- حسد و عناد را ناشی از شدت تمسک بسنت نتوان گفت. و حاسد و حاقد را محسن نتوان نامید، و ثانیاً این احتمال مضرتی بما نمی رساند، چه هر گاه قدح ذهلی با این همه جلائل فضائل و مناقب عالیه و محامد سامیه، و با این جلالت و نبالت، و ریاست، و امامت، و عظمت مرتبت در تحقیق، و تنقید لائق اصغاء، و اعتبار، و اعتماد نباشد، مجرد اعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر چگونه قادح در ثبوت آن گردد.

و نیز قدح ابو داود و ابو حاتم رازی در حدیث غدیر که رازی تمسک بآن در این مقام نموده هرگز قابل التفات نباشد، که ذهلی شیخ این هر دو است. پس هر گاه کلام شیخ لائق اعتبار نباشد کلام شاگردان را چه رتبه است که کسی گوش بآن دهد، و جاحظ که خود بمراتب بسیار از ذهلی مفضول و مرجوح است بفضائح و قبائح شنیعه مقدوح، پس قدح او را که خود منزلتی نیست، چه جا که بعد از اسقاط قدح ذهلی قابل اصغاء باشد.

و نیز از این عبارت ظاهر است که محمد بن اسماعیل بخاری بسبب انکار ذهلی بر او پوشیده از نیسابور بیرون رفت. و از فعل ذهلی متالم گردید.

و هر گاه این همه دریافتی پس حالا بعض عبارات دیگر که در آن اکابر ائمه سنیه قدح و جرح صحیحین آغاز کرده اند بسمع اصغا باید شنید:

### مولوی عبد العلی صحیحین را دارای اخبار متناقضه دانسته

#### اشاره

[مولوی (۱) عبد العلی بن مولوی نظام الدین سهالی که علماء سنیه او را ببحر العلوم تعبیر می کنند در شرح مسلم الثبوت گفته:] (فرع) ابن الصلاح و طائفه من الملقین باهل الحدیث زعموا ان روایه الشیخین محمد بن اسماعیل البخاری، و مسلم بن الحجاج صاحبی الصحیحین یفید العلم النظری للاجماع علی ان للصحیحین مزیه علی غیرهما، و تلقت الامه بقبولهما، و الاجماع قطعی. و هذا بهت، فان من راجع الی وجدانه یعلم بالضروره ان مجرد روایتها لا یوجب الیقین البتہ، و قد روی فیهما اخبار متناقضه فلو افاد روایتها علما لزم تحقق النقیضین فی الواقع، و هذا ای ما ذهب الیه ابن الصلاح (۲) و اتباعه بخلاف ما قاله الجمهور من الفقهاء و المحدثین، لان انعقاد الاجماع علی المزیه علی غیرهما من مرویات ثقات آخرین ممنوع،

ص: ۲۰۱

- ۱- عبد العلی محمد بن نظام الدین الہندی الحنفی توفی سنہ ۱۲۲۵، و کتابہ: (شرح مسلم الثبوت) یسمی: (فواتح الرحموت) فرغ منها سنہ ۱۱۸۰ و هو شرح علی کتاب مسلم الثبوت فی فروع الحنفیہ تألیف محب اللہ البہاری الہندی المتوفی ۱۱۱۹.
- ۲- ابن الصلاح: عثمان بن الشیخ صلاح الدین عبد الرحمن الشہروزی الشافعی صاحب کتاب «علوم الحدیث» و «شرح صحیح مسلم» توفی سنہ ۶۴۳.

و الاجماع على مزيتهما في انفسهما لا يفيد، و لان جلاله شأنهما و تلقى الامه بكتايبيهما لو سلم لا يستلزم ذلك القطع و العلم، فان القدر المسلم المتلقى بين الامه ليس الا ان رجال مروياتهما جامعهم للشروط التي اشترطها الجمهور لقبول روايتهم، و هذا لا يفيد الا الظن، و اما ان مروياتهما ثابتة عن رسول الله صلى الله عليه و سلم فلا اجماع عليه اصلا، كيف و لا اجماع على صحه جميع ما في كتابيها، لان رواياتهم منهم قدريون و غيرهم من اهل البدع، و قبول روايه اهل البدع مختلف فيه، فان الاجماع على صحه مرويات القدريه، غايه ما يلزم ان احاديثهما اصح الصحيح يعني انها مشتمله على الشروط المعترفه عند الجمهور على الكمال، و هذا لا يفيد الا الظن القوي، هذا هو الحق المتبع، و لنعم ما قال الشيخ ابن الهمام (١): ان قولهم: بتقديم مروياتهما على مرويات الاثمه الآخرى قول لا يعتد به و لا يقتدى، بل هو من تحكيماتهم الصرفيه، كيف لا و إن الاصحيه من تلقاء عداله الرواه و قوه ضبطهم، و إذا كان رواه غيرهم عادلين ضابطين فهما و غيرهما على السواء لا سبيل للحكم بمزيتهما على غيرهما الا تحكما، و التحكم لا يلتفت إليه فافهم (٢).

### ثبوت جميع احاديث صحيح بخارى و مسلم از پیغمبر صلى الله عليه و آله معلوم نیست

[از ملاحظه این عبارت واضح است که این بزرگ، ادعای ابن صلاح و غیره را عین کذب و بهتان وانموده، و در بیان فساد آن گفته: که هر کسی که مراجعه بوجدان خود کند می داند بالضروره که مجرد روایت بخاری و مسلم موجب یقین نمی شود، البته و بتحقیق که مروی شده .

ص: ۲۰۲

۱- ابن الهمام: محمد بن عبد الواحد القاهری الحنفی صاحب «فتح القدير للعاجز الفقير» فی فروع الفقه الحنفی، توفی سنه ۸۶۱.

۲- فواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت ص ۱۵۳

در صحیحین اخبار متناقضه، پس اگر روایت صحیحین مفید علم باشد تحقق نقیضین لازم شود در واقع، و هر گاه اخبار متناقضه در صحیحین باشد اشتمال آن بر کذب و باطل قطعاً ظاهر گردد، زیرا یکی از متناقضین بلا شبهه باطل می باشد.

### **بسیاری از احادیث صحیحین منقول از قدریه است**

و نیز این بزرگ بمزید تنغص از بخاری و مسلم تصریح فرموده بآنکه: از جمله رواه صحیحین قدریه و غیر ایشان از اهل بدع هستند، و قبول روایت اهل بدع مختلف فیه است، پس اجماع بر صحت روایات قدریه کجا است.

و نیز از ابن الهمام نقل کرده که قول بتقدیم مرویات بخاری و مسلم بر مرویات ائمه دیگر قولی است که اعتداد بآن نمی شود و پیروی نخواهد شد، بلکه این قول إذ تحکّمات صرفه ایشان است.

### **مولوی عبد العلی مورد تعظیم اهل سنت است**

[هر چند جلالت شأن مولوی عبد العلی بالاتر از آنست که محتاج اثبات باشد لکن بنابر مزید توضیح بعض عبارات مثبتة نهایت عظمت و علو شأن او نوشته می شود:

فاضل رشید الدین خان تلمیذ مخاطب در (ایضاح لطافه) بجواب قولی که در آن عبارت (شرح مسلم) عبد العلی متضمن نسبت ذنب بطرف حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است می گوید:

آری سیاق عبارت مولانا عبد العلی بحر العلوم قدس سره که جناب عالی شأن آن را در نقل ساقط کرده اند مطابق ظاهر منطوق عبارت جودت

بنیاد(دون ما أراد من خلاف ظاهر ما افاد)دلیل قوی بر دلایل شدت ولای مولانا بحر العلوم با اهل بیت رسالت که در این مقام مباحث عنهم اند حتی سیده النساء و ائمه اطهار نسبت بعوام اهل سنت است، جناب مخاطب ما بعد عبارت مطروحه را که بدست کاری بعضی از اعدای بحر العلوم قدس سره از هیئت قویمه اصلیه دورتر و بصورت سقیمه مسخیه متصور شده است نقل نموده، حیرت ماهران را افزوده اند.

آدم بر بیان ثبوت ازیدیت ولای جناب مولانا بحر العلوم با اهل بیت سید الانبیاء از عبارت مشار إليها، پس باید دانست که جناب مولانا در صدر عبارتی که مخاطب پاره از آن نقل فرموده برای عصمت سه معنی ذکر کرده الخ(۱).

و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته: و مولانا عبد العلی بحر العلوم قدس سره در(شرح مسلم)در حق او یعنی یزید می فرماید: [انه كان من اخبث الفساق، و كان بعيد المراحل من الامانه، بل الشك في ايمانه، و الصنعات التي صنعها معروفه من انواع الخبائث، انتهى ما اردنا نقله(۲)] [و نیز در رساله(ارکان)در فصل جمعه می فرماید]: ان الصحابه و التابعين لم يتركوا الجمعه في زمان يزید الشقی، مع انه لا شبهه في انه كان من اشد الناس ظلما بالاجماع، لانه قصد هتك حرمة اهل البيت و بقى مصرا عليه، و لم يمر عليه وقت الا كان يصدر الظلم من اباحه دماء الصحابه .

ص: ۲۰۴

---

۱- ایضاح لطافه المقال ص ۱۶۳

۲- ایضاح لطافه المقال ص ۲۸۱



الاخيار، انتهى] او مسوده (رساله ارکان) دستخطی مولانا بحر العلوم قدس سره نزد مولوی عبد الحکیم صاحب خلق مولوی عبد الرب صاحب موجود، و نقلش نزد مولوی قدرت علی و مولوی عبد الوالی در بلد اقامت مخاطب ماهر حاضر است (۱).

و نیز رشید الدین خان در (شوکت عمریه) گفته: مولانا عبد العلی بحر العلوم که حق استادی او بر فضلالی دیار صاحب رساله ثابت است، لحاظ مرتبه او نکرده در حق او الفاظ بی ادبی بر زبان آوردن بعید از سادات عظام و شرفای کرام است.

و فاضل معاصر مولوی حیدر علی در (ازاله الغین) در مقام تعداد لاعنین و مکفرین یزید گفته:

از آن جمله مولانا بحر العلوم العقلیه و الاصولیه مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه و آباءه الصالحین علی رؤس الطالبین (۲).

### ابن جوزی بعض احادیث بخاری را موضوع دانسته

#### اشاره

[و نیز مخفی نماند که بخاری در (کتاب الطب) روایت کرده]:

حدثنا سیدان بن مضارب أبو محمد الباهلی، قال: حدثنا أبو معشر یوسف بن یزید البراء، قال: حدثنی عبید الله بن الاخنس أبو مالک عن ابن ابي ملیکه عن ابن عباس ان نفرا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم مروا

ص: ۲۰۵

---

۱- ایضاح لطافه المقال ص ۲۸۱

۲- ازاله الغین ص ۸۳

بما هو فيهم لديغ او سليم، فعرض لهم رجل من اهل الماء فقال: هل فيكم من راق، ان في الماء رجلا لديغا او سليما، فانطلق رجل منهم فقرأ بفاتحه الكتاب على شاء فبرأ فجاء بالشاء الى اصحابه فكرهوا ذلك، قالوا: أخذت على كتاب الله أجرا فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: ان أحق ما أخذتم عليه أجرا كتاب الله انتهى (١).

[ابن الجوزي همين حديث را كه بروايت عايشه وارد است در احاديث شنيعه موضوعه، و روايات مكذوبه مختلقه داخل کرده، چنان كه در كتاب (موضوعات) كه نسخه عتيقه آن بخط عرب پيش اين قاصر حاضر است فرموده:]

قال ابن عدى: روى عمرو بن المحرم البصرى عن ثابت الجفار عن ابن أبى مليكه عن عائشه قالت: سألت رسول الله صلى الله عليه و سلم عن كسب المعلمين؟ فقال: ان أحق ما اخذ عليه الاجر كتاب الله.

قال ابن عدى: لعمر و أحاديث مناكير، و ثابت لا يعرف، و الحديث منكر (٢).

[و جلالت و عظمت شأن ابن الجوزي بر ناظر كتب حضرات أهل سنت مثل كتب تراجم و شروح صحيح بخارى و شروح مسلم و ديگر كتب سير و كلام ظاهر است، كه جابجا بافادات و تحقيقات او تشبث مى نمايند، و از اكابر حفاظ و اعظم نقاد مى دانند، بلكه بمقابله و مناظره اهل حق بكلمات او تمسك مى كنند، و بتعصبات و خرافات او دست مى زنند].

ص: ٢٠٦

---

١- صحيح البخارى الجزء السابع ص ١٧٠ ط بيروت

٢- الموضوعات باب أخذ الاجره على التعليم من كتاب العلم ص ٦٩

[قاضى شمس الدين أبو العباس أحمد بن محمد المعروف بابن خلکان البرمكى الاربلى الشافعى در(وفيات الأعيان فى أنباء أبناء الزمان)گفته:] أبو الفرج عبد الرحمن بن أبى الحسين على بن محمد بن على بن عبيد الله بن عبد الله ابن حماد بن أحمد بن محمد بن جعفر الجوزى بن عبد الله بن القاسم بن النضر بن القاسم بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن أبى بكر الصديق رضى الله عنه و بقيه النسب معروف،القرشى التيمى البكرى البغدادى الفقيه الحنبلى الواعظ الملقب جمال الدين الحافظ كان علامه عصره و امام وقته فى الحديث و صناعه الوعظ،صنف فى فنون عديده:منها(زاد المسير فى علم التفسير)أربعة أجزاء أتى فيه بأشياء غريبه،و له فى الحديث تصانيف كثيره،و له(المنتظم فى التاريخ)و هو كبير،و له(الموضوعات)فى أربعة أجزاء ذكر فيها كل حديث موضوع،و له(تلقيح فهوم الاثر)على وضع كتاب المعارف لابن قتيبه،و بالجملة فكتبه أكثر من أن تعد،و كتب بخطه شيئا كثيرا و الناس يغالون فى ذلك حتى يقولوا:انه جمعت الكراريس التى كتبها و حسبت مده عمره و قسمت الكراريس على المده فكان ما خص كل يوم تسع كراريس، و هذا شىء عظيم لا يكاد يقبله العقل،و يقال:انه جمعت برايه أقلامه التى كتب بها حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم فحصل منها شىء كثير و أمر أن يسخن بها الماء الذى يغسل به بعد موته ففعل فكفت و فضل منها،و له أشعار

### ترجمة ابن جوزى در عبر فى خبر من غير

[ذهبى در(عبر فى خبر من غير)در وقايع سنه سبع و تسعين و خمسمائه گفته:] و أبو الفرج بن الجوزى عبد الرحمن بن على بن محمد بن على الحافظ الكبير جمال الدين التيمى البكرى البغدادى الحنبلى الواعظ المتقن، صاحب التصانيف الكبيره الشهيره فى أنواع العلم من التفسير و الحديث و الفقه و الزهد و الوعظ و الاخبار و التاريخ و الطب و غير ذلك، ولد سنه عشر و خمسمائه أو قبلها، و سمع من على بن عبد الوليد الدينورى، و ابن الحصين، و أبى عبد الله البارع، و تتمه سبعة و ثمانين نفسا، و وعظ من صغره و فاق فيه الاقران، و نظم الشعر المليح و كتب بخطه ما لا يوصف، و رأى من القبول و الاحترام ما لا مزيد عليه، و حكى غير مره أن مجلسه حرز بمائه ألف، و حضر مجلسه الخليفه مرات من وراء الستر توفى فى ثالث عشر رمضان(٢).

### ترجمه ابن جوزى در طبقات الحفاظ

[و جلال الدين سيوطى در(طبقات الحفاظ) گفته:] .

ص: ٢٠٨

- 
- ١- وفيات الأعيان لابن خلكان ج ١ ص ٢٧٩، و ترجمته توجد أيضا فى كثير من كتب التراجم و التواريخ مثل تذكره الحفاظ ج ٤ ص ١٣٤٢، و البدايه و النهايه ج ١٣ ص ٢٨ و شذرات الذهب ج ٤ ص ٣٢٩، و النجوم الزاهره ج ٦ ص ١٧٤، و مفتاح السعاده ج ١ ص ٢٤٥، و طبقات المفسرين للداودى ج ١ ص ٢٧٠
  - ٢- عبر فى خبر من غير ج ٤ ص ٢٩٧

ابن الجوزى الامام العلامة الحافظ، عالم العراق، و اعظ الآفاق جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن على بن عبد الرحمن بن على بن عبيد الله بن عبد الله القرشى البكرى الصديقى البغدادي الحنبلى الواعظ، صاحب التصانيف السائره فى فنون العلم، و عرف بالجوزى لجوزه كانت فى دارهم لم يكن بواسط سواها، ولد سنه ٥١٠ أو قبلها، و سمع فى سنه ١٩ من ابن الحصين، و أبى غالب ابن البناء، و خلق عدتهم سبع و ثمانون، و كتب بخطه الكثير جدا، و وعظ من سنه عشرين الى أن مات، حدث عنه بالاجازه القزغلى و غيره، و له (زاد المسير فى التفسير)، و (جامع المسانيد)، و (المغنى فى علوم القراءات) و (تذكرة الاكابر فى اللغه) و (الوجوه و النظائر)، و (مشكل الصحاح)، و (الموضوعات) و (الواهيات)، و (الضعفاء)، و (تلقيح فهوم الاثر)، و (المنتظم فى التاريخ).

و أشياء يطول شرحها، و ما علمت أحدا من العلماء صنف ما صنف، و حصل له من الحظوه فى الوعظ ما لم يحصل لاحد قط، قيل: انه حضره فى بعض المجالس مائه ألف، و حضره ملوك و وزراء و خلفاء، و قال: كتبت باصبعى ألف مجلد و تاب على يدي مائه ألف، و أسلم على يدي عشرون ألفا، مات يوم الجمعة ثالث عشر رمضان سنه ٥٩٧، قلت: قال الذهبى فى التاريخ الكبير: لا يوصف ابن الجوزى بالحفظ عندنا باعتبار الصنعه، بل باعتبار كثره اطلاعه و جمعه (١).

### اكابر اهل سنت بقول ابن جوزى تمسك کرده اند

[و محمد بن محمود بن الحسن أبو المؤيد خوارزمى در (جامع مسانيد .

ص: ٢٠٩

أبي حنيفه) بمقام صيانت امام اعظم از جرح و قدح خطيب بافادات ابن الجوزي که در آن تعديل را بر جرح مقدم ساخته متشبه شده و او را امام ائمه تحقيق گفته: چنانکه می فرماید: [و الدليل على ما ذكرنا أن التعديل متى ترجح على الجرح يجعل الجرح كأن لم يكن، وقد ذكر ذلك امام ائمه التحقيق ابن الجوزي في كتاب التحقيق في أحاديث التعليق في مواضع منه، فقال في حديث المضمضه و الاستنشاق الذي لا يتم الوضوء الا بهما: فان قال الخصم أعني الشافعي رح فانه يريهما سنّه: فيهما جابر الجعفي فقد كذبه أيوب السجستاني، و زائده، قلنا قد وثقه سفيان الثوري و شعبه و كفى بهما الخ(1)].

[و ابو محمد عبد الله بن أسعد اليافعي اليمنى در (مرآة الجنان و عبره اليقظان في معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان و تقلب أحوال الانسان) براءت احمد بن حنبل را از قول بجهت و حرف و صوت که حنبله جسارتا و خسارتا بآن قائل گردیده اند از قول ابن الجوزي ثابت کرده، چنانکه در ترجمه ابو زكريا يحيى بن أبي الخير يمى گفته: [أما ما ذكرت من كون الامام أحمد و المتقدمين من أصحابه براء مما ادعاه المتأخرون منهم، فممن نص على ذلك بعض الحنابلة و هو الامام أبو الفرج ابن الجوزي حتى ذكر أنهم صاروا سبه على المذهب باعتقادهم الذي يتوهم غيرهم أنه مذهب أحمد الخ(2)].

ص: ۲۱۰

- 
- ۱- جامع مسانيد أبي حنيفه ص ۲۸ النوع العاشر من مناقبه المتفرد بها .
  - ۲- مرآت الجنان لليافعي ج ۳ ص ۳۲۴ ط دائره المعارف النظاميه بحيدرآباد الدکن

[و شيخ تقى الدين ابو العباس احمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن عبد الله بن ابى القاسم بن تيميه الحرانى الحنبلى در(منهاج السنه النبويه فى ردّ كلام الشيعه و القدرية)جابجا بحكم ابن الجوزى در رد احاديث فضائل جناب أمير المؤمنين عليه السّلام متمسك گردیده،از آن جمله بجواب

حديث (أنت أخی و وصيى و خليفتى من بعدى و قاضى دينى) گفته: [قال أبو الفرج بن الجوزى فى كتاب الموضوعات لما روى هذا الحديث من طريق أبى حاتم البستى هذا حديث موضوع الخ(۱)].

[و نیز ابن تيميه بجواب

حديث من أحبّ أن يتمسك بقصبه الياقوت التى خلقها الله بيده ثم قال لها: كوني فكانت فليتول على بن أبى طالب من بعدى گفته: [و الحديث الثانى يعنى هذا الحديث ذكره ابن الجوزى فى الموضوعات، و بين أنه موضوع(۲)].

[و نیز ابن تيميه در(منهاج) گفته: [و اعلم أنه ثم أحاديث آخر لم يذكرها هذا الرافضى لو كانت صحيحه لدلت على مقصوده، و فيها ما هو أدل من بعض ما ذكره لكنها كلها كذب، و الناس قد رووا أحاديث مكذوبه فى فضل أبى بكر و عمر و عثمان و على و معاويه و غيرهم لكن المكذوب فى فضل على أكثر، لان الشيعه أجزأ على الكذب من النواصب، قال أبو الفرج بن الجوزى: فضائل على الصحيحه كثيره غير ان الرافضه لم .

ص: ۲۱۱

---

۱- منهاج السنه ج ۴ ص ۹۵ ط بولاق مصر

۲- منهاج السنه ج ۴ ص ۱۰۶

تقنع فوضعت له ما تضع لا ما ترفع، و حوشيت حاشيته من الاحتياج الى الباطل الخ(۱).

[و بعد اين ابن تيميه احاديث عديده نقل کرده، و باقوال ابن الجوزی در اثبات وضع آن استناد نموده.

و نیز ابن تيميه در منهاج السنه بجواب حديث رد شمس برای جناب أمير المؤمنين عليه السلام گفته: [و الجواب أن يقال: فضل علي و ولايته لله و علو منزلته عند الله معلوم و لله الحمد من طرق ثابتة أفادتنا العلم اليقيني لا يحتاج معها الى كذب و لا الى مالا نعلم صدقه أو نعلم كذبه، و حديث رد الشمس له قد ذكره طائفه كأبي جعفر الطحاوي و القاضي و عياض و غيرهما، و عدوا ذلك من معجزات النبي صلى الله عليه و سلم، لكن المحققين من أهل المعرفة بالحديث يعلمون ان هذا الحديث كذب موضوع، كما ذكر ذلك أبو الفرج بن الجوزي في كتاب الموضوعات الخ(۲).

[و فضل الله بن روزبهان بن فضل الله بن محمد الخنجي الشيرازي بجواب علامه حلي طاب ثراه، جائي كه آن جناب در (نهج الحق) حديث نور را نقل فرموده می گوید: [أقول: ذكر ابن الجوزي هذا الحديث بمعناه في كتاب الموضوعات من طريقين و قال: هذا حديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه و سلم، و المتهم به في الطريق الاول محمد بن خلف المروزي، قال يحيى بن معين:

ص: ۲۱۲

---

۱- منهاج السنه ج ۴ ص ۱۱۹

۲- منهاج السنه ج ۴ ص ۱۸۶



كذاب، و قال الدارقطني: متروك، و في الطريق الثاني المتهم به جعفر بن أحمد و كان رافضيا، و قال أبو سعيد بن يونس كان رافضيا كذابا، يضع الحديث في سب أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم (١).

[و شهاب الدين أحمد بن حجر مكي الهيثمي در (صواعق محرقة) بعد از ذكر حديث (أنا مدينة العلم) گفته: [و قد اضطرب الناس في هذا الحديث فجماعه على انه موضوع، منهم ابن الجوزي و النووي، و ناهيك بهما معرفه بالحديث و طرقه الخ (٢).

[و ميرزا محمد بن معتمد خان در (مفتاح النجاه) گفته: [و العجب من جماعه يتوقفون في أمره و يتزهون عن لعنه، و قد أجازه كثير من الأئمة، منهم ابن الجوزي ناهيك به علما و جلاله، فانه قال في كتابه المسمى (بالرد على المتعصب العنيد المانع من ذم يزيد): سألتني سائل عن يزيد بن معاوية فقلت له: يكفيه ما به، فقال: أيجوز لعنه؟ فقلت: قد أجازه العلماء الورعون منهم أحمد بن حنبل فانه ذكر في حق يزيد ما يزيد على اللعنه (٣).

[و خود مخاطب در همین باب در ما بعد می فرماید: حدیث پنجم روایت جابر

(ان النبي صلى الله عليه و سلم قال: أنا مدينة العلم و على بابها) و این خبر نیز مطعون است. [قال يحيى بن معين: لا أصل له، و قال البخاري: انه منكر و ليس له وجه .

ص: ٢١٣

١- احقاق الحق ج ٧ ص ٣٩١

٢- الصواعق المحرقة ص ٧٣ ط مصر

٣- مفتاح النجا ص ١١٣ الفصل الخامس عشر في ذكر ما جرى بعد قتل الحسين عليه السلام

صحيح، و قال الترمذی: انه منكر غريب، و ذكره ابن الجوزی فی الموضوعات (۱). [و نصر الله كابلی در صواقع گفته:] و دعوی أهل البصره على مغیره كما ذكره ابن جریر الطبری و الامام البخاری، و الحافظ جمال الدین أبو الفرج ابن الجوزی و الشیخ شمس الدین المظفر سبط ابن الجوزی فی تواریخهم هو أن مغیره كان أمير البصره، و كان الناس یقولونه فأخذوا علیه الشهود أنه زنی بامرأه یقال لها أم جمیل و كتبوا بذلك الى عمر الخ (۲).

[و نیز مخاطب در باب مطاعن بجواب طعن ششم گفته:

ابن جریر طبری، و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود، و حافظ عماد الدین ابن کثیر، و حافظ جمال الدین ابو الفرج ابن الجوزی، و شیخ شمس الدین مظفر سبط ابن الجوزی، و دیگر مؤرخین ثقات نقل کرده اند: که مغیره بن شعبه امیر بصره بود، و مردم بصره با او بد بودند، و می خواستند که او را عزل کنند بر وی تهمت زنا بر بستند الخ (۳).

و فاضل معاصر مولوی حیدر علی ابن الجوزی را بوصف سند المحدثین و المنقّدين موصوف ساخته، و او را از ائمه فقه و حدیث دانسته، و قرین احمد بن حنبل گردانیده، چنانکه در (ازاله الغین) می گوید: بالجمله اگر حجه الاسلام غزالی چنان می گوید امام احمد .

ص: ۲۱۴

---

۱- تحفه اثنا عشریه ص ۴۴۱ ط دهلی باب هفتم در امامت

۲- صواقع ص ۲۶۵

۳- تحفه اثنا عشریه ص ۵۸۹ ط دهلی

ابن حنبل، و ابن الجوزی و من يقوم مقامهم که از ائمه فقه و حدیثند، صریح تکفیر یزید می کنند.

و نیز در ذکر لاعین و مکفرین یزید گفته: و از آن جمله سند المحدثین و المنقذین ابو الفرج ابن جوزیست انتهى (۱).

## ابن حزم اندلسی نیز در بخاری قدح کرده

### اشاره

[و نیز علامه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی حدیث بخاری را که مثبت تحریم معازف (۲) است قدح و جرح نموده بلکه بیزید جسارت جمیع احادیث را که در تحریم معازف وارد شده موضوع و مکذوب و انموده چنانکه در کتاب (المحلی) که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش این خاکسار حاضر است گفته:]

ومن طریق البخاری قال هشام بن عمار: حدثنا صدقه بن خالد حدثنا عبد الرحمن بن یزید بن جابر، حدثنا عطیه بن قیس الکلابی، حدثنا عبد الرحمن ابن غنم الاشعری، حدثنی أبو عامر، و أبو مالک الاشعری، و اللّٰه ما کذبنی أنّه سمع رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم یقول: لیکونن من امتی قوم یستحلّون الخمر و الحریر و الخمر و المعازف. و هذا منقطع لم یتصل ما بین البخاری و صدقه بن خالد، و لا یصح فی هذا الباب شیء أبداً و کل ما فیہ فهو موضوع (۳).

ص: ۲۱۵

۱- ازاله الغین ج ۱ ص ۸۲

۲- المعازف جمع المعزف و المعزفه: آلات الطرب کالطنبور و العود و القیثاره

۳- المحلی ج ۹ ص ۷۲ فی مسئله ۱۵۶۵ ط مصر

[و ائمة قوم ابن حزم را بآسمان برین می رسانند، و داد اغراق و مبالغه در تعظیم و تبجیل او می دهند.]

### ترجمه ابن حزم در عبر فی خبر من غیر

[ذهبی در (عبر فی خبر من غیر) در وقایع سنه ست و خمسين و أربعمائه گفته:] و أبو محمد بن حزم العلامه علی بن أحمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح الاموی مولا هم الفارسی الاصل الاندلسی القرطبی الظاهری صاحب المصنفات، مات شردا عن بلده من قبل الدوله ببادیه البله بقریه له لیومین بقیا من شعبان عن اثنتین و سبعین سنه، روى عن أبی عمرو بن الجسور، و یحیی بن مسعود و خلق، و أول سماعه سنه تسع و تسعین و ثلاثمائه، و كان إلیه المنتهی فی الذكاء، و حده الذهن، و سعه العلم بالکتاب و السنه، و المذاهب و الملل و النحل و العربیه، و الآداب، و المنطق، و الشعر مع الصدق و الامانه و الدیانه، و الحشمه و السؤدد، و الریاسه و الثروه و کثره الکتب.

قال الغزالی: وجدت فی اسماء الله تعالی کتابا لابی محمد بن حزم يدل علی عظم حفظه و سیلان ذهنه.

و قال صاعد فی تاریخه کان ابن حزم أجمع أهل الاندلس قاطبه لعلوم الاسلام، و أوسعهم معرفه مع توسعه فی علم اللسان و البلاغه و الشعر، و السیر و الاخبار، أخبرنی ابنه الفضل أنه اجتمع عنده من تألیفه نحو أربعمائه مجلد (۱).

ص: ۲۱۶

## ترجمة ابن حزم در حاشية شرح الفيه عراقى

[و محمد بن محمد بن احمد السنهورى الشافعى الازهرى در(حاشية شرح الفيه عراقى) گفته: [أبو محمد على بن أحمد بن سعيد بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفيان بن يزيد بن مولى يزيد بن أبي سفيان بن حرب الفارسى الاصل الاموى اليزيدى كان إليه المنتهى فى الذكاء و الحفظ و الاطلاع على العلوم و كان أولا شافعيًا، ثم صار ظاهريًا، ثم استقل بنفسه، توفى ليومين بقيا من شعبان سنة ست و خمسين و أربعمائة(1)].

## ترجمه ابن حزم در طبقات الحفاظ سيوطى

[و جلال الدين سيوطى در(طبقات الحفاظ) خود كه از تذكره الحفاظ ذهبى ملخص کرده گفته: [ابن حزم الامام العلامة الحافظ الفقيه أبو محمد على بن أحمد بن سعيد بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف الفارسى الاصل اليزيدى الاموى مولا هم القرطبى الظاهرى، كان أولا شافعيًا، ثم تحوّل ظاهريًا، و كان صاحب فنون و ورع و زهد، و إليه المنتهى فى الذكاء و الحفظ، و سعه الدائرہ فى العلوم أجمع اهل الاندلس قاطبه لعلوم الاسلام، و أوسعهم معرفه، مع توسعه فى علوم اللسان، و البلاغه، و الشعر، و السير و الاخبار، له المحلى على مذهبه و اجتهاده و شرحه المحلى، و الملل و النحل و الايصال فى فقه الحديث، و غير ذلك آخر .

ص: ۲۱۷

من روی عنه بالاجازه أبو الحسن شریح بن محمد، مات فی جمادی الاولى سنه سبع و خمسين و أربعمائنه (۱).

### عظمت ابن حزم نزد محیی الدین بن العربی

[و شیخ محی الدین بن العربی در باب ثالث و عشرين و مائتین (فتوحات) گفته: [رأیت النبی صلی اللہ علیہ و سلم و قد عانق أبا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد فی الآخر فلم نر الا واحدا، و هو رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فهذا غایه الوصله و هو المعبر عنه بالاتحاد (۲).

[و جعفر بن تغلب بن جعفر بن علی الادفوی الشافعی در (کتاب الامتاع فی احکام السماع) در ذکر مسئله ضرب عود گفته: [و قد تتبع جماعه من الحفاظ کابن حزم و ابن طاهر و غیرهما و ادّعوا أنه لم یصح فی المنع حدیث، و حلف ابن حزم أنه لو وجد حدیثا لم یتردّد فی الاخذ به (۳).

[و خود مخاطب در باب امامت گفته: باید دانست که مطاعن حضرت امیر علیه السلام در کتاب عبد الحمید مغربی ناصبی دو قسم یافت می شود:

قسمی آن است که نواصب متفردند بروایت آن، و اهل سنت و شیعه که محبین آن جنابند انکار آن می کنند، و این قسم را اعتبار نیست، زیرا که افتراء و بهتان آنها است، و الزام بآن عائد نمی شود، مثل شرکت در قتل عثمان، و شرکت در قذف عائشه، و نزول

ص: ۲۱۸

۱- طبقات الحفاظ ص ۴۳۶

۲- فتوحات محی الدین العربی ج ۲ ص ۵۱۹ ط بیروت

۳- الامتاع فی احکام السماع ص ۱۹۲

وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱).

و قسم دوم آن است که در کتب شیعه و اهل سنت بطرق صحیحه ثابت است، و این قسم البته جواب طلب است، چنانکه شیعه و اهل سنت هر دو متصدی جواب آن شده اند، شریف مرتضی در (تنزیه الانبیاء و الائمه) از علماء شیعه و ابن حزم در کتاب (الفیصل) از علماء اهل سنت بسیاری را از این مطاعن دفع نموده انتهی (۲).

### ابن حزم قادح بخاری از اعلام اهل سنت است

از این عبارت ظاهر است که ابن حزم حسب تصریح مخاطب از علماء اهل سنت است، و مخاطب دفع او مطاعن جناب امیر المؤمنین علیه السلام را افتخارا ذکر می کند، و در ما بعد می دانی که ابن تیمیّه قول ابن حزم را متضمن حصر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث منزلت و حدیث خبیر، و

حدیث ان علیا لا یحبّه الا مؤمن و لا یبغضه الا منافق، و حکم بوضع سائر احادیث که اهل حق تعلق بآن می کنند، در مقام مناظره اهل حق نقل کرده، ردّ جمیع فضائل آن حضرت غیر ما ذکر خواسته، و نیز بمزید جسارت و خسارت قدح و جرح ابن حزم در حدیث غدیر بالخصوص هم نقل کرده.

و مولوی حیدر علی در (منتهی الکلام) بعد از ادعای این معنی که اتباع قیاس در مذهب ابو حنیفه کمتر است گفته:

و مؤید این معنی است آنچه محقق دهلوی قدس سره در شرح (سفر السعاده) از اکابر نقل می کند که امام حافظ ابو محمد بن حزم گفته: که .

ص: ۲۱۹

۱- سوره النور: ۱۱

۲- تحفه اثنا عشریه ص ۴۶۸

اصحاب ابو حنیفه همه متفقند که حدیث هر چند اسناد او ضعیف بود مقدم تر و اولی است از قیاس و اجتهاد، و او رضی الله عنه تا بعد ضرورت نرسد عمل بقیاس نکند، و عمل بحدیث را باقسامه از دست ندهد، و امام شافعی قیاس را بر چندین از اقسام حدیث مقدم دارد، و در این مقام تفصیلی است مذکور در علم اصول فقه آنجا نظر باید کرد، و از اقسام قیاس جز بقیاس مؤثر عمل نکند، و قیاس تناسب و قیاس شبه و قیاس طرد، همه نزد وی متروک و غیر معمول به است، و در چندین مواضع قیاس را باحدیث ترک کرده، و امام شافعی عمل بقیاس کرده، و اگر آنرا ذکر کنم کتاب بدر از او کشد، و ابو حنیفه تقلید صحابی در آنچه صحابی باجتهاد خود گوید واجب داند، و شافعی گوید: هم رجال و نحن رجال که ما و ایشان برابریم و همه مجتهدانیم مجتهد را تقلید مجتهد دیگر نرسد انتهی (۱).

### بسیاری از احادیث صحیحین مقدوح است

و نیز شرح صحیح بخاری و صحیح مسلم که علماء متبحرین می باشند جمله از احادیث هر دو کتاب را رد و قدح و جرح کرده اند و بطلان آن ظاهر ساخته.

از آن جمله حدیث خطبه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را، و گفتن ابو بکر در جواب آن حضرت انما انا احوک

ص: ۲۲۰

---

۱- منتهی الکلام حیدر علی فیض آبادی ص ۱۸ ط ۱۲۸۲ ناصری .



أنت أخي في دين الله. [بخاری در (صحیح) خود آورده:]

حدَّثنا عبد الله بن يوسف، قال: حدَّثنا الليث عن يزيد عن عراك عن عروه أن النبي صلى الله عليه و سلم خطب عائشه فقال له أبو بكر: إنما أنا أخوك، فقال: أنت أخي في دين الله و كتابه و هي لي حلال(۱).

### مغلطائی در بعضی از احادیث بخاری قدح کرده

#### اشاره

[علامه مغلطائی که شارح (صحیح بخاری) است در صحت این حدیث نظر کرده و بطلان آن بمخالفت دیگر احادیث ثابت ساخته چنانکه ابن حجر در (فتح الباری) گفته:] قال مغلطائی: فی صحه هذا الحدیث نظر لان الخله لابی بکر انما كانت بالمدينه و خطبه عائشه كانت بمکه فكيف يلتئم قوله: انما أنا أخوك؟ و أيضا فالنبي صلى الله عليه و سلم ما باشر الخطبه بنفسه، كما

أخرجه ابن أبي عاصم من طريق يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب، عن عائشه: أن النبي صلى الله عليه و سلم أرسل خوله بنت حكيم الى أبي بكر يخطب عائشه، فقال لها أبو بكر و هل تصلح له انما هي بنت أخيه؟ فرجعت فذكرت ذلك النبي صلى الله عليه و سلم، فقال: ارجعي فقولي: انك أنت أخي في الاسلام و ابتكك تصلح لي، فأنت أبا بكر فذكرت ذلك له، فقال: ادعي رسول الله فجاء و أنكحه(۲).

[و محتجب نماند که این مغلطائی از اعظام و اجلة علماء سنیه است.]

ص: ۲۲۱

۱- صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۹۹ کتاب النکاح - باب تزویج الصغار من الکبار

۲- فتح الباری ص ۷۶۰ ط دهلی

## ترجمه مغلطائی در طبقات الحفاظ

[علامه جلال الدین سیوطی در (طبقات الحفاظ) گفته: [مغلطای بن قلیج بن عبد اللہ الحنفی الامام الحفاظ علاء الدین، ولد سنه ۶۸۹ و سماع من الدبوسی، و الختئی و خلائق، و ولی تدریس الحدیث بالظاهریه بعد ابن سید الناس و غیرها، و له ما أخذ علی المحدثین و أهل اللغه.

قال العراقی: و كان عارفا بالانساب معرفه جیده، و أما غیرها من متعلقات الحدیث فله بها خبره متوسطه، و تصانیفه أكثر من مائه، منها (شرح البخاری) و (شرح ابن ماجه) لم یکمل، و قد شرعت فی اتمامه و (شرح أبی داود) لم یتتم و (جمع اوهام التهذیب)، و (اوهام الاطراف)، و (ذیل علی التهذیب) و (ذیل علی المؤتلف و المختلف) لابن نقطه، و (الزهر الباسم) فی السیره، و رتب (المبهمات علی الابواب)، و رتب (بیان الواهی لابن القطان)، و خرّج (روائد ابن حبان علی الصحیحین) مات رابع عشری شعبان سنه ۷۶۲ (۱).

## ترجمه مغلطائی در حسن المحاضره

[و نیز سیوطی در کتاب (حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهره) گفته: [مغلطای بن قلیج الحنفی الامام العظیم الحفاظ علاء الدین، ولد سنه تسع و ثمانین و ستمائه، و كان حافظا عارفا بفنون الحدیث، علامه فی الانساب، و له أكثر من مائه تصنیف کشرح البخاری، و شرح ابن ماجه، و غیر ذلك مات فی

ص: ۲۲۲

### ترجمه مغلطائی در شرح مواهب و طبقات حنفیه

[و محمد بن عبد الباقي الزرقانی المالکی در (شرح مواهب لدنیه) گفته: [مغلطائی الامام الحافظ علاء الدین بن قلیج بن عبد الله الحنفی، ولد سنه تسع و ثمانین و ستمائه، و كان حافظا، عارفا بفنون الحديث، علامه فی الانساب، و له أكثر من مائه مصنف كشرح البخاری، و شرح ابن ماجه، و شرح أبي داود و لم يتما، مات سنه اثنتین و ستین و سبعمائه، و هو بضم الميم و سکون الغین و فتح اللام كما ضبطه الحافظ بالقلم فی کلام نثر، و أما ابن ناصر فضبطه بفتح الغین و سکون اللام فی قوله: ذاک مغلطائی فتی قلیجی، و لعله للضرورة فلا تخالف، و قلیجی بقاف و جیم نسبتہ الی القلیج و هو السیف بلغه الترتک (۲).

[و قاسم بن قطلوبغا در (طبقات حنفیه) که نسخه آن در حرم مدینه منوره زادهای الله مشرفا و تکریمای دیده ام و انتخاب از آن کرده گفته: [مغلطای بن قلیج بن عبد الله علاء الدین البکجری امام وقته، و حافظ عصره، مولوده سنه تسع و ثمانین و ستمائه، و وفاته يوم الثلاثاء رابع عشرين شعبان سنه اثنتین و ستین و سبعمائه (۳).

[و باید دانست که ابن حجر عسقلانی بعد از نقل کلام مغلطائی بلا .

ص: ۲۲۳

۱- حسن المحاضرہ ج ۱ ص ۳۵۹

۲- شرح مواهب لدنیه ج ۱ ص ۱۵۳

۳- تاج التراجم فی طبقات الحنفیه ص ۵۷

امعان و تدبر در آن رد آن آغاز نهاده حیث قال:قلت:اعتراضه الثاني یرد اعتراضه الاول الخ.

لکن این رد بعد از تسلیم هم بما ضرری نمی رساند،چه غرض ما صرف همین قدر است که بعض اکابر اهل سنت در بعض روایات صحیح بخاری قدح و جرح کرده اند،و آن از افادهٔ مغلطائی ظاهر است، و عدم قبول این حجر این قدح و جرح را منافات با این مطلب ندارد، بلکه این رد ابن حجر هم مفید ما است در این مقام،چه هر گاه رد و جرح و قدح صریح مغلطای در این حدیث مقبول نباشد،محض اعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر چگونه لائق الثقات باشد.

و از جمله احادیث بخاری که مطعون و مجروح است روایتی است مثبت شفاعت حضرت ابراهیم در حق آزر کافر بروز قیامت: [بخاری در کتاب التفسیر گفته:]

حدثنا اسماعیل، قال حدثنا اخي، عن ابن ابي ذئب، عن سعيد المقبري، عن ابي هريره، عن النبي، صلى الله عليه و سلم، قال: يلقي ابراهيم اباه فيقول:

يا رب انك وعدتني الا تخزني يوم يبعثون، فيقول الله: اني حرمت الجنة على الكافرين (۱).

### علامه اسماعیلی نیز در بعض احادیث بخاری قدح کرده

#### اشاره

[علامه ابو بکر اسماعیلی که از اکابر ائمه مشهورین، و اعظام محققین، و منقدین است، در این روایت طعن فرموده، و بطلان آن را بدلیل متین

ص: ۲۲۴

---

۱- صحیح البخاری ج ۳ کتاب التفسیر باب لا تُخزني يوم يُبعثون، من سوره الشعراء .

ظاهر فرموده، چنانکه ابن حجر عسقلانی در (فتح الباری) گفته: [قد استشكل الاسماعیلی هذا الحديث من اصله، و طعن فی صحته، فقال بعد ان اخرجہ: هذا خبر فی صحته نظر من جهة ان ابراهيم عالم ان الله لا یخلف الميعاد فكيف يجعل ما یأتیه خزیاً له مع علمه بذلك، و قال غیره: هذا الحديث مخالف لظاهر قوله تعالى: (وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لِابِيهِ اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا اِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ اَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ) (۱)].

[و هر چند ابن حجر عسقلانی بعد از نقل قدح و جرح این روایت اتعاب نفس خود در رفع اشکال و دفع اعضال نموده، لکن چون غرض در این مقام صرف همین قدر است، که اجله علمای سنی در جمله از روایات بخاری طعن کرده اند، لهذا از نقل جواب ابن حجر ورد آن اعراض شد، زیرا غرض اثبات طعن اسماعیلی در این حدیث است، خواه نزد ابن حجر این طعن مقبول باشد خواه نباشد.] [و فضائل جلیله و مناقب جمیله، و مدائح زاهره، و محامد فاخره ابو بکر اسماعیلی بالاتر از آنست که حاجت بیان داشته باشد، لکن برای تنبیه ناظرین بعض عبارات نوشته می شود:]

### ترجمه اسماعیلی در انساب سمعانی

[ابو سعد عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی در (انساب سمعانی) گفته: [الاسماعیلی بکسر الالف و سکون السین المهمله و فتح المیم و کسر العین

ص: ۲۲۵

المهملة بعدها ياء منقوطة باثنتين من تحتها، هذه النسبه الى جماعه اسمهم اسماعيل منهم: أبو بكر أحمد بن ابراهيم بن اسماعيل بن العباس بن مرداس الاسماعيلي، و ليس بالسلمي، امام أهل جرجان و المرجوع إليه في الحديث و الفقه، رحل الى العراق و الحجاز، و صنف التصانيف، و هو أشهر من أن يذكر، و كذلك أولاده و أحفاده، و له وجوه في المذهب مذكوره مسطوره.

سمع بجرجان عمران بن موسى السخيتاني، و بنسا الحسن بن سفيان الشيباني، و ببغداد يوسف بن يعقوب القاضي، و بالبصره، أبا خليفه الفضل بن حباب الجمحي، و بالكوفه أبا جعفر محمد بن عبد الله بن سليمان الحضرمي، و بالجزيره أبا يعلى أحمد بن علي بن المثنى الموصلي، و بالاهواز عبدان بن أحمد العسكري و طبقتهم.

روى عنه الاثمه و الحفاظ مثل أبي الحسين محمد بن محمد الحجاجي، و أبي علي محمد بن علي بن سهل الماسرجسي، و أبي عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ، و أبي بكر أحمد بن محمد بن غالب البرقاني فمن بعدهم.

ذكره الحاكم أبو عبد الله الحافظ في تاريخ نيسابور، فقال الامام أبو بكر الاسماعيلي واحد عصره، و شيخ الفقهاء و المحدثين و أجلهم في الرياسه و المروئه و السخاء بلا خلاف بين عقلاء الفريقين من أهل العلم فيه، و قد كان أقام بنيسابور لسماح الحديث غير مره و قدمها و هو رئيس جرجان سنه سبع عشره و ثلث مائه، أقدم علينا في ذي القعدة من سنه ثمان و ثلثين و ثلث مائه علي صاحب الجيش أبي نصر منصور بن قراتكين، و سأله الامام أبو بكر أحمد بن اسحاق يعنى الصبغى النزول عنده في منزله مراسله و هو في الطريق فأجابه الى ذلك، ثم ان الشيخ أبا نصر العبدوسي استقبله بنفسه و سأله النزول عنده فنزل عنده ايثارا للتخفيف علي الامام أبي بكر، فعقد له المجالس بالعشيات كل يوم

الا- يوم الجمعة يومين للاملاء و يوما للنظر و يومين للقراءة و يوما للكلام، و كان لا يتخلف عن مجلسه كل يوم من المذكورين فى هذه العلوم أحد الا لعذر.

و قال ابراهيم بن موسى جد حمزه السهمي: كان أبو بكر الاسماعيلي برا بوالديه فلحقته بركه دعائهما و قال: قال أبو بكر الاسماعيلي: لما ورد نعي محمد بن أيوب الرازي دخلت الدار و بكيت و صرخت و مزقت على نفسى القميص، و وضعت التراب على رأسى، فاستجمع على أهلى و من فى منزلى و قالوا: ما أصابك؟ فقلت: منعمونى الارتحال الى محمد بن أيوب، فسلوا قلبى و أذنوا لى بالخروج عند ذلك و أصحابونى خالى الى نسا الى الحسن بن سفيان و أشار الى وجهه و قال: لم يكن لى هيهنا طاقه فقدمت عليه و سألته أن أقرأ عليه المسند، فأذن لى و قرأت عليه جميع المسند و غيره من الكتب، و كان ذلك أول رحلتى فى طلب الحديث و رجعت الى وطنى، ثم خرجت الى بغداد فى سنه ست و تسعين و مائتين.

و حكى حمزه بن يوسف السهمي عن أبى الحسن الدارقطنى قال: كنت عزمت غير مره أن أرحل الى أبى بكر الاسماعيلي فلم أرزق.

و كان الحسن بن على الحافظ المعروف بابن غلام الزهرى بالبصره يقول:

كان من الواجب للشيخ أبى بكر أن يصنف لنفسه سننا و يختار على حسب اجتهاده، فانه كان يقدر عليه لكثره ما كان كتب و لغزاره علمه و فهمه و جلالته، و ما كان له أن يتبع كتاب البخارى، فانه كان أجل من أن يتبع غيره.

و قال السهمي: و كان أبو الحسين محمد بن المظفر الحافظ يحكى جوده قراءته، و قال كان مقدا فى جميع المجالس و كان إذا حضر مجلسا لا يقرأ غيره.

و كان أبو القاسم البغوى يقول: ما رأيت أقرأ من أبى بكر الجرجانى.

و قال السهمى: ما من يوم الا و كان بحضره الاسماعيلى من الغرباء الجوالين ممن يفهم و يحفظ مقدار أربعين أو خمسين.

توفى أبو بكر الاسماعيلى بجرجان يوم السبت غره رجب سنه احدى و سبعين و ثلاثمائه، و دفن يوم الاحد و صلى عليه ابنه أبو نصر و هو ابن أربع و تسعين سنه و أشهر، قلت: و زرت قبره و قبور أولاده بجرجان فى حضيره لهم (١).

### ترجمه اسماعيلى در مرآه الجنان

[و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن على اليمنى المعروف باليافعى در (مرآه الجنان و عبره اليقظان فى معرفه حوادث الزمان و تقلب أحوال الانسان) در وقايع سنه احدى و سبعين و ثلاثمائه گفته:] و فيها توفى الامام الجامع الحبر النافع ذو التصانيف الكبار فى الفقه و الاخبار أبو بكر أحمد بن ابراهيم بن اسماعيل الجرجانى الحافظ الفقيه الشافعى المعروف بالجرجانى و كان حجه كثير العلم حسن الدين (٢).

### ترجمه اسماعيلى در عبر فى خبر من غير

[و علامه شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى در (عبر فى خبر من غير) در وقايع سنه احدى و سبعين و ثلاثمائه گفته:] و فيها توفى الاسماعيلى الحبر الامام الجامع أبو بكر أحمد بن ابراهيم بن اسماعيل الجرجانى الحافظ الفقيه الشافعى ذو التصانيف الكبار فى الحديث

ص: ٢٢٨

١- الانساب للسمعانى ج ١ ص ٢٣٩ ط حيدرآباد الدكن

٢- مرآت الجنان لليافعى ج ٢ ص ٣٩٦ ط دائره المعارف النظاميه فى حيدرآباد الدكن .



و الفقه بجرجان فی غره رجب، و له أربع و تسعون سنه أول سماعه فی سنه تسع و ثمانین، و رحل فی سنه أربع و تسعين و مائتین الی الحسن بن سفیان، ثم خرج الی العراق سنه ست و تسعين، و سمع یوسف ابن یعقوب القاضی، و ابراهیم بن زهیر الحلوائی و طبقتهما، و كان ثقہ حجه كثير العلم (۱).

## برخی از روایات مطعونہ در بخاری

### حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن است

#### اشاره

[و از جمله روایات مطعونہ که بخاری در (صحیح) خود آورده روایتی است متضمن نزول آیه وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأْضَلُّوا بَيْنَهُمَا (۲) در باب عبد الله بن أبي منافق و أصحاب او و انصار جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم.

و الفاظش در کتاب الصلح این است:]

حدثنا مسدد، حدثنا معتمر، قال: سمعت أبي أن أنسا قال: قيل للنبي صلى الله عليه وسلم: لو أتيت عبد الله بن أبي فانطلق إليه النبي صلى الله عليه وسلم و ركب حماراً، فانطلق المسلمون يمشون معه و هي أرض سبخة، فلما أتاه النبي صلى الله عليه وسلم قال: إليك عني و الله لقد آذاني نتن حمارك فقال رجل من الانصار منهم: و الله لحمار رسول الله صلى الله عليه وسلم أطيب ريحا منك، فغضب لعبد الله رجل من قومه فشتما فغضب لكل واحد منهما أصحابه، فكان بينهما ضرب بالجرید و الايدي و النعال، فبلغنا انها نزلت: وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأْضَلُّوا بَيْنَهُمَا قال أبو عبد الله: هذا مما انتخبت

ص: ۲۲۹

۱- العبر فی خبر من غیر ج ۲ ص ۳۵۸

۲- الحجرات - ۹

من مسدد قبل أن يجلس و يحدث (۱).

### قدح ابن بطلال در بخاری بنقل بدر الدین زرکشی

[ابن بطلال که از محققین با کمال است در ابطال این خبر محال سعی بلیغ بتقدیم رسانیده چنانکه بدر الدین زرکشی در کتاب (التنقیح) که بعنایت الهی نسخه عتیقه آن نزد فقیر حاضر است می فرماید: [فلغنا انها نزلت (وَإِنْ طَائِفَتَانِ) ، قال ابن بطلال: يستحيل نزولها في قصة عبد الله بن ابي و الصحابه، لان أصحاب عبد الله ليسوا بمؤمنين و قد تعصبوا بعد الاسلام في قصة الافك، و قد رواه البخاری في كتاب الاستيذان عن أسامه بن زيد رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم مر فی مجلس فيه أخلاط من المشركين و المسلمين، و عبده الاوثان و اليهود و فيهم عبد الله بن ابي، و ذكر الحديث فدل على ان الآيه لم تنزل فيه و انما نزلت في قوم من الاوس و الخزرج اختلفوا في حق فاقتتلوا بالعصى و النعال (۲).

### ترجمه زرکشی در مفتاح کنز الدرایه

[و بدر الدین زرکشی صاحب (تنقیح) از اجله علماء و اکابر نبلاء است چنانکه در کتاب (مفتاح کنز درایه روایه المجموع من درر المجلد المسموع) مذکور است: [نبذه من تعريف البدر الزرکشی رحمه الله تعالی قال الحافظ ابن حجر فی انباء .

ص: ۲۳۰

---

۱- صحیح بخاری ج ۲ ص ۹۲

۲- التنقیح ص ۱۳۳

الغمر: هو محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشى ولد سنة خمس و اربعين و سبعمائه بتقديم المهمله على الموحده كما رأيت بخطه، و سماع من مغلطاي و تخرج به في الحديث، و قرأ على جمال الدين الاسنوي و تخرج به في الفقه، و سماع من ابن كثير، و أخذ عن الانزرعي و غيره، و اقبل على التصنيف فكتب بخطه ما لا يحصى لنفسه و لغيره، و من تصانيفه (تخريج احاديث الرافعي) في خمس مجلدات، و (خادم الرافعي) في عشرين مجلداً، و (التنقيح)، و شرع في (شرح كبير على البخاري) لخصه من (شرح ابن الملقن) و زاد فيه كثيراً، و (شرح جمع الجوامع) في مجلدين، و (شرح المنهاج) في عشرة، و (مختصره) في مجلدين، و (التجريد) في اصول الفقه في ثلث مجلدات و غير ذلك، و تخرج به جماعه، و كان مقبلاً على شأنه، منجمعا عن الناس، و كان يقول الشعر الوسط، مات في ثلاث رجب سنة اربع و تسعين بتقديم المثناه الفوقيه و سبعمائه رحمه الله تعالى عليه انتهى (1).

### ترجمه بدر الدين زرکشی در بستان المحدثين

[و فاضل مخاطب در (بستان المحدثين) گفته: (تنقيح الالفاظ الجامع الصحيح) از تصانيف بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله زرکشی است، که در سال هفتصد و چهل و پنج متولد شده، و از شاگردان حافظ مغلطاي است در فن حديث، و از جمال الدين اسنوي نیز اخذ علوم کرده خصوصاً فقه، و سماع حديث از ابن كثير و اذرعى نیز دارد، صاحب تصانيف بسيار است خصوصاً خدمت فقه شافعي و علوم قرآن

ص: ۲۳۱

بسیار نموده، از آن جمله (تخریج احادیث الرافعی) در پنج جلد، و از آن جمله (خادم الرافعی) در بیست جلد، و شرحی دیگر دارد بر بخاری بسیار دراز و مطول که آن را از شرح ابن الملتن تلخیص نموده و چیزها در آن افزوده، (و جمع الجوامع) را نیز شرح نموده در دو جلد، و (منهاج) را در ده جلد، و (مختصر) آن شرح کرده در دو جلد، و (تجريد) در اصول الفقه در سه جلد نوشته، و شعری هم دارد متوسط الدرجه، و دفعه وفات او در سوم رجب سال نود و چهار بعد از هفتصد روی [داد] (۱).

### حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است

#### اشاره

[و از آن جمله است روایت صلاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بر جنازه عبد الله بن ابي منافق، و گرفتن عمر بن الخطاب جامه آن حضرت را، و اعتراض بر آن جناب در این باب، و بیان فرمودن آنجناب حصول تخیر از ایزد قدیر در باب استغفار منافقین و استدلال بر آن بآیه **إِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَا يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** (۲)].

بخاری در باب قوله: **إِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً** از سوره براءت از کتاب التفسیر گفته:

حدثنا عبيد بن اسماعيل، عن أبي أسامة، عن عبيد الله، عن نافع، عن ابن عمر، قال: لما توفي عبد الله بن أبي جاء ابنه عبد الله ابن عبد الله الي .

ص: ۲۳۲

۱- بستان المحدثين ص ۹۹

۲- سوره التوبه : ۸۰

رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله ان يعطيه قميصه يكفن فيه اباه فأعطاه، ثم سأله ان يصلى عليه، فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلى عليه فقام عمر فاخذ بثوب رسول الله فقال: يا رسول الله تصلى عليه و قد نهاك ربك ان تصلى عليه؟ فقال رسول الله: انما خيرنى الله فقال: اَسَدٌ تَغْفِرُ لَهُمْ اَوْ لَا- تَسَدٌ تَغْفِرُ لَهُمْ اِنْ تَسَدٌ تَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً، و سأزیده على السبعين، قال: انه منافق، قال فصلى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: فانزل الله و لا تصل على احد منهم مات أبدا و لا تقم على قبره (۱).

[و نیز بخاری این روایت را در همین باب از ابن عباس آورده، و نیز بعد از این باب در باب

قوله: و لا تصل على احد منهم مات و لا تقم على قبره باسناد دیگر از عبید الله از ابن عمر نقل کرده (۲).

جمعی از اکابر اساطین و اجله معتمدین ائمه سنیه بر این حدیث طعن و انکار می کنند.

ابو بکر باقلانی گفته: که جایز نیست این حدیث قبول شود، و صحیح نیست که حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم آن را گفته باشد.

و امام الحرمین گفته: که این حدیث در صحاح مروی نشده.

و در برهان گفته: که اهل حدیث تصحیح آن نمی کنند.

و غزالی در (مستصفی) گفته: که اظهر آن است که این خبر غیر صحیح است.].

ص: ۲۳۳

---

۱- صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۱۴

۲- صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۱۵

و داودى فرموده: كه اين حديث غير محفوظ است.]

### طعن اكابر در حديث بخارى بنقل ابن حجر در فتح البارى

[ابو الفضل احمد بن على بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانى در (فتح البارى) گفته: [و استشكل فهم التخيير من الآيه حتى اقدم جماعه من الاكابر على الطعن فى صححه هذا الحديث مع كثره طرقه و اتفاق الشيخين و سائر الذين خرجوا الصحيح على تصحيحه و ذلك ينادى على منكرى صحته بعدم معرفه الحديث، و قله الاطلاع على طرقه.

قال ابن المنير مفهوم الآيه زلت فيه الاقدام حتى انكر القاضى ابو بكر صححه الحديث و قال: لا يجوز ان يقبل هذا و لا يصح ان الرسول قاله، انتهى.

و لفظ القاضى ابى بكر الباقلانى فى التقريب: هذا الحديث من اخبار الآحاد التى لا يعلم ثبوتها.

و قال امام الحرمين فى مختصره: هذا الحديث غير مخرج فى الصحيح.

و قال فى البرهان: لا يصححه اهل الحديث.

و قال الغزالى فى المستصطفى: الاظهر ان هذا الخبر غير صحيح.

و قال الداودى الشارح: هذا الحديث غير محفوظ.

و السبب فى انكارهم صحته ما تقرر عندهم مما قدمناه، و هو الذى فهمه عمر رضى الله عنه من حمل او على التسويه لما يقتضيه سياق القصة و حمل السبعين على المبالغه الخ (1).

ص: ۲۳۴

[و شهاب الدين احمد بن محمد الخطيب القسطلاني المصري الشافعي در (ارشاد الساري) گفته: [قوله: اني خیرت فاخترت، و قد استشكل فهم التخيير من الآيه على كثير، و سبق جواب الزمخشري عن ذلك.

و قال صاحب الانتصاف: مفهوم الآيه قد ذلت فيه الاقدام، حتى انكر القاضى ابو بكر الباقلاني صحه الحديث، و قال: لا يجوز ان يقبل هذا و لا يصح ان الرسول صلى الله عليه و سلم قاله. و قال امام الحرمين فى مختصره: هذا الحديث غير مخرج فى الصحيح، و قال فى البرهان: لا يصححه اهل الحديث، و قال الغزالي فى المستصفى: الاظهر ان هذا الخبر غير صحيح، و قال الداودى الشارح: هذا الحديث غير محفوظ.

و هذا عجيب من هؤلاء الائمة كيف باحوا بذلك و طعنوا فيه مع كثيره طرقه، و اتفاق الصحيحين على تصحيحه، بل و ساير الذين خرجوا فى الصحيح و اخرجهم النسائي و ابن ماجه (1).

### **غزالی نیز در کتاب منخول حدیث بخاری را تکذیب کرده**

[و امام انام و حجه الاسلام سنيان غزالي در كتاب (منخول) هم تكذيب اين خبر کرده است، چنانکه در مبحث مفهوم از اين كتاب كه نسخه عتيقه آن نزد فقير حاضر است گفته: [و اما الشافعي فلم ير التخصيص باللقب مفهومًا و لكنه قال: بمفهوم التخصيص .

ص: ۲۳۵

بالصفه، و الزمان و المكان، و العدد، و امثله لا تخفى، و ضبط القاضى مذهبه بالتخصيص بالصفه و ادعى اندراج جميع الاقسام تحته، إذا الفعل لا يناسب المكان و الزمان إلا لوقوعه فيه و هو كالصفه له، و تمسك اصحابنا فى نصره مذهب الشافعى بطريقتين مزيفتين:

أحدهما قولهم: اللغات يكفى فى دليلها نقل المذهب عن أربابها، و المسئله لغويه، و الشافعى امام الصنعه و قد قال بها، و كذلك نقل عن أبى عبيده المعمر ابن المثنى التيمى فى كتاب صنفه: أنه حمل

قول رسول الله صلى الله عليه و سلم: «لأن يمتلى بطن أحدكم قيحا حتى يراه خير من أن يمتلى شعرا» على ما إذا لم يحفظ الرجل سواه، و هذا قول بالمفهوم، و نحن نجتزئ فى تفسير القرآن بقول الاخطل و غيره من أجلاف العرب، فالافتاء بقول الاثمه أولى، و وجه تزييفه أن ادعاء الاطلاق من اهل الصنعه غير ممكن، و قول الآحاد يعارضه مثله، فقد نفى محمد ابن الحسن المفهوم و هو من الاثمه، فلا مقنع فى النقل مع التعارض.

الثانيه قولهم: لا- بعد فى اقتباس العلم من أمر توافرت الصور فيها على التطابق، و ان كان نقله الصور آحادا انحطوا عن مبلغ التواتر، كالقطع بشجاعه على، و سماحه حاتم، و آحاد وقائعها لم ينقلها إلينا إلا آحاد الرجال، و ادّعوا مثل ذلك من اصحابه فى المفهوم و عدّوا وقايح كقول يعلى بن أميه لعمر:

ما بالننا نقصير الصلوه و قد أمنا؟ فهما للتخصيص من قوله: أن تقصروا من الصلوه ان خفتم، و اختلاف الصحابه فى وجوب الغسل بالتقاء الختانيين، فهما من النفى من قوله: الماء من الماء، و قول ابن عباس لعثمان حيث حجب الام باخوين من الثلث: ليس فى الاخوين اخوه، و

قوله عليه السلام فى قوله

ص: ٢٣٦



تعالی: «إِنَّ تَسْبِيحَهُمْ لَيُبَيِّنُ مَرَّةً» لهم لأزیدن علی السبعین، و هذا مزيف فان هذه الوقایع لو جمعت و نقلت واحده لم تورث العلم و ليس ذلك كوقائع حاتم و علی مع كثرتها، علی أن ما نقل فی آیه الاستغفار كذب قطعاً، إذ الغرض منه التناهی فی تحقیق الیأس من المغفره فلا یظن برسول الله صلی الله علیه و سلم ذهول عنه الخ(۱).

[از این عبارت ظاهر است که قول لازیدن علی السبعین که در آیه استغفار نقل کرده اند کذب است قطعاً، و خلاف مراد الهی است، و ذهول رسول مقبول صلی الله علیه و آله ما هبّ القبول از مراد حق تعالی امکان ندارد، و هیچ مسلمی گمان آن نمی تواند کرد].

### حدیثی دیگر از بخاری که نزد اکابر مقدوح است

#### اشاره

و از جمله احادیث مقدوحه و روایات باطله بنا بر تصریحات محققین سنیّه در (صحیح بخاری) آن است که بعد از روایت ابن مسعود که الفاظش این است:

حدّثنا محمد بن کثیر عن سفیان، قال حدّثنا منصور، و الاعمش عن أبي الضحی عن مسروق، قال: أتیت ابن مسعود فقال: ان قریشا أبطئوا عن الاسلام فدعا علیهم النبی صلی الله علیه و سلم، فأخذتهم سنه حتّی هلکوا فیها و أكلوا المیتة و العظام، فجاءه ابو سفیان فقال: یا محمد جئت تأمر بصله الرحم و انّ قومک قد هلکوا فادع الله، فقرأ: «فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِینٍ» (۲).

ص: ۲۳۷

---

۱- المنحول ص ۴۸ مخطوط

۲- الدخان - ۱۰

ثم عادوا الى كفرهم، فذلك قوله تعالى: **يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى (١)** يوم بدر گفته:

و زاد أسباط عن منصور: فدعا رسول الله صلى الله عليه و سلم فسقوا الغيث فأطبقت عليهم سبعا و شكى الناس كثره المطر، فقال: **اللهم حوالينا و لا علينا، فانحدرت السحابة عن رأسه فسقوا الناس حولهم (٢)**.

[أكابر ائمه محققين بر این زیادت اسباط حکم بغلط و اختلاط کرده اند و بطلان آن را ثابت ساخته:]

### **عینی حنفی در عمدہ القاری نسبت بزیادت اسباط قدح کرده**

[علامه محمود بن احمد العینی الحنفی در (عمده القاری شرح صحیح بخاری) بشرح این حدیث گفته:] هذا تعليق يعنى

زاد أسباط عن منصور باسناده المذكور قبله الى ابن مسعود و قد وصله البيهقي من روايه على بن ثابت عن أسباط بن نصر، عن منصور، عن أبي الضحى، عن مسروق، عن ابن مسعود قال: لما رأى رسول الله صلى الله عليه و سلم من الناس ادبارا، فذكر نحو الذى قبله، و زاد: فجاءه ابو سفيان و أناس من اهل مكة، فقالوا: يا محمد انك تزعم انك بعثت رحمة و ان قومك قد هلكوا فادع الله لهم، فدعا رسول الله صلى الله عليه و سلم فسقوا الغيث، الحديث.

ص: ٢٣٨

١- الدخان - ١٦

٢- صحیح البخاری ج ١ ص ١٣٣ باب إذا استشفع المشركون بالمسلمين عند القحط

و أسباط بفتح الهمزه و سكون السين المهمله بعدها الباء الموحده، و فى آخره الطاء المهمله.

قال صاحب التوضيح: أسباط هذا هو ابن محمد بن عبد الرحمن القاص ابو محمد القرشى مولا هم الكوفى، ضعفه الكوفيون، و قال النسائى: ليس به بأس، و ثقه ابن معين، مات فى المحرم سنة مائتين.

قلت: ذكر فى روايه البيهقى انه أسباط بن نصر و هو الصحيح، و هو أسباط ابن نصر الهمدانى ابو يوسف، و يقال: ابو نصر الكوفى و ثقه ابن معين و توقّف فيه احمد، و قال النسائى: ليس بالقوى.

و اعترض على البخارى زياده أسباط هذا.

فقال الداودى: أدخل قصه المدينه فى قصه قريش و هو غلط.

و قال ابو عبد الملك الذى زاده أسباط وهم و اختلاط، لانه ركب سند عبد الله بن مسعود على متن حديث أنس بن مالك و هو قوله: فدعا رسول الله صلى الله عليه و سلم فسقوا الغيث الى آخره.

و كذا قال الحافظ شرف الدين الدمياطى، و قال: هذا الحديث عبد الله بن مسعود كان بمكه، و ليس فيه هذا، و العجب من البخارى كيف أورد هذا و كان مخالفا لما رواه الثقات.

و قد ساعد بعضهم البخارى بقوله: لا مانع أن يقع ذلك مرتين و فيه نظر لا يخفى.

و قال الكرماني: فان قلت: قصه قريش و التماس أبى سفيان كانت فى مكه لا فى المدينه، قلت: القصة مكّيه الآ القدر الذى زاد أسباط فانه وقع فى

### ترجمه عینی حنفی در بیعه الوعاه سیوطی

[و مخفی نماند که عینی از اعیان محققین و أجله متبحرین قوم است.

جلال الدین سیوطی در (بغیه الوعاه) گفته: [محمود بن احمد بن موسی بن احمد بن حسین بن یوسف بن محمود العینتابی الحنفی العلامه قاضی القضاة بدر الدین العینی.

ولد فی رمضان سنه ثلاثین و ستین و سبعمائه بعین تاب، و نشأ بها و تفقه و اشتغل بالفقه، و برع و مهر، و انتفع فی النحو و اصول الفقه و المعانی و غیرها بالعلامه جبریل بن صالح البغدادی، و أخذ عن الجمال یوسف الملطی و العلاء السیرافی، و دخل معه القاهره، و سمع مسند أبی حنیفه الحارثی علی الشرف ابن الکویک، و ولی نظر الحسبه بالقاهره مرارا، ثم نظر الاحباس، ثم قضاء الحنفیه بها و درس الحدیث بالمؤیدیه، و تقدّم عند السلطان الاشرف برسبای و کان اماما عالما علامه، عارفا بالعربیه، و التصریف و غیرهما حافظا للغه کثیر الاستعمال لحوشیها، سریع الکتابه، عمّر مدرسه بقرب الجامع الأزهر و وقف بها کتبه الخ (۲).

### ترجمه شرح عینی در کشف الظنون

[و شرح عینی از شروح مشهوره است و بعض فضلاء آن را بر(فتح

ص: ۲۴۰

---

۱- عمدہ القاری ج ۷ ص ۴۶ ط بیروت

۲- بغیه الوعاه ج ۲ ص ۲۷۵ رقم ۱۹۶۷

و مصطفى بن عبد الله القسطنطينى المشهور بحاجى خليفه و الكاتب الجلبى تصريح كرده بآنكه آن شرح حافل و كامل است در معنای خود چنانكه در(كشف الظنون)در ذكر شروح صحيح بخارى گفته:] و من الشروح المشهوره أيضا شرح العلامة بدر الدين أبى محمد محمود ابن أحمد العينى الحنفى المتوفى سنه خمس و خمسين و ثمانمائه،و هو شرح كبير أيضا فى عشره أجزاء و أزيد،و سمّاه عمده القارى،او له الحمد لله الذى أوضح وجوه معالم الدين الخ،ذكر فيه أنه لما دخل الى البلاد الشماليه قبل الثلاثمائه مستصحباً فيه هذا الكتاب،ظفر هناك من بعض مشايخه بغرائب النوادر المتعلقة بذلك الكتاب،ثم لما عاد الى مصر شرحه،و هو بخطّه فى أحد و عشرين مجلداً،بمدرسته التى أنشأها بحاره كتامه بالقرب من الجامع الازهر،و شرع فى تأليفه فى أواخر شهر رجب سنه ٨٢١هـ و عشرين و ثمانمائه،و فرغ منه فى نصف الثلث الاول من جمادى الاولى سنه سبع و أربعين و ثمانمائه،و استمد فيه من فتح البارى بحيث ينقل منه الورقه بكمالها و كان يستعيره من البرهان بن خضر باذن مصنّفه له،و تعقبه له،و تعقبه فى مواضع،و طوّله بما تعمّد الحافظ بن حجر حذفه من سياق الحديث بتمامه، و افراد كل من تراجم الرواه بالكلام،و تباين الانساب و اللغات و الاعراب و المعانى و البيان،و استنباط الفوائد من الحديث و الاسئله و الاجوبه،و حكى أن بعض الفضلاء ذكر لابن حجر ترجيح شرح العينى بما اشتمل عليه من

البديع و غيره، فقال بديهه: هذا الشيء نقله من شرح ركن الدين (١) وقد كنت وقفت عليه قبله، و لكن تركت النقل منه، لكونه لم يتم انما كتب منه قطعه و خشيت من تعبى بعد فراغها فى الارسال و لذا لم يتكلم العينى بعد تلك القطعه بشيء من ذلك انتهى، و بالجمله فان شرحه حافل كامل فى معناه لكن لم ينتشر كانتشار فتح البارى فى حياه مؤلفه و هلم جراً (٢).

### ابن حجر نيز در تهذيب بمنكر بودن روايت اسباط اعتراف کرده

[و علامه ابن حجر عسقلانى هم با اين همه اهتمام در حمايت بخارى و تصحيح رواياتش از اعتراف بمنكر بودن روايت اسباط چاره نيافته، و منكریت دليل قدح و جرح است حسب افاده شاه صاحب در حديث مدينه العلم].

[در (تهذيب التهذيب) ابن حجر عسقلانى مسطور است].

أسباط بن نصر الهمداني ابو يوسف و يقال: أبو نصر روى عن سماك بن حرب، و اسماعيل السدى، و منصور بن المعتمر، و غيرهم.

و عنه أحمد بن المفضل الحفرى الكوفى، و عمرو بن حماد القناد، و أبو غسان النهدي، و يونس بن بكير، و عبد الله بن صالح العجلي، و غيرهم.

قال حرب: قلت لآحمد كيف حديثه؟ قال: ما أدرى، و كأنه ضغفه.

و قال أبو حاتم: سمعت أبا نعيم يضعقه، و قال: أحاديثه عامتها سقط مقلوب الاسانيد، و قال النسائى: ليس بالقوى.

ص: ٢٤٢

---

١- ركن الدين احمد بن محمد بن عبد المؤمن القريمى المتوفى سنه ٧٨٣

٢- كشف الظنون ج ١ ص ٥٤٨

قلت: علق له البخاری حدیثاً فی الاستسقاء، و قد وصله الامام احمد و البیهقی فی السنن الکبیر، و هو حدیث منکر أوضحته فی التعلیق.

و قال البخاری فی تاریخه الاوسط: صدوق، و ذکره ابن حبان فی الثقات و سیأتی فی ترجمه مسلم بن الحجاج انکار أبی زرعه علیه اخراجه لحدیث أسباط هذا.

و قال الساجی: فی الضعفاء روی أحادیث لا یتابع علیها عن سَمَک بن حرب.

و قال ابن معین: لیس بشیء، و قال مرّه: ثقّه، و قال موسی بن هارون: لم یکن به بأس (۱).

### حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است

#### اشاره

[و از آن جمله آنکه علامه مسعود بن عمر تفتازانی افاده کرده که در خبر

«تکثر لکم الاحادیث من بعدی فاذا روی لکم حدیث فأعرضوه علی کتاب اللّٰه تعالیٰ فما وافقه فاقبلوه، و ما خالفه فردّوه» محدّثین طعن کرده اند: بآنکه در روایت آن یزید بن ربیع است، و او مجهول است و متروک، و در اسناد آن واسطه در میان اشعث و ثوبان متروک است، پس منقطع خواهد بود، و از یحیی بن معین آورده که این حدیث را زنادقه وضع کرده اند، و باز افاده کرده که ایراد بخاری این حدیث را در صحیح خود منافی انقطاع یا بودن بعض روای آن غیر معروف بالروایه نیست.]

ص: ۲۴۳

[پس تفتازانی بتصریح تمام بلا مخافت از تشنیع و طعن و ملام اثبات روایت مکذوبه و مفتره زنادقه لثام در (صحیح) بخاری کرده در (تلویح شرح توضیح) گفته:

قوله: و انما یردّ خبر الواحد فی معارضته الكتاب، لانه مقدّم لكونه قطعيا متواتر النظم لا شبهه فی متنه و لا فی سنده، لكن الخلاف انما هو فی عمومات الكتاب و ظواهره، فمن يجعلها ظنيّه يعتبر بخبر الواحد إذا كان على شرائطه عملا بالدليلين، و من يجعل العام قطعيا فلا يعمل بخبر الواحد فی معارضته، ضروره ان الظنّي يضمحلّ بالقطعّي، فلا ينسخ الكتاب به و لا يزداد عليه أيضا لانه بمنزله النسخ، و استدللّ على ذلك

بقوله عليه السّلام: (تكثر لكم الاحاديث من بعدى فاذا روى لكم حديث فأعرضوه على كتاب الله تعالى فما وافقه فاقبلوه و ما خالفه فردّوه)، و اجيب بأنّه خبر واحد قد خصّ منه البعض أعنى المتواتر و المشهور، فلا يكون قطعيا فكيف يثبت به مسئله الاصول على أنه يخالف عموم قوله تعالى: وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ (١)، و قد طعن فيه المحدّثون بأنّ في روايه بن ربيعه و هو مجهول، و ترك في اسناده واسطه بين الاشعث و ثوبان فيكون منقطعاً، و ذكر يحيى بن معين أنه حديث و ضعته الزنادقه و ايراد البخاری اياه في صحيحه لا ينافي الانقطاع أو كون أحد روايه غير معروف بالروايه (٢).

ص: ٢٤٤

١- الحشر: ٧

٢- التلويح في شرح التوضيح ص ١٨٧



[و مخفی نماند که تفتازانی از اجلّه مشاهیر و اعظم نحاریر و اکابر معتمدین و اعظم معتبرین ائمه سنیّه است.]

### ترجمه تفتازانی در بغیه الوعاه

[جلال الدین سیوطی در کتاب (بغیه الوعاه) گفته:

مسعود بن عمر بن عبد الله الشيخ سعد الدين التفتازانى الامام العلامة عالم بالنحو والتصريف والمعانى والبيان والاصلين والمنطق وغيرها شافعى.

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتى عشرة و سبعمائه، و أخذ عن القطب و العضد و تقدم فى الفنون و اشتهر بذلك و طار صيته، و انتفع الناس بتصانيفه، و له (شرح العضد) (شرح التلخيص مطول)، و آخر (مختصر) (شرح القسم الثانى من المفتاح)، و (التلويح على التنقيح فى اصول الفقه) (شرح العقائد) (المقاصد) فى الكلام، و (شرحه)، (شرح الشمسيه) فى المنطق، (شرح تصريف المعزى)، (الارشاد) فى النحو، (حاشيه الكشاف) لم تتم و غير ذلك، و كان فى لسانه لكنه، و انتهت إليه معرفه العلوم بالمشرق، مات بسمرقند سنه احدى و تسعين و سبعمائه (1).

### ترجمه تفتازانى در کتاب اعلام الاخير

[و محمود بن سليمان الكفوى در (کتاب اعلام الاخير من فقهاء مذهب النعمان المختار) در ذکر تفتازانى گفته: [و كان من كبار علماء الشافعيه و مع ذلك له آثار جليله فى اصول الحنفيه

ص: ۲۴۵

بلغنى من الثقات أنه كتب حول صندوق قبره بسرخس: ألا أيها الزوار زوروا و سلموا على روضه الامام المحقق و الحبر المدقق سلطان العلماء المصنفين، وارث علوم الانبياء و المرسلين، معدّل ميزان المعقول و المنقول، منقّح أغصان الفروع و الاصول، ختم المجتهدين، أبى سعد الحق و الدين مسعود القاضى الامام، مقتدى الانام بن عمر المولى المعظم، أفضى القضاء الاعلم برهان المله و الدين، ابن الامام الربانى العالم الصمدانى، مفتى الفريقين، مقتدى الجامعين، سلطان العارفين، قطب الواصلين، شمس الحق و الدين الغازى التفتازانى قدس الله ارواحهم، و أنزل فى فراديس الجنان أشباحهم (١).

[و نیز در (كتائب) گفته:] و كان رحمه الله من محاسن الزمان، لم تر العيون مثله فى الأعيان و الاعلام و هو الاستاذ على الاطلاق، و المشار إليه بلا شقاق، و المشهور فى ظهور الآفاق و المذكور فى بطون الاوراق، اشتهر تصانيفه فى الارض ذات الطول و العرض حتى أن السيد الشريف فى مبادئ التأليف و أثناء التصنيف، كان يغوص فى بحار تحقيقه و تحريره، و يلتقط الدرر من تدقيقه و تسطيره، و يعترف برفعه شأنه و جلالته و وفور فضله و علوّ مقامه و امامته (٢).

### ترجمه تفتازانى در اسانيد مغربى

[و جار الله ابو مهدى عيسى بن محمد الثعالبى المالكى المغربى در كتاب (اسانيد) خود در مدح تفتازانى گفته:] .

ص: ٢٤٦

١- كتائب اعلام الاخيار ص ٢٤٥

٢- كتائب اعلام الاخيار ص ٢٤٥

نبذه من تعريفه، قال الحافظ الجلال السيوطى هو الامام العلامة مسعود ابن عمر بن عبد الله الشيخ سعد الدين التفتازانى عالم بالنحو و التصريف و المعانى و البيان و الاصلين و المنطق و غيرها شافعى.

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتى عشره و سبعمائه، و أخذ عن القطب و العضد و تقدم فى الفنون و اشتهر ذكره و طار صيته، و انتفع الناس بتصانيفه، له (شرح على التلخيص) مطوّل و مختصر، و (شرح القسم الاول من المفتاح)، و (التلويح على التنقيح فى اصول الفقه)، و (شرح العقائد النسفيه)، و (المقاصد) فى علم الكلام، و (شرحه)، و (شرح الشمسيه) فى المنطق، و (شرح تصريف الزنجانى) و (الارشاد) فى النحو، (حاشيه على الكشاف) لم تتم، و غير ذلك، و كان فى لسانه لكنه، و انتهت إليه الرياسه فى العلوم العقلية مات بسمرقند سنه احدى و تسعين و سبعمائه.

قال الشهاب ابن حجر المكي فى فهرسته هو الامام أبو الفضل أحمد بن على بن مسعود ثم ذكر ما تقدم من الجلال من ان اسمه مسعود و انه شافعى المذهب، قال و قد يرد عليه كلامه فى التلويح فانه فى كثير من المواضع يقتضى انه حنفى المذهب، قال و قد يجاب بأن من يتكلم على طريق البحث مع أصحاب الاقوال لا يقضى عليه بأن بعض تلك الاقوال التى يتكلم فى الترجيح بينها مذهبه و ان بالغ فى الانتصار له لانه شأن المتكلم فى ذلك انه انما يتكلم فى الدليل و ما يقتضيه من غير نظر الى اعتقاده و ما عليه (عمله ظ) علمه و اعتماده و يؤيد ذلك قولهم ان الخلافى لا مذهب له و لا تسمى معلوماته فقها أى فى حال تكلمه على أقوال العلماء و ما يثبتها و ما ينفىها، و كان الجلال اعتمد فيما ذكر انه شافعى على هذا و الله أعلم، و انظر ما ذكره الشهاب من الخلاف فى اسم السعد

مع قوله فى أول المختصر له على التلخيص فيما رأينا من النسخ أما بعد فيقول العبد الفقير الى الله الغنى مسعود بن عمر المدعو بسعد التفتازانى الا أن يقال:

لعل هذه الزيادة لم تثبت عن المؤلف و انما هى من وضع غيره و لا يخلو من بعد،على ان الظاهر فيما ذكر من الاسماء انما هو لمؤلف مراح الارواح فى التصريف فانه قال فى أوله:قال المفتقر الى الله الودود أحمد بن على بن مسعود غفر الله له،و لوالديه و أحسن إليهما و إليه،و هو و ان احتمال أن يكون من باب المتفق،لكن يبعده تواطؤ نسخ المختصر على ما تقدم و الله أعلم.

ثم رأيت فى الدرر للحافظ ابن حجر فى باب من اسمه مسعود من حرف الميم مسعود بن عمر بن عبد الله الفارسى الشيخ سعد الدين التفتازانى و لم يكتب ترجمته فى هذا المحل،و أظنه بخط البرهان ابراهيم القلقشندى محمود و يقال:مسعود بن عمر بن عبد الله العلامة سعد الدين التفتازانى،صاحب التصانيف المشهوره،أخذ عن القاضى عضد الدين،و القطب الشيرازى، و البهاء السمرقندى و غيرهم من علماء عصره،و لازم الجد و الاجتهاد حتى ساد على أبناء زمانه،و صار المعول عليه فى حل المشكلات من العلوم العقلية، و سار مصنفاته فى أقطار الارض و اتصل بالملك تيمور،و كان يجتمع هو و الشرف زين الدين على بن محمد الجرجانى فيجلس الشرف عن يمينه،و التفتازانى عن يساره،و تقع بينهما مناظرات،و يروج الشريف فيها غالبا عليه،لفصاحه لسانه و طلاقته،و كون التفتازانى لسانه لم يكن كقلمه،فاذا انفصل المجلس كتب السعد على تلك المسئله التى وقع البحث فيها كتابه،يتبين للنظر فيها ان الشرف لم يحقق ذلك المحل كما ينبغى،و استمر مكبا على الاشتغال و التأليف،لا يعوقه عنهما عائق مع ضيق العيش بالنسبه الى مقامه حتى توفى

و يقال: انه كتب على الحاوى الصغير كتابه، و من نظمه فيما قيل:

طويت لاحراز الفنون و نيلها رداء شبابى و الجنون فنون

فلما تعاطيت الفنون و نلتها تبين لى ان الفنون جنون

و قال الكفوى فى كتابه: كان من كبار علماء الشافعيه، و مع ذلك فله آثار جليله فى اصول الحنفيه.

توفى بظاهر سمرقند يوم الاثنين الثانى و العشرين من محرم سنه اثنتين و تسعين و سبعمائه، و نقل الى سرخس و دفن بها فى جمادى الاولى من السنه، و كتب على صندوقه: ألا أيها الزوار زوروا و سلموا على روضه الحبر الامام

المحقق (١).

**حديثى ديگر از بخارى كه مورد طعن اكابر است**

**اشاره**

[و از آن جمله آنكه بخارى در (صحيح) خود گفته:] حدثنا محمد بن حاتم بن بزيع، حدثنا شاذان، حدثنا عبد العزيز بن أبى سلمه الماجثون، عن عبيد الله، عن نافع، عن ابن عمر، قال: كنا فى زمن النبى صلى الله عليه و سلم لا نعدل بأبى بكر أحدا ثم عمر ثم عثمان، ثم نترك أصحاب النبى صلى الله عليه و سلم لا نفاضل بينهم، تابعه عبد الله بن صالح عن عبد العزيز (٢).

**ابن عبد البر بطلان حديث مذکور را ثابت کرده**

[علامه ابن عبد البر باهتمام تمام بطلان حديث ابن عمر را كه متضمن

ص: ٢٤٩

١- أسانيد المغربى ص ٥٧ مخطوط

٢- صحيح البخارى ج ٢ ص ٢٤٠ باب مناقب عثمان

سکوت بعد از عثمان و ترک تفضیل است ثابت کرده، و مخالفت آن را با اجماع سلف و خلف اهل سنت از اهل فقه و اثر واضح کرده، و بتصریح گفته: [که حدیث ابن عمر وهم و غلط است، و معنای آن صحیح نیست اگر چه اسناد آن صحیح باشد.] [و نیز ارشاد کرده که لازم است کسی را که قائل شود بحدیث ابن عمر، اینکه قائل شود بحدیث جابر و حدیث ابی سعد: که بودیم ما که می فروختیم امهات اولاد را در عهد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و حال آنانکه اینها قائل نمی شوند باین حدیث، پس مناقضه کردند یعنی مرتکب تناقض گردیدند، باین سبب که بحدیث صحیح جابر و ابی سعید که صحیح الاسناد است قائل نمی شوند، و حدیث ابن عمر را بجهت اسناد مطمح نظر دارند.] قال فی الاستیعاب: اخبرنا محمد بن زکریا، و یحیی بن عبد الرحمن، و عبد الرحمن بن یحیی، قالوا: حدثنا احمد بن سعید بن حزم، حدثنا احمد بن خالد، حدثنا مروان بن عبد الملک، قال: سمعت هارون بن اسحاق، یقول:

سمعت یحیی بن معین، یقول: من قال ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عرف لعلی کرم الله وجهه سابقته و فضله فهو صاحب سته، و من قال ابو بکر و عمر و علی و عثمان و عرف لعثمان سابقته فهو صاحب سنه، فذكر له هؤلاء الذین یقولون ابو بکر و عمر و عثمان و یسکتون فتکلم فیهم بکلام غلیظ، و کان یحیی بن معین یقول: ابو بکر و عمر و عثمان و علی، و قال ابو عمر من قال بحدیث ابن عمر کنا نقول علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم: ابو بکر، ثم عمر، ثم عثمان،

ثم نسكت يعنى فلا نفاضل، و هو الذى انكر ابن معين و تكلم فيه بكلام غليظ، لان القائل بذلك قد قال بخلاف ما اجتمع عليه اهل السنه من السلف و الخلف من اهل الفقه و الاثر ان عليا افضل الناس بعد عثمان هذا مما لم يختلفوا فيه و انما اختلفوا فى تفضيل على و عثمان و اختلف السلف ايضا فى تفضيل على و ابي بكر، و فى اجماع الجميع الذى وصفنا دليل على ان حديث ابن عمر و هم و غلط، و انه لا يصح معناه و ان كان اسناده صحيحا، و يلزم من قال به ان يقول بحديث جابر و حديث ابي سعيد كنا نبيع امهات الاولاد على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم، و هم لا يقولون بذلك فقد ناقضوا و بالله التوفيق (1).

[و استيعاب فضائل و محامد صاحب (استيعاب) دشوار است بطريق انموزج بعض مفاخر او نوشته مى شود:

### ترجمه ابن عبد البر در سير النبلاء

علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي در (سير النبلاء) گفته است: [ابن عبد البر الامام العلامة حافظ المغرب شيخ الاسلام أبو عمر يوسف بن عبد الله ابن محمد بن عبد البر بن عاصم النمريّ الاندلسي القرطبيّ المالكيّ صاحب التصانيف الفائقه.

مولده فى سنه ثمان و ستين و ثلاثمائه فى شهر ربيع الآخر، و قيل فى جمادى الاولى فاختلف الروايه فى الشهر عنه، و طلب العلم بعد التسعين و الثلاثمائه، و أدرك الكبار، و طال عمره، و علا سنده، و تكاثر عليه الطلبة، و جمع و صنّف .

ص: ٢٥١

و وثق و ضعّف، و سارت بتصانيفه الركبان، و خضع لعلمه علماء الزمان، و فاته السماع من أبيه الامام أبي محمد، فانه مات قديما في سنة ثمانين و ثلاثمائه، و كان فقيها عابدا متهجدا عاش خمسين سنة، و كان تفقه على النخشي، و سمع من احمد بن مطرف، و أبي عمرو بن حزم المورّخ.

نعم و ابنه صاحب الترجمة ابو عمر سمع من ابي محمد عبد الله بن محمد ابن عبد المؤمن سنن ابي داود روايته عن ابن داسه، و حدّثه أيضا عن اسماعيل ابن محمد الصفار، و حدّثه بالناسخ و المنسوخ لابي داود، عن ابي بكر النجاد، و ناوله مسند احمد بن حنبل بروايته عن القطيعي.

نعم و سمع من المعمر محمد بن عبد الملك بن صفوان احاديث الزعفراني، بسماعه من ابن الاعرابي عنه، و قرء عليه تفسير محمد بن سنجر في مجلدات.

و قرأ على ابي القاسم عبد الوارث بن سفيان موطأ ابن وهب، بروايته عن قاسم بن اصبح، عن ابن وضاح، عن سحنون و غيره عنه.

و سمع من سعيد بن نصر مولى الناصر لدين الله (الموطأ)، و أحاديث و كيع يرويها عن قاسم بن اصبح عن القصار عنه، و سمع منه في سنة تسعين و ثلاثمائه كتاب المشكل لابن قتيبه، و قرأ عليه مسند الحميدى و أشياء.

و سمع من ابي عمر احمد بن محمد بن الجسور المدوّنه.

و سمع من خلف بن القاسم بن سهل الحافظ تصنيف عبد الله ابن عبد الحكم.

و سمع من الحسين بن يعقوب البجالي.

و قرأ على عبد الرحمن ابن عبد الله بن خالد الوهراني (موطأ ابن القاسم.) و قرأ على ابي عمر الطلمنكي اشياء.

و قرأ على الحافظ ابي الوليد بن الفرضي (مسند مالك.)



و سمع من يحيى بن عبد الرحمن بن وجه الجنه، و محمد بن رشيق المكتب، و أبى المطرف عبد الرحمن ابن مروان القنازعى، و أحمد بن فتح بن الرسان، و أبى عمر احمد بن عبد الله بن محمد ابن الباجى، و أبى عمر احمد بن عبد الملك ابن المكودى، و أحمد بن القاسم التاهرتى، و عبد الله بن محمد بن اسدى الجهنى، و أبى حفص عمر بن حسين بن بابل، و محمد بن خليفه الامام، و عده.

حدّث عنه ابو محمد بن حزم، و أبو العباس بن دلهاش الدلائى، و أبو محمد ابن ابى قحافه، و أبو الحسن بن مغور، و الحافظ ابو على الغسانى، و الحافظ ابو عبد الله الحميدى، و أبو بحر سفيان بن العاص، و محمد بن فتوح الانصارى، و أبو داود سليمان بن ابى القاسم نجاح، و أبو عمران موسى بن ابى تليد، و طائفه سواهم.

و قد اجاز له من ديار مصر ابو الفتح بن سنجب صاحب البغوى، و عبد الغنى ابن سعيد الحافظ، و اجاز له من الحرم أبو الفتح عبيد الله السقطى، و آخر من روى عنه بالاجازة على بن عبد الله بن موهب الخدامى.

قال الحميدى: (١) ابو عمر فقيه حافظ مكثر عالم بالقراءات و بالخلاف و بعلوم الحديث و الرجال، قديم السماع، يميل فى الفقه الى اقوال الشافعى.

و قال ابو على (٢) الغسانى لم يكن احد ببلدنا فى الحديث مثل قاسم بن محمد و أحمد بن خالد الجباب، ثم قال ابو على: و لم يكن ابن عبد البر بدونهما و لا متخلفا عنهما، و كان من النمر بن قاسط طلب و تقدم، و لزم ابا عمر احمد

ص: ٢٥٣

---

١- الحميدى هو الحافظ أبو عبد الله محمد بن أبى نصر فتوح بن عبد الله المتوفى سنة ٤٨٨

٢- أبو على الغسانى هو الحافظ الحسين بن محمد الاندلسى المتوفى سنة ٤٩٨

ابن عبد الملك الفقيه، و لزم ابا الوليد بن الفرضى و دأب فى طلب الحديث، و افتن به و برع براعه فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس، و كان مع تقدمه فى علم الاثر و بصره بالفقه و المعانى، له بسطه كبيره فى علم النسب و الاخبار جلا عن وطنه فكان فى الغرب مده، ثم تحوّل الى شرق الاندلس، فسكن دانيه، و بلنسيه، و شاطبه، و بها توفى.

و ذكر غير واحد ان ابا عمرو لى قضايا شنونه مده، قلت كان اماما دينا ثقه متقنا علامه، متبحرا، صاحب سنه و اتباع، و كان اوليا اثريا ظاهريا فيما قيل، ثم تحول مالكييا مع ميل بين الى فقه الشافعى فى مسائل و لا- ينكر له ذلك، فانه ممن بلغ رتبه الاثمه المجتهدين، و من نظر فى مصنفااته بان له منزلته من سعه العلم و قوه الفهم، و سيلان الذهن، و كل احد يؤخذ من قوله و يترك الا رسول الله صلى الله عليه و سلم، و لكن إذا اخطأ امام فى اجتهاده لا ينبغى لنا ان ننسى محاسنه و نغضى معارفه بل نستغفر الله له و نعتذر عنه.

قال ابو القاسم ابن بشكوال(1): ابن عبد البر امام عصره، و واحد دهره، يكنى ابا عمر.

روى بقرطبه عن خلف بن القاسم، و عبد الوارث بن سفيان، و سعيد بن نصر، و ابى محمد بن عبد المؤمن و ابى محمد بن اسد، و جماعه يطول ذكرهم.

و كتب إليه من المشرق السقطى، و الحافظ عبد الغنى، و ابن سنجب، و احمد بن نصر الداودى، و ابو ذر الهروى، و ابو محمد ابن النحاس.

ص: ٢٥٤

---

١- ابن بشكوال هو الحافظ خلف بن عبد الملك بن مسعود الانصارى القرطبى المتوفى ٥٧٨.

قال ابو علي بن سكره(١):سمعت ابا الوليد الباجي يقول:لم يكن بالاندلس مثل ابي عمر بن عبد البر في الحديث،و هو احفظ اهل المغرب.

قال ابو علي الغساني:الف ابو عمر في الموطأ كتبا مفيدة منها:كتاب (التمهيد لما في الموطأ المعاني و الاسانيد)فرتبه على اسماء شيوخ مالک على حروف المعجم و هو كتاب لم يتقدمه احد الى مثله و هو سبعون جزءا،قلت:

هي اجزاء ضخمة جدا.

قال ابن حزم(٢):لا-اعلم في الكلام على فقه الحديث مثله فكيف احسن منه، ثم صنع كتاب(الاستذكار لمذاهب علماء الامصار)فيما تضمنه الموطأ من معاني الرأى و الاثار،شرح فيه الموطأ على وجهه و جمع كتابا جليلا مفيدا و هو(الاستيعاب في اسماء الصحابه)،و له كتاب جامع بيان العلم و فضله و ما ينبغي في روايته و حمله،و غير ذلك من تأليفه،و كان موفقا في التأليف معانا عليه،و نفع الله بتأليفه،و كان مع تقدمه في علم الاثر و بصره بالفقه و معاني الحديث له بسطه في علم النسب و الخبر،و ذكر جماعه ان ابا عمر ولى قضاء اشنونه و شترين في مده المظفر ابن الافطس،و لابي عمر كتاب(الكافي)في مذهب مالک خمس عشر مجلدا،و كتاب(الاكتفاء)في قراءه نافع و ابي عمرو، و كتاب(التقصي في اختصار الموطأ)،و كتاب(الانباه عن قبائل الرواه)، و كتاب(الانتقاء لمذاهب الثلاثة العلماء)،مالک و ابي حنيفه و الشافعي،و كتاب

ص: ٢٥٥

---

١- ابو علي ابن سكره هو الحافظ الحسين بن محمد بن فيره الاندلسي المتوفى سنه ٥١٤ قتل .

٢- ابن حزم هو الحافظ الفقيه ابو محمد علي بن احمد بن سعيد الاموى القرطبي المتوفى سنه ٤٥٧

(البيان في تلاوه القرآن)، وكتاب (الاجوبه الموعبه)، وكتاب (الكنى)، وكتاب (المغازي)، وكتاب (القصد و الامم في نسب العرب و العجم)، و كتاب (الشواهد في اثبات خبر الواحد)، و كتاب (الانصاف في اسماء الله تعالى)، و كتاب (الفرائض)، و كتاب (اشعار ابي العتاهيه)، و عاش خمس و تسعين عاما.

قال ابو داود (1) المقرئ: مات أبو عمر ليله الجمعه سلخ ربيع الآخر سنه ثلاث و ستين و أربعمائنه، و استكمل خمسا و تسعين سنه و خمس و ايام رحمه الله.

قلت: كان حافظ المغرب في زمانه، و فيها مات حافظ المشرق ابو بكر الخطيب، و مسند نيسابور ابو حامد احمد بن الحسن الازهرى الشروطى عن تسع و ثمانين سنه، و شاعر الاندلس الوزير ابو الوليد احمد بن عبد الله بن احمد بن غالب بن زيدون المخزومي القرطبي، و رئيس خراسان ابو على حسان بن سعيد المخزومي المنيعي واقف الجامع المنيعي بنيسابور، و شاعر القيروان ابو على الحسن بن رشيد الازدي، و مسند هراه ابو عمر عبد الواحد ابن احمد المليحي، و مسند بغداد ابو الغنائم محمد بن على بن على بن الدجاجي المحتسب. و مسند مرو ابو بكر محمد بن ابى الهيثم عبد الصمد الترابي و له ست و تسعون سنه، و المسند ابو على محمد بن وشاح الزبيبي مولا هم البغدادي.

و قيل ان ابا عمر كان ينسب الى ابى محمد بن حزم و يؤانسه، و عنه اخذ ابن حزم فن الحديث.

قال شيخنا ابو عبد الله بن ابى الفتح، كان ابو عمر اعلم من ببلاد الاندلس

ص: ٢٥٦

١- ابو داود المقرئ هو سليمان بن نجاح الاموى الاندلسى القرطبي المتوفى سنه ٤٩٦

فى السنن و الاثار و اختلاف علماء الامصار، قال: و كان فى اول زمانه ظاهرى المذهب مده طويله ثم رجع الى القول بالقياس من غير تقليد احد، الا انه كثيرا ما يميل الى المذهب الشافعى كذا قال و انما المعروف انه مالكى.

و قال الحميدى: ابو عمر فقيه حافظ مكثر عالم بالقراءات و بالخلاف و بعلوم الحديث و الرجال قديم السماع لم يخرج من الاندلس، و كان يميل فى الفقه الى اقوال الشافعى.

قلت: و كان فى اصول الديانه على مذهب السلف لم يدخل فى علم الكلام بل قفى آثار مشايخه رحمهم الله.

أخبرنا أبو الحسين على بن محمد الحافظ، أخبرنا على بن هبه الله الخطيب، أخبرنا أبو القاسم الرعيني، أخبرنا أبو الحسن بن هذيل، أخبرنا أبو داود بن نجاح، قال: أخبرنا عمر بن عبد البر، أخبرنا سعيد بن نصر، أخبرنا قاسم بن أصبغ، حدثنا محمد بن وضاح، حدثنا يحيى بن يحيى، حدثنا ملك، عن يحيى بن سعيد، أخبرني عباده بن الوليد بن عباده، عن أبيه، عن جده، قال: (بايعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم على السمع و الطاعة فى اليسر و العسر و المنشط و المكروه و أن لا ننازع الامر أهله، و أن نقول أو نقوم بالحق حيث ما كنا لا نخاف فى الله لومه لائم).

و أخبرناه عاليا بدرجات اسماعيل بن عبد الرحمان، أخبرنا عبد الله بن أحمد أخبرنا أبو الفضل المبارك بن المبارك السمسار بقراءتى سنه ٥٦١، أخبرنا أبو عبد الله بن طلحه، أخبرنا عبد الواحد بن محمد، حدثنا الحسين بن اسماعيل حدثنا أحمد بن اسماعيل المدنى، حدثنا مالك فذكره، أخرجه البخارى عن اسماعيل بن أبى أويس، عن مالك كتب الى القاضى أبو المجد عبد الرحمان

ابن عمر العقيلي، أخبرنا عمر بن علي عن هشام الحنفي بحلب، أخبرنا الحافظ أبو محمد عبد الله بن محمد الاثري، أخبرنا أبو الحسن ابن موهب أخبرنا يوسف بن عبد الله الحافظ، أخبرنا خلف بن القاسم، حدثنا الحسن ابن رشيق، حدثنا اسحاق بن ابراهيم بن يونس، حدثنا محمد بن عبد الاعلى حدثنا سلمه بن رجا عن الوليد بن جميل، عن القاسم عن أبي امامه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (ان الله و ملائكته و أهل السموات و الارض حتى النملة في حجرها و حتى الحوت في البحر ليصلون على معلم الخير) تفرد به الوليد و ليس بتعمد.

أنبأنا عنه عن أمثالهم عن أبي الفتح بن البطي، عن محمد بن أبي النصر الحافظ، عن ابن عبد البر، أخبرنا محمد بن عبد الملك، أخبرنا أبو سعيد بن الاعرابي، أخبرنا ابراهيم العنسي، عن وكيع، عن الاعمش، قال حدثنا أبو خالد الوالبي، قال: كنا نجالس أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فيناشدون الاشعار، و يتذاكرون أيامهم أيام الجاهليه، قال ابن الاثار في الاربعين له:

و في التمهيد يقول مؤلفه:

سمير فؤادي مذ ثلثين حجه و صيقل ذهني و المفرج عن همي

بسطت لكم فيه كلام نبيكم بما في معانيه من الفقه و العلم

و فيه من الاثار ما يهتدى به الى البر و التقوى و ينهى عن الظلم (1)

**حديثي ديگر از بخاري و مسلم كه مورد طعن اكابر است**

**اشاره**

[و از آن جمله روايت شريك است در قصه اسراء:]

ص: ۲۵۸

---

۱- سير النبلاء ج ۱۱ ص ۱۸۱ - ۱۸۴ مخطوط

قال البخارى: حدّثنا عبد العزيز بن عبد الله، قال حدّثنى سليمان، عن شريك ابن عبد الله، انه قال: سمعت أنس بن مالك، يقول: ليله اسرى برسول الله صلى الله عليه و سلم من مسجد الكعبه أنه جاءه ثلثه نفر قبل أن يوحى إليه و هو نائم فى المسجد الحرام، فقال أولهم: أيهم هو؟ فقال أوّسهم: هو خيرهم، فقال آخرهم: خذوا خيرهم، فكانت تلك الليله فلم يرههم حتى اتوه ليله اخرى فيما يرى قلبه و تنام عينه و لا ينام قلبه، و كذلك الانبياء تنام أعينهم و لا تنام قلوبهم فلم يكلموه حتى احتملوه، فوضعه عند بئر زمزم فتولاها منهم جبرئيل فشق جبرئيل ما بين نحره الى لبتة (١) حتى فرغ من صدره و جوفه، فغسّله من ماء زمزم بيده حتى أنقى جوفه، ثم أتى بطست من ذهب، فيه نور من ذهب محشو ايماننا و حكمه، فحشا به صدره و لغاديه يعنى عروق حلقه، ثم أطبقه، ثم عرج به الى السماء الدنيا، فضرب بابا من أبوابها فناداه اهل السماء: من هذا؟ فقال: جبرئيل، قالوا: و من معك؟ قال: معى محمد (صلى الله عليه و آله) قال: و قد بعث قال: نعم، قالوا: فمرحبا به الخ (٢).

[و مسلم در (صحيح) خود گفته:]

حدّثنا هارون بن سعيد الايلي، حدّثنا ابن وهب، قال: أخبرنا سليمان و هو ابن بلال قال: حدّثنى شريك بن عبد الله أبى نمر، قال: سمعت أنس بن مالك يحدّث عن ليله اسرى برسول الله صلى الله عليه و سلم من مسجد الكعبه أنه جاءه ثلثه نفر قبل ان يوحى إليه و هو نائم فى المسجد الحرام، و ساق الحديث .

ص: ٢٥٩

١- اللبه بفتح اللام و الباء الموحده المشدده : موضع القلاده من الصدر

٢- صحيح البخارى ج ٤ ص ٢٤٥ كتاب التوحيد

بقصته نحو حدیث ثابت البنانی و قدم فيه شيئا و آخر و زاد و نقص.<sup>(۱)</sup> اکابر ائمه محققین و اجله حذاق منقدين در این روایت شریک که مسلم هم شریک بخاری در ایراد آنست زبان طعن و قدح و جرح گشوده اند، و قصبات سبق در رد و توهین آن ربوده:

### نووی شافعی طعن اکابر را بر حدیث مذکور نقل کرده

[علامه نحیر و محقق معدوم النظیر حافظ ابو زکریا یحیی بن شرف النووی الشافعی در (منهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج) نقلا عن القاضي عياض می گوید:] و قد جاء فی روايه شريك فی هذا الحديث فی الكتاب أو هام أنكرها عليه العلماء و قد تبه مسلم على ذلك بقوله: فقدّم و آخر و زاد و نقص.

منها قوله: و ذلك قبل ان يوحى إليه و هو غلط لم يوافق عليه، فان الاسراء اقل ما قيل فيه انه كان بعد مبعثه صلى الله عليه و سلم بخمسه عشر شهرا و قال الحربى: كان ليله سبع و عشرين من شهر ربيع الآخر قبل الهجره بسنه، و قال الزهرى: كان ذلك بعد مبعثه صلى الله عليه و سلم بخمس سنين، و قال ابن اسحاق: اسرى به صلى الله عليه و سلم و قد فشا الاسلام بمكه و القبائل، و أشبه هذه الاقوال قول الزهرى و ابن اسحاق، إذ لم يختلفوا أنّ خديجه رضى الله عنها صلّت مع النبى صلى الله عليه و سلم بعد فرض الصلوه عليه، و لا خلاف فى أنها توفيت قبل الهجره بمدّه، قيل بثلاث سنين، و قيل: بخمس:

و منها أن العلماء يجمعون على أن فرض الصلوه كان ليله الاسراء فكيف

ص: ۲۶۰

---

۱- صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۰۲، باب بدء الوحى



يكون هذا قبل أن يوحى إليه.

و أما قوله: في رواية شريك و هو نائم، و في الروايه الاخرى بينا أنا عند البيت بين النائم و اليقظان، فقد يحتج به من جعلها رؤيه نوم، و لا حجه فيه، إذ قد يكون ذلك حاله أول وصول الملك إليه، و ليس في الحديث ما يدل على كونه في القصه كلها.

هذا كلام القاضي رحمه الله، و هذا الذي قاله في روايه شريك و أن أهل العلم أنكروها قد قاله غيره، و قد ذكر البخاري روايه شريك هذه عن أنس في كتاب التوحيد في صحيحه و أتى بالحديث مطولا.

قال الحافظ عبد الحق (1) في كتابه (الجمع بين الصحيحين) بعد ذكر هذه الروايه: هذا الحديث بهذا اللفظ من روايه شريك بن أبي نمر، عن أنس، و قد زاد فيه زياده مجهوله، و أتى فيه بألفاظ غير معروفه، و قد روى حديث الاسراء جماعه من الحفاظ المتقنين، و الاثمه المشهورين كابن شهاب، و ثابت البناني، و قتاده، يعنى عن أنس، فلم يأت أحد منهم بما أتى به شريك، و شريك ليس بالحافظ عند اهل الاحاديث، قال: و الاحاديث التي تقدمت قبل هذا هي المعول عليها، هذا كلام الحافظ عبد الحق (2).

[و جلاله و عظمت و نباله و تبخر و تمهر و نقد و تحقيق علامه نووى بالاتراز آن است كه محتاج بيان باشد، لكن بنا بر تنبيه قاصرین بعض عبارات نوشته می شود:]

ص: ٢٤١

---

١- عبد الحق بن عبد الرحمن الحافظ الاشيلي المعروف بابن الخراط ، توفي سنه ٥٨١

٢- شرح النووى على صحيح مسلم ج ٢ ص ٥٤ بهامش ارشاد السارى ط بيروت

[و خود شاه صاحب در (رساله اصول حدیث) گفته اند: این قدر باید دانست که در شرح توجیه احادیث کلام گوناگون و رطب و یابس بسیار بوقوع آمده حال اشخاصی را که در این باب محل اعتمادند باید شناخت، و از کتب تصانیف آنها بهره باید برداشت امام نووی و محی السنه البغوی، و ابو سلیمان خطابی از جمله علماء شافعیه خیلی معتمد علیه، و سخن ایشان متین و مضبوط واقع است (۱)].

### ترجمه نووی شافعی در عبر ذہبی

[و علامه ابو عبد الله شمس الدین محمد بن احمد الذہبی در کتاب (العبر بخبر من غیر) در وقایع ست و سبعین و ستمائه گفته:]  
و الشیخ محی الدین النووی شیخ الاسلام أبو زکریا یحیی بن شرف بن مرّی بن حسن الشافعی.

ولد سنه احدى و ثلثین و ستمائه، و قدم دمشق لیشتغل فنزل بالرواحیه، و حفظ (التنبیه) فی سنه خمسین، و حج مع أیبه سنه احدى و خمسین، و لزم الاشتغال لیلا و نهارا نحو عشر سنین، حتی فاق الاقران و تقدّم علی جمیع الطائفه، و حاز قصب السبق فی العلم و العمل، ثم أخذ فی التصنيف فی حدود الستین و ستمائه الی أن مات.

و سمع الكثير من الرضی بن برهان الدین خالد، و شیخ الشیوخ عبد العزیز الحموی، و أقرانهم.

و كان مع تبخره فی العلم و سعه معرفته بالحديث و الفقه و اللغه و غیر ذلك .

ص: ۲۶۲

مما سارت به الركبان، رأساً في الزهد، قدوه في الورع، عديم المثل في الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر، قانعا باليسير، راضيا عن الله و الله عنه راض، مقتصدا الى الغايه في ملبسه و مطعمه، تعلقه سكينه و هيبه، فالله يرحمه و يسكنه الجنه بمنه.

ولى مشيخه دار الحديث بعد الشيخ شهاب الدين أبى شامه، و كان لا يتناول من معلومها شيئا بل يقنع بالقليل كما يبعث به أبوه إليه، توفى فى الرابع و العشرين من رجب بقريه نوى عند أهله (1).

### ترجمه نووى شافعى در طبقات اسنوى

[و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن على الاسنوى الفقيه الشافعى در (طبقات فقهاء شافعيه) گفته: [ أبو زكريا يحيى بن شرف الحزامى بحاء مهمله مكسوره بعدها زاء معجمه النووى.

و هو محرّر المذهب، و مهذب، و منقّحه، و مرتبه، سار فى الآفاق ذكره، و علاء فى العالم محلّه و قدره، صاحب التصانيف المشهوره المباركه النافعه.

ولد فى العشر الاول من المحرّم من سنه احدى و ثلاثين و ستمائه بنوى، و هى قريه من الشام من عمل دمشق، و قرأ بها القرآن، و قدم بدمشق فى سنه تسع و أربعين، و قرأ (التنبيه) فى أربعه أشهر و نصف، و حفظ ربع (المهذب) فى بقيه السنه، و هى سنه خمسين و ستمائه، و حج به والده سنه احدى و خمسين

ص: ٢٦٣

و حج بعد ذلك حجه اخرى، و مكث قريبا من الستين لا يضع جنبه على الارض و كان يقرأ فى اليوم و الليله اثنى عشر درسا على المشايخ فى عدّه من العلوم، و تفقّه على جماعه منهم: الكمال سلار(١) الاربلى، و الكمال اسحاق المغربى المقدسى، و أكثر انتفاعه عليه.

و كان رحمه الله على جانب كبير من العمل، و الزهد، و الصبر على خشونه العيش، و كان لا يدخل الحمام، و لا يأكل من فواكه دمشق لما فى ضمانها من الحيله و الشبهه، و كان يتقوت مما يأتى من بلده من عند ابويه، و لا يأكل الا اكله واحده فى اليوم و الليله، بعد العشاء الآخره، و لا يشرب إلا شربه واحده عند السحر، و لا يشرب بالثلج كما يعتاده الشاميون و لم يتزوج، و كان كثير السهر فى العباده، آمرا بالمعروف، ناهيا عن المنكر، يواجه به الملوك فمن دونهم و ابتدأ فى التصنيف فى حدود الستين، و تولى دار الحديث الاشرفيه بعد ابى شامه، سنه خمسين و ستين، فلم يأخذ من معلومها شيئا الى ان توفى، و كان يلبس ثوبا قطنيا، و عمامه سخيانيه(٢)، و كان فى لحيته شعرات بيض، و عليه سكينه و وقار فى البحث مع الفقهاء، و فى غيره، لم يزل على ذلك الى ان سافر الى بلده، و زار القدس، و الخليل، ثم عاد إليها فمرض بها عند ابويه، و توفى ليله الاربعاء رابع عشرى شهر رجب سنه ست و سبعين و ستمائه، و دفن ببلده رضى الله عنه و عنا(٣).

ص: ٢٦٤

---

١- سلار الاربلى هو كمال الدين سلار بن الحسن بن عمر بن سعيد الشافعى المتوفى سنه ٦٧

٢- سخيانيه : منسوب الى السخيتان و هو جلد الماعز

٣- طبقات شافعيه اسنوى ج ٢ ص ٤٧٦ ط بغداد ١٣٩١

[و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علي اليمنى المعروف باليافعى در كتاب (مرآه الجنان) در وقایع سنه ست و سبعین و ستمائه گفته.] و فى السنه المذكوره توفى الفقيه الامام شيخ الاسلام مفتى الانام، المحدث المتقن، المحقق المدقق، النجيب الحبر المفيد، المقرئ المعيد، تحرر المذهب، الفاضل الولي الكبير، السيد الشهير ذو المحاسن العديده، و السيره الحميده، و التصانيف المفيده، الذى فاق جميع الاقران، و سارت بمحاسنه الركبان، و اشتهرت فضائله فى سائر البلدان و شوهدت منه الكرامات و ارتقى فى علاء المقامات، ناصر السنه و معتمد الفتوى الشيخ محي الدين النووى يحيى بن شرف بن مري بن حسن الشافعى مؤلف (الروضه)، و (المنهاج)، و (المناسك)، و (تهذيب الاسماء و اللغات)، و (شرح صحيح مسلم)، و شرح (المهذب)، و كتاب (التبيان)، و كتاب (الارشاد)، و كتاب (التيسير)، و (التقريب)، و كتاب (رياض الصالحين)، و كتاب (الاذكار)، و كتاب (الاربعين)، و كتاب (طبقات الفقهاء الشافعيه) اختصره من كتاب ابن الصلاح و زاد عليه اسماء نبه عليها، و غير ذلك مما اشتهر فى سائر الجبهات فظهر به النفع و البركات.

قال بعض المؤرخين و اهل الطبقات: ولد سنه احدى و ثلثين و ستمائه فى العشر الاوسط من المحرم، و قدم دمشق فى سنه تسع و اربعين، و قرأ (التنبيه) فى اربعة اشهر و نصف، و حفظ ربع (المهذب) فى بقيه السنه، و مكث قريبا من سنتين لا يضع جنبه على الارض، و كان يقرأ فى اليوم اثني عشر درسا على

المشايخ شرحا و تصحيحا في (المهذب) و(الوسيط)، و(الجمع بين الصحيحين) و(صحيح مسلم)، و(اسماء الرجال)، و(اللمع) لابى اسحاق في اصول الفقه، و(اللمع) لابن جنى في النحو، و(اصلاح المنطق) لابن السكيت في التصريف و(المنتخب) في اصول الفقه، و كتاب آخر في الاصول لم يسموه و كان له في (الوسيط) درسان.

حكوا عنه انه قال: عزمت مره على الاشتغال بالطب فاشتريت القانون، فاظلم على قلبى و بقيت اياما لا اشتغل بشىء. فتفكرت فاذا هو من القانون فبعته في الحال.

قالوا: و كان لا يدخل الحمام، و لا يأكل من فواكه دمشق، و لا يأكل في اليوم و الليله سوى اكله بعد العشاء، و لا يشرب شرابه الا في وقت السحر، و كان كثير السهر في العباده و التلاوه و التصنيف، صابرا على خشونه العيش و الورع الذى لم يبلغنا عن احد في زمانه و لا قبله، و كان نزوله في المدرسه الرواحيه.

قلت: و سمعت من غير واحد انه انما اختار النزول بها على غيرها كلها، إذ هي من بناء بعض التجار.

قالوا: و حفظ (التنبيه) في سنه خمسين و ستمائه، و حج مع ابيه سنه احدى و خمسين، و ذكر والده انه حم من حين خروجه من بلده الى يوم عرفه فما تاوه و لا تضجر، و لزم الاشتغال ليلا و نهارا حتى فاق الاقران، و تقدم على جميع الطلبة، و حاز قصب السبق في العلم و العمل، ثم اخذ في التصنيف من حدود الستين و ستمائه الى ان مات.

و سمع الكثير من الرضى بن برهان الدين خالد، و شيخ الشيوخ عبد العزيز الحموى، و جماعه منهم شيخه الكمال اسحاق بن احمد المغربى.

و سمع صحيح البخارى و مسلم، و ابى داود، و الترمذى، و النسائى، و ابن ماجه، و الدار قطنى، و شرح (السنه) و (مسند الامام الشافعى)، و الامام احمد، و اشياء كثيره، و اخذ علم الحديث عن والده (١).

و روى عنه جماعه من أئمه الفقهاء و الحفاظ، منهم: الامام علاء الدين العطار، و الشيخ ابو الحجاج المزنى، و القاضى محيى الدين الدرعى، و الامام شمس الدين بن النقيب، و هو آخر من بقى من أصحابه الأعيان، و خلق كثير.

قلت: و منهم الشيخ المبارك الناسك جبرئيل الكردى، و عليه سمعت (الاربعين).

قالوا: و كان الشيخ محيى الدين النووى متبحرا فى العلم متسعا فى معرفه الحديث، و الفقه، و اللغه، و غير ذلك مما قد سارت به الركبان، رأسا فى الزهد قدوه فى الورع، عديم المثل فى الامر بالمعروف و النهى عن المنكر، يواجه الامراء و الملوك و يصدع بالحق، و لقد انكر على الملك الظاهر حتى اغضبه و هم به البطش فوقاه الله شره، ثم قبل منه و عظمه، حتى كان يقول: انا افزع منه، قالوا: و كان لا يؤبه له بين الناس، قانعا باليسير، راضيا عن الله و الله عنه راض، مقتصدا الى الغايه فى ملبسه و مطعمه و اثائه، و لى مشيخه دار الحديث، و كان لا يتناول من معلومها شيئا، بل يقنع بالقليل مما يبعث إليه ابوه.

قلت: و رأيت لابن العطار جزءا فى مناقبه، ذكر فيه اشياء غزيره من فضائله و محاسنه و كراماته و اشتغاله بالعلم و جميل سيرته، و شده ورعه و زهادته، و غير ذلك مما لم يعرف لاحد من العلماء بعده.

ص: ٢٦٧

---

١- فى النسخه التى عندنا المطبوعه بدائره المعارف النظاميه الكائنه بحيدرآباد الدكن المؤرخه ١٣٣٩ ج ٤ ص ١٨٤ هكذا : اخذ علم الحديث عن عز الدين خالد

قلت: لعمرى انه عديم النظير فى زهده، و ورعه، و آدابه، و جميل سيرته، و سائر محاسنه فيمن بعده من العلماء. اللهم الا ان يكون السيد الجليل ذا المجد الاثيل، و الوصف الجميل الفقيه الامام، ذا الايات العظام، زين اليمن و بركه الزمن، احمد بن موسى المعروف بابن العجيل (١) الاتى ذكره فى سنه تسعين، و قل و عز ان يعرف لهما قبلهما ايضا نظير فيما اتصفا به من سائر المحاسن مع صغر سنهما، و لا شك ان الامام محيى الدين النووى مبارك له فى عمره، و لقد بلغنى انه حصلت له نظره جماليه من نظرات الحق سبحانه بعد موته، و ظهرت بركتها على كتبه فحظيت بقبول العباد، و النفع فى سائر البلاد، و قد اختلف الناس فيما اختلف فيه هو و الامام الرافعى فالفقهاء فى بعض الجهات يرجحون قوله، و الذى اراه ان كلما اعتضد فيه بحديث يصح الاحتجاج به.

فقوله مقدم لا سيما و قد صح عن الامام الشافعى له قال: إذا صح الحديث فهو مذهبي، و كذلك ان لم يعتضد بحديث، لكن تكافأت الادله لكونه موفقا، مؤيدا مباركا، مسددا، و ان ترجحت الادله فى احد الطرفين، فالراجح من الحكم ما رجح دليله و الله اعلم، و ذكروا ان ترك اكله لفواكه دمشق انما هو و رع لما فى بساينها من الشبهه فى ضمانها و الحيله فيه صرح هو رضى الله عنه بذلك الخ. (٢)

ص: ٢٦٨

- 
- ١- ابن العجيل هو احمد بن موسى بن على بن عمر بن عجيل اليمنى المتوفى سنه ٦٩٠ .
  - ٢- مرآه الجنان ج ٤ ص ١٨٢ ط ١٨٥ ط دائره المعارف النظاميه بحيدرآباد .



[و تقى الدين (1) ابو بكر بن شمس الدين احمد بن محمد بن عمر الاسدى الشافعى در (طبقات فقهاء شافعيه) كه به عنایت ربانيه دو نسخه از آن بخط عرب نزد حقيير حاضر است گفته:] يحيى بن شرف بن مري بن حسن بن حسين بن محمد بن جمعه بن حزام الفقيه الحافظ الزاهد، احد الاعلام، شيخ الاسلام محيى الدين ابو زكريا الحزامى النووى بحذف الالف و يجوز اثباتها، الدمشقى.

ولد فى المحرم سنة احدى و ثلاثين و ستمائه، قرأ القرآن ببلده و ختم، و قد ناهز الاحتلام.

قال ابن العطار: قال لى الشيخ: فلما كان لى تسع عشره سنة قدم بى والدى الى دمشق سنة تسع و اربعين، فسكنت المدرسه الرواحيه، و بقيت نحو سنتين لم اضع جنبى على الارض و كان قوتى فيها جرابتى المدرسه لا غير، و حفظت (التنبيه) فى نحو اربعه اشهر و نصف.

قال: و بقيت أكثر من شهرين أو أقل لما قرأت يجب الغسل من ايلاج الحشفه فى الفرج اعتقد ان ذلك قرقره البطن، و كنت أستحم بالماء البارد كلما قرقر بطنى.

قال: و قرأت حفظا ربع (المهذب) فى باقى السنه، و جعلت أشرح و اصحح على شيخنا كمال (2) الدين المغربى و لازمته، فاعجب بى و أحبنى و جعلنى اعيد

ص: ٢٦٩

١- تقى الدين ابو بكر بن احمد الاسدى المعروف بابن قاضى شهبه ، توفى سنة ٨٥١ .

٢- كمال الدين اسحاق بن أحمد بن عثمان المغربى المتوفى سنة ٦٥٠ ، قال النووى فى تهذيب الاسماء : كمال الدين أول شيوخى المتفق على علمه و زهده و ورعه .

لا-كثر جماعته، فلما كانت سنه احدى و خمسين حججت مع والدى و كانت وقفه الجمعة، و كان رحيلنا من أول رجب فأقمنا بالمدينه نحوا من شهر و نصف.

و ذكر والده، قال: لما توجهنا من نوى أخذته الحمى فلم يفارقه الى يوم عرفه، و لم يتأوه قط.

قال: و ذكر لى الشيخ انه كان يقرأ كل يوم اثني عشر درسا على المشايخ درسا و تصحيحا درسين فى (الوسيط)، و درسا فى (المهذب)، و درسا فى (الجمع بين الصحيحين) و درسا فى (صحيح مسلم)، و درسا فى (اللمع) لابن جنى، و درسا فى (اصلاح المنطق) لابن السكيت، و درسا فى (التصريف)، و درسا فى اصول الفقه تاره فى (اللمع) لآبى اسحاق، و تاره فى (المنتخب) لفخر الدين، و درسا فى أسماء الرجال، و درسا فى اصول الدين، و كنت اعلق جميع ما يتعلق بها من شرح مشكل، و وضوح عبادته، و ضبط لغه و بارك الله لى فى وقتى.

و خطر لى الاشتغال فى علم الطب فاشترت كتاب القانون، و عزمت على الاشتغال فيه فأظلم قلبى، و بقيت أياما لا أقدر على الاشتغال بشىء ففكرت فى أمرى و من أين دخل على الداخل، فألهمنى الله ان سببه اشتغالى بالطب، فبعت القانون فى الحال فاستنار قلبى.

و قد سمع الحديث الكثير، و أخذ علم الحديث عن جماعه من الحفاظ فقرأ كتاب (الكمال) لعبد الغنى على أبى البقاء خالد (1) النابلسى، و (شرح مسلم) و معظم (البخارى) على أبى اسحاق المرادى، و أخذ اصول الفقه عن القاضى أبى الفتح التفلىسى، و تفقه على الكمال اسحاق المغربى، و شمس الدين

ص: ٢٧٠

---

١- أبو البقاء هو خالد بن يوسف الحافظ النابلسى الدمشقى المتوفى سنه ٦٦٣ .

عبد الرحمن بن نوح المقدسى، و عز الدين عمر بن أسعد الاربلى، و قرأ على ابن مالك كتابا من تصانيفه، و علق عنه أشياء.

قال القاضى عز الدين الصائغ: لو أدرك القشيري النووى و شيخه كمال الدين اسحاق لما قدم عليهما فى ذكره لمشائخها يعنى الرساله أحدا لما جمع فيهما من العلم و العمل، و الزهد، و الورع، و النطق بالحكمه.

و قال ابن العطار: ذكر لى شيخنا انه كان لا يضيع له وقت فى ليله و لا نهاره الا فى وظيفه من الاشتغال بالعلم حتى فى ذهابه فى الطريق يكرر أو يطالع، و انه بقى على هذا ست سنين، ثم اشتغل بالتصنيف و الاشتغال و النصح للمسلمين و ولاتهم، مع ما هو عليه من المجاهده لنفسه و العمل بدقائق الفقه، و الحرص على الخروج من خلاف العلماء و المراقبه لاعمال القلوب و تصفيتها من الشوائب يحاسب نفسه على الخطره بعد الخطره و كان محققا فى عمله و فنونه، مدققا فى علمه و شئونه، حافظا لحديث رسول الله صلى الله عليه و سلم عارفا بأنواعه من صحيحه و سقيمه، و غريب ألفاظه و استنباط فقهه، حافظا للمذهب و قواعده و اصوله، و أقوال الصحابه و التابعين و اختلاف العلماء و وفاقهم سالكا فى ذلك طبقه السلف، و قد صرف أوقاته كلها فى أنواع العلوم، و العمل بالعلم، و كان لا يأكل فى اليوم و الليله الا أكله بعد عشاء الآخره، و لا يشرب الا شربه واحده عند السحر، و لم يتزوج، و قد ولى دار الحديث الاشرفيه بعد موت أبى شامه سنه خمس و ستين الى أن توفى و لم يأخذ لنفسه شيئا من معلومها، و ترجمته طويله أفردها تلميذه ابن العطار بالتصنيف.

مات ببلده نوى بعد ما زار القدس و الخليل فى رجب سنه سبع و سبعين

و ستمائه و دفن بها و من تصانیفه (الروضه) و (المنهاج) و (شرح المهدب) الخ (۱).

### ترجمه نووی در نجوم زاهره تألیف اتابکی

[و جمال الدین أبو المحاسن یوسف بن المقرئ بردی الاتابکی در کتاب (نجوم زاهره فی ملوک مصر و القاهره) در ذکر حوادث سنه ست و سبعین از سلطنت ملک سعید محمد بن الظاهر گفته:

و فیها توفی شیخ الاسلام محی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف بن مری ابن الحسن بن الحسین النووی الفقیه الشافعی الحافظ الزاهد، صاحب المصنفات المشهوره.

ولد فی العشر الاوسط من محرم سنه احدی و ثلثین و ستمائه.

مات لیله الاربعاء رابع عشرين من شهر رجب بقریه نووی.

قلت: و فضله و علمه، و زهده أشهر من أن یذکر، و قد ذکرنا من أمره نبذه کبیره فی تاریخنا (المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی) إذ هو کتاب تراجم یحسن الاطناب فیہ (۲).

### علامه کرمانی نیز روایت شریک را منکر شمرده

[و علامه محمد بن یوسف الکرمانی نیز تغلیط و انکار روایت شریک را ذکر کرده چنانکه در (کواکب دراری شرح صحیح بخاری) گفته: [قال النووی: جاء فی روایه شریک أو هام أنکرها العلماء، من جملتها انه قال: قبل أن یوحی إلیه و هو غلط لم یوافق علیه، و ایضا العلماء أجمعوا علی .

ص: ۲۷۲

---

۱- طبقات الشافعیه لابن شهبه ص ۶۷ مخطوط

۲- النجوم الزاهره ج ۷ ص ۶۷۶

ان فرض الصلوه كان ليله الاسراء فكيف يكون قبل الوحي، أقول: و قول جبرئيل فى جواب بواب السماء إذ قال: أبعث؟ نعم صريح فى انه كان بعده انتهى.

### علامه كرماني شارح بخارى و از اعلام اهل سنت است

[و جلائل فضائل و عوالى معالى، و زواهر مفاخر، و غرر مآثر علامه كرماني خود معروف و مشهور و بر افواه عوام و خواص مذکور است لكن بعض عبارات مدح و ثناء او را هم بايد شنيد:]

### ترجمه كرماني در بغيه الوعاه سيوطى

[جلال الدين سيوطى در (بغيه الوعاه فى طبقات النحويين و النحاه) گفته:] محمد بن يوسف بن على بن سعيد الكرماني ثم البغدادى الشيخ شمس الدين صاحب شرح البخارى، الامام العلامة فى الفقه، و التفسير، و الاصلين و المعانى و العربيه.

قال ابنه فى ذيل المسالك: ولد يوم الخميس سادس عشر جمادى الآخره سنه سبع عشره و سبعمائه، و قرأ على والده بهاء الدين، ثم انتقل الى كرماني و أخذ عن العضد و غيره، و مهر و فاق أقرانه، و فضل غالب أهل زمانه، ثم دخل دمشق و مصر، و قرأ بها البخارى على ناصر الدين الفارقى، و سمع من جماعه و حج و رجع الى بغداد و استوطنها.

و كان تام الخلق فيه بشاشه، و تواضع للفقراء و أهل العلم، غير مكترث بأهل الدنيا و لا ملتفت إليهم، تأتي إليه السلاطين، فى بيته، و يسألونه الدعاء و النصيحه.

و له من التصانيف شرح (البخارى)، شرح (المواقف)، شرح (مختصر ابن الحاجب) سماه (السبعه السياره) شرح (الفوائد الغياثيه) فى المعانى و البيان شرح (الجواهر)، (انموذج الكشاف) (حاشيه على تفسير البيضاوى) وصل فيها الى سورة يوسف، (رساله فى مسئله الكحل).

مات بكره يوم الخميس سادس عشر المحرم سنه ست و ثمانين و سبعمائه بطريق الحج، فنقل الى بغداد و دفن بقبر أعدده لنفسه بقرب الشيخ أبى اسحاق الشيرازى (١).

### ترجمه کرمانی در مفتاح کنز درایه

[و در (مفتاح کنز درایه روایه المجموع من درر المجلد المسموع) مسطور است:] ذنابه من تعریف الشمس الكرمانی، قال الحافظ ابن حجر فى أنباء الغمر:

هو العلامة محمد بن يوسف بن على بن عبد الكريم الكرمانی الشيخ شمس الدين نزىل بغداد.

ولد فى سادس عشر جمادى الآخره سنه سبع عشره و سبعمائه بتقديم المهمله على الموحده فيها، و اشتغل بالعلم، فأخذ عن والده ثم حمل عن القاضى (٢) عضد الدين و لایزمه اثنى عشره سنه و عن غيره، ثم طاف البلاد فدخل مصر، و الشام، و الحجاز، ثم استوطن بغداد ينشر العلم بها ثلاثين سنه .

ص: ٢٧٤

---

١- بغيه الوعاه ج ١ ص ٢٧٩ ط مصر

٢- القاضى عضد الدين هو عبد الرحمن بن أحمد الايجى الشيرازى الشافعى المتوفى ٧٥٦ و هو صاحب «المواقف» فى الكلام

و كان مقبلا على شأنه، معرضا عن أبناء الدنيا متواضعا لاهل العلم، و أسقط من عليه فكان لا يمشى الا على عصا منذ كان ابن أربع و ثلثين سنه.

و مات راجعا من مكه فى سادس محرم بمنزله تعرف بروض مهنا سنه ست و ثمانين و سبعمائه، و نقل الى بغداد فدفن بها، و كان اتخذ لنفسه قبرا بجوار الشيخ أبى اسحاق الشيرازى، و بنيت عليه قبه، و عمره سبعون الا سنه رحمه الله عليه انتهى (١).

### ترجمه کرمانی در بستان المحدثین شاه صاحب

[و خود شاه صاحب در (بستان المحدثین) که انتحال کتاب (مفتاح) است می فرمایند:

شرح کرمانی بر بخاری که مسمی است (بکواکب دراری)، و این نام او را الهام شده در مطاف شریف بعد از فراغ از طواف (٢)، نام او محمد بن یوسف بن علی بن عبد الکریم کرمانی است، ملقب بشیخ شمس الدین، و او آخر در بغداد سکونت اختیار نمود.

تولد او شانزدهم جمادی الآخره سال هفتصد و هفده بوده است، اولاد نزد پدر خود تحصیل علوم نمود، و هم چنین از قاضی عضد الدین ایجی استفاده کرده، و مدتی دراز ملازمت آن بزرگ اختیار نموده، تا دوازده سال از وی جدا نشد، بعد از آن در بلاد گردش کرد، و از علماء مصر .

ص: ٢٧٥

---

١- مفتاح کنز درایه روایه المجموع ص ٢٧

٢- این مضمون ماخوذ است از مفتاح که عبارتش این است: و أما شرح الکرمانی المسمی بالکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری، ذکر انه الهم فی المطاف بعد الفراغ من الطواف

و شام و حجاز و عراق فوائد برداشته، در بغداد عصای سفر انداخت، و تا سی سال در آنجا مشغول بنشر علم و تعلیم آن ماند، از دنیا داران نهایت اعراض داشت، و بر شغل علم هیچ چیز را ترجیح نمی داد، و در تواضع و حسن خلق یگانه روزگار بود، از بام افتاده بود و یک پای او از کار رفته، بی استعانت عصا راه نمی توانست رفت، و در آخر عمر خود باز قصد حج نمود، و بعد از فراغ از حج بسمت بغداد که مسکن او بود مراجعت کرد، در اثنای راه شانزدهم محرم در منزلی که معروف است بروض مهنا سال هفتصد و هشتاد و شش وفات نمود، نعش او را ببغداد نقل کردند، و در ایام حیات خود برای خود قبری در جوار قبر حضرت ابو اسحاق شیرازی درست ساخته بود، و بالای آن قبه عالی ترتیب کرده و در همان مقام مدفون شد انتهى.

### **ابن قیم نیز حدیث مذکور را قدح کرده**

و محمد بن ابی بکر المعروف بابن قیم الجوزیه الحنبلی در (زاد المعاد فی هدی خیر العباد) نیز ذکر تغلیط حفاظ شریک را در الفاظ حدیث اسراء نموده چنانکه گفته: [فصل، قال الزهری: عرج برسول الله صلی الله علیه و سلم الی بیت المقدس، و الی السماء قبل خروجه الی المدینه بسنه.

و قال ابن عبد البر و غیره: کان بین الاسراء أو الهجره سنه و شهران انتهى.

و کان الاسراء مره واحده، و قیل مرتین مره یقظه و مره مناما، و أرباب هذا القول كأنهم أرادوا أن یجمعوا بین حدیث شریک و قوله: ثم استیقظت،

ص: ۲۷۶



و بين سائر الروايات.

و منهم من قال: بل كان مرتين مره قبل الوحي لقوله فى حديث شريك:

و ذلك قبل أن يوحى إليه، و مره بعد الوحي كما دلت عليه سائر الاحاديث.

و منهم من قال: بل ثلث مرات، مره قبل الوحي، و مرتين بعده.

و كل هذا خبط، و هذه الطريقه طريقه ضعفاء الظاهريه من ارباب النقل الذين إذا رأوا فى القصة لفظه تخالف سياق بعض الرواه جعلوه مره اخرى، فكلما اختلف عليهم الرواه عددوا الوقايح، و الذى عليه ائمه أهل النقل ان الاسراء كان مره واحده بمكه بعد البعته، و يا عجباً لهؤلاء الذين زعموا أنه كان مرارا كيف ساغ لهم أن يظنوا أنه فى كل مره يفرض عليه الصلوه خمسين ثم يتردد بين ربه و بين موسى حتى تصير خمسا فيقول: امضيت فرضى و خففت عن عبادى ثم يعيدها فى المره الثانيه الى خمسين ثم يحطها عشرا عشرا، و قد غلط الحفاظ شريكا فى الفاظ من حديث الاسراء، و مسلم أورد المسند منه ثم قال: فقدّم و آخر و زاد و نقص و لم يسرد الحديث و أجاد رحمه الله (١).

### حديث زنا و رجم قرده در صحيح بخارى

#### اشاره

[و از آن جمله قصه زناى قرده و رجم ايشان است.

بخارى در (صحيح) خود گفته: [حدّثنا نعيم بن حماد، حدّثنا هشيم عن حصين عن عمرو ابن ميمون، قال رأيت فى الجاهليه قرده اجتمع عليها قرده قد زنت فرجموها فرجمتها معهم (٢)].

ص: ٢٧٧

١- زاد المعاد فى هدى خير العباد ج ١ ص ١٧٥

٢- صحيح بخارى ج ٢ ص ٢٥٩ باب ايام الجاهليه

## حمیدی در جمع بین الصحیحین حدیث مذکور را مقحم در بخاری دانسته

[امام حافظ ابو عبد الله محمد بن أبی نصر فتوح الحمیدی الاندلسی صاحب (الجمع بین الصحیحین) این قصه عجیبه را چندان مستبعد و مستنکر دانسته که تجویز بودن از احادیث مقحمه در صحیح بخاری فرموده.

## ابن حجر کلام حمیدی را مردود دانسته

علامه ابن حجر عسقلانی در (فتح الباری) گفته: [و قد استنکر ابن عبد البر قصه عمرو بن میمون هذه، و قال: فیها اضافه الزنا الی غیر مکلف، و اقامه الحد علی البهائم، و هذا منکر عند أهل العلم، قال:

فان كانت الطريق صحیحه فلعل هؤلاء كانوا من الجن لانهم من جمله المكلفین، و انما قال ذلك لانه تکلم علی الطريق التي أخرجها الاسماعیلی (۱) حسب.

و اجیب بأنه لا یلزم من كون صوره الواقعه صوره الزنا و الرجم أن یكون ذلك زنا حقیقه و لا حدًا، و انما اطلق ذلك علیه لشبهه به، فلا یتلزم ذلك ایقاع التکلیف علی الحيوان.

و أغرب الحمیدی (۲) فی (الجمع بین الصحیحین) فزعم ان هذا الحدیث

ص: ۲۷۸

---

۱- الاسماعیلی هو احمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن العباس الجرجانی الشافعی المتوفی سنه ۳۷۱

۲- الحمیدی هو محمد بن فتوح بن عبد الله الازدی الاندلسی الحافظ المتوفی سنه ۴۸۸ .

وقع في بعض نسخ البخاري، و ان أبا مسعود وحده ذكره في الاطراف قال:

و ليس في نسخ البخاري أصلاً، فلعله من الاحاديث المقحمه في كتاب البخاري.

و ما قاله مردود فان الحديث المذكور في معظم الاصول التي وقفنا عليها، و كفى بايراد أبي ذر الحافظ له عن شيوخه الثلاثه الاثمه المتقين عن الفريرى حجه، و كذا ايراد الاسماعيلي و أبي نعيم في مستخرجيهما و أبي مسعود له في أطرافه نعم سقط من روايه النفسى و كذا الحديث الذى بعده و لا يلزم من ذلك أن لا يكون في روايه الفريرى، فان روايته تزيد عن روايه النفسى عدّه أحاديث قد تبهت على كثير منها فيما مضى و فيما سيأتى انشاء الله تعالى.

و أما تجويزه أن يزداد في صحيح البخاري ما ليس منه فهذا ينافى ما عليه العلماء من الحكم بتصحيح جميع ما أورده البخاري في كتابه، و من اتّفاقهم على أنه مقطوع بنسبته إليه، و هذا الذى قاله تخيل فاسد، يتطرق منه عدم الوثوق بجميع ما فى الصحيح، لانه إذا جاز في واحد لا بعينه جاز في كل فرد فرد فلا يبقى لاحد الوثوق بما فى الكتاب المذكور، و اتفاق العلماء ينافى ذلك، و الطريق التى أخرجها البخاري دافعه لتضعيف ابن عبد البر للطريق التى أخرجها الاسماعيلي و قد أطنبت في هذا الموضوع لثلا يغتر ضعيف بكلام الحميدى فيعتمده و هو ظاهر الفساد(1).

**سه حديث ديگر در بخارى كه اكابر آنها را قدح کرده اند**

**اشاره**

[و از آن جمله سه حديث است كه بخارى از عطا از ابن عباس

ص: ۲۷۹

---

۱- فتح الباري شرح صحيح البخاري ج ۷ ص ۱۲۲ ط الاوفست بيروت

روایت کرده، دو حدیث در کتاب الطلاق، و یکی در کتاب التفسیر، چنانکه در کتاب الطلاق گفته: [حدّثنا ابراهیم بن موسی، قال: أخبرنا هشام، عن ابن جریح (۱)، و قال عطاء عن ابن عباس كان المشركون على منزلتين من النبي صلى الله عليه و سلم و المؤمنین، كانوا مشركی أهل حرب یقاتلهم و یقاتلونہ، و مشركی أهل عهد لا یقاتلهم و لا یقاتلونہ، و كان إذا هاجرت امرأه من أهل الحرب لم تخطب حتى تحيض و تطهر فاذا طهرت حلّ لها النكاح، فان هاجر زوجها قبل أن تنكح ردّت إليه، و ان هاجر عبد منهم او أمه فهما حرّان، و لهما ما للمهاجرین، ثم ذکر من أهل العهد مثل حدیث مجاهد، و ان هاجر عبد أو أمه للمشركین أهل العهد لم یردّوا و ردّت أثمانهم.

و قال عطاء عن ابن عباس: كانت قریبه بنت أبی أمیة عند عمر بن الخطاب فطلّقها، فتروّجها معاویه بن أبی سفیان، و كانت أم الحكم ابنه أبی سفیان تحت عیاض بن غنم الفهری فطلّقها، فتروّجها عبد الله بن عثمان الثقفی (۲).

[و نیز بخاری در کتاب التفسیر گفته: [حدّثنا ابراهیم بن موسی قال: أخبرنا هشام عن ابن جریح، و قال عطاء عن ابن عباس: صارت الاوثان التي كانت فی قوم نوح فی العرب بعد، أمّا و دّ كانت لكلب بدومه الجندل، و أمّا سواع كانت لهذیل، و أمّا یعوث فكانت المراد ثم لبني غطیف بالجوف عند سباء، و أمّا یعوق فكانت لهمدان. و أمّا نسر فكانت .

ص: ۲۸۰

---

۱- ابن جریح : عبد الملك بن عبد العزيز بن جریح الاموی مولاہم ، توفی سنہ ۱۵۰ و هو من حفاظ الحدیث ، و قیل : هو اول من صنف الكتب

۲- صحیح البخاری ج ۳ ص ۲۲۸ کتاب الطلاق باب نکاح من اسلم من المشركات

لحمير لآمل ذى الكلاع أسماء رجال صالحين من قوم نوح، فلما هلكوا أوحى الشيطان الى قومهم أن انصبوا الى مجالسهم التى كانوا يجلسون انصابا و سموها بأسمائهم ففعلوا، فلم تعبد حتى إذا هلك أولئك و تنسخ العلم عبدت(۱).

[و این هر سه روایت از جمله روایات عطا از ابن عباس در تفسیر است، و اکابر اساطین و اجله منقیدین روایات عطا را در تفسیر از پایه اعتبار و اعتماد بحضیض قدح و جرح می اندازند، و آن را لائق اعتناء و قابل التفات نمی دانند.

و علامه ابن حجر عسقلانی با آن همه اهتمام بلیغ در ذب حریم بخاری و صیانت صحیح او از قوادح و فضایح در این مقام سپر انداخته، ناچار اعتراف کرده بآنکه این مقام نزد من از مواضع عقیمه از جواب سدید است، و ضرور است برای جواد از کبوه، یعنی بخاری در اخراج روایت عطا براه صواب نرفته و مرتکب غلط و خطا گردیده].

### عسقلانی از دفاع در قدح احادیث مذکوره اظهار عجز کرده

قال العسقلانی فی (الهدی الساری) مقدمه (فتح الباری): الحدیث الحادی و الثمانون قال ابو علی الغسانی(۲): قال البخاری: حدثنا ابراهیم بن موسی، حدثنا هشام هو ابن یوسف، عن ابن جریح، قال: قال عطا عن ابن عباس: كان المشركون على منزلتين من النبي صلى الله عليه و سلم، الحديث.

ص: ۲۸۱

۱- صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۷۳ کتاب التفسیر باب ودا و لا سواعا .

۲- ابو علی الغسانی: الحسین بن محمد بن احمد الغسانی الاندلسی الجیانی، کان من حفاظ الحدیث، ادیب لغویا، شاعرا، توفی سنه ۴۹۸

و فى قصه تطليق عمر بن الخطاب قريبه بنت أميّه و غير ذلك، تعقبه ابو مسعود الدمشقى فقال: ثبت هذا الحديث و الذى قبله يعنى بهذا الاسناد سوى الحديث المتقدم فى التفسير من تفسير ابن جريح، عن عطاء الخراسانى، عن ابن عباس، و ابن جريح لم يسمع التفسير من عطاء الخراسانى، و انما اخذ الكتاب من ابنه عثمان و نظر فيه.

قال ابو على: و هذا تنبيه بليغ من ابى مسعود رحمه الله فقد روينا عن صالح بن احمد بن حنبل، عن على ابن (1)المدينى، قال: سمعت هشام بن يوسف، يقول: قال لى ابن جريح، سألت عطاء يعنى ابن ابى رباح عن التفسير من البقره، و آل عمران، ثم قال: اعفنى من هذا، قال هشام: فكان بعد إذا قال عطاء عن ابن عباس قال الخراسانى قال هشام: فكتبنا ما كتبنا ثم مللنا، يعنى حسبنا انه عطاء الخراسانى.

قال على بن المدينى: و انما كتبت هذه القصه لاني محمد بن ثور كان يجعلها عطاء عن ابن عباس فظن الذين حملوها عنه انه عطاء بن أبى رباح، قال.

على، و سألت يحيى القطان عن حديث ابن جريح عن عطاء الخراسانى.

فقال: ضعيف، فقلت له: انه يقول: أخبرنا، قال: لا شيء كله ضعيف، انما هو كتاب دفعه إليه.

قلت: ففيه نوع اتصال، و لذلك استجاز ابن جريح أن يقول أخبرنا، لكن البخارى ما أخرجه الا على أنه من روايه عطاء بن أبى رباح، و أما الخراسانى فليس من شرطه لانه لم يسمع عن ابن عباس.

ص: ٢٨٢

١- ابن المدينى : على بن عبد الله بن جعفر البصرى ، كان من حفاظ الحديث ، و توفى سنه ٣٣٤

لكن لقائل ان يقول: هذا ليس بقاطع في ان عطاء المذكور هو الخراساني، فان ثبوتهما في تفسيره لا يمنع ان يكونا عند عطاء بن أبي رباح أيضا، فيحتمل ان يكون هذان الحديثان عند عطاء بن أبي رباح، و عطاء الخراساني جميعا و الله أعلم.

فهذا جواب اقناعي، و هذا عندي من المواضع العقيمه عن الجواب السديد، و لا بد للجواد من كبوه، و الله المستعان، و ما ذكره ابو مسعود من التعقب قد سبقه إليه الاسماعيلي ذكر ذلك الحميدي في الجمع عن البرقاني عنه، قال: و حكاه عن علي بن المديني يشير الى القصة التي ساقها الجباني و الله الموفق (١).

[و عجب تر آنست كه عسقلاني با وصف اعتراف بحق و اظهار عجز از جواب سديد در مقدمه باز در (فتح الباري) در شرح حديث تفسير استنتاج عقيم و استشفاء از سقيم مطمح نظر داشته، و بر ايراد جواب اقناعي و عد اظهار و هن آن اکتفا ساخته، و چون در اين مقام هم قدح و جرح روايات عطاء از ائمه فن نقل کرده ذکر عبارت اين مقام مناسب می نمايد]:

قال في (فتح الباري) في شرح روايه البخاري في كتاب التفسير: قوله:

عن ابن جريح و قال عطاء كذا فيه و هو معطوف على كلام محذوف، و قد بينه الفاكهي من وجه آخر عن ابن جريح قال في قوله تعالى: وَدَا وَ لَا سُوعَاً الْآيَةَ (٢): أو ثمان كان قوم نوح يعبدونها، و قال عطاء: قال ابن عباس، الى آخره قوله: عن ابن عباس قيل هذا منقطع لان عطاء المذكور هو الخراساني و لم يلق .

ص: ٢٨٣

---

١- هدى السارى مقدمه فتح الباري ص ٣٧٣

٢- نوح: ٢٣

ابن عباس، فقد اخرج عبد الرزاق هذا الحديث في تفسيره عن ابن جريح قال: اخبرني عطاء الخراساني (١) عن ابن عباس.

و قال ابو مسعود: ثبت هذا الحديث في تفسير ابن جريح عن عطاء الخراساني، عن ابن عباس، و ابن جريح لم يسمع التفسير من عطاء الخراساني، و اّما اخذه من ابنه عثمان بن عطاء فنظر فيه.

و ذكر صالح بن احمد بن حنبل في العلل عن علي بن المديني، قال:

سألت يحيى القطان عن حديث ابن جريح عن عطاء الخراساني؟ فقال: ضعيف، فقلت: انه يقول، اخبرنا، قال: لا شيء انما هو كتاب دفعه إليه انتهى.

و كان ابن جريح يستجيز اطلاق اخبرنا في المناوله و المكاتبه.

و قال الاسماعيلي: اخبرت عن علي بن المديني أنه ذكر في تفسير ابن جريح كلاما معناه أنه كان يقول عن عطاء الخراساني، عن ابن عباس فطال علي الورّاق أن يكتب الخراساني في كل حديث فتركه، فرواه من روى علي أنه عطاء (٢) بن ابي رباح انتهى.

و أشار بهذا الى القصة التي ذكرها صالح بن احمد، عن علي بن المديني، و نبه عليها ابو علي الجياني في (تقييد (٣) المهمل).

قال ابن المديني: سمعت هشام (٤) بن يوسف، يقول: قال لي ابن جريح:

سألت عطاء عن تفسير من البقره و آل عمران، ثم قال: اعفني من هذا قال هشام:

ص: ٢٨٤

---

١- عطاء الخراساني : عطاء بن أبي مسلم كان من حفاظ الحديث ، و توفي سنة ١٣٥ .

٢- ابن أبي رباح : أبو محمد المكي ، كان من حفاظ الحديث ، و توفي سنة ١١٤

٣- تقييد المهمل : كتاب في رجال الصحيحين و تمييز المشكل منها لابي علي الجياني الغساني المتوفى ٤٩٨

٤- هشام بن يوسف : أبو عبد الرحمن الصنعاني ، من الحفاظ ، توفي سنة ١٩٧



و كان بعد إذا قال: قال عطاء عن ابن عباس قال: عطاء الخراساني، قال هشام:

و كتبنا ثم مللنا يعني حسبنا أنه الخراساني.

قال ابن المديني: و إنما بينت هذا لأن محمد بن ثور كان يجعلها يعني في روايته عن ابن جريح عن عطاء عن ابن عباس، فيظن أنه عطاء ابن أبي رباح، و قد اخرج الفاكهي الحديث المذكور من طريق محمد بن ثور، عن ابن جريح، عن عطاء، عن ابن عباس و لم يقل الخراساني، و أخرجه عبد الرزاق كما تقدم، فقال: الخراساني، و هذا مما استعظم على البخاري ان يخفي عليه.

لكن الذي قوى عندي أن هذا الحديث بخصوصه عند ابن جريح عن عطاء الخراساني، و عن عطاء بن أبي رباح جميعاً، و لا يلزم من امتناع عطاء بن أبي رباح من التحديث بالتفسير أن لا يحدث بهذا الحديث في باب آخر من الابواب أو في المذاكره، و الا فكيف يخفي على البخاري ذلك مع تشده في شرح الاتصال و اعتماده غالباً في العلل على بن المديني شيخه و هو الذي نبه على هذه القصة، و مما يؤيد ذلك أنه لم يكثر من تخريج هذه النسخه، و إنما ذكر بهذه الاسناد موضعين، هذا و الآخر في النكاح، و لو كان خفي ذلك عليه لاستكثر من اخراجها لان ظاهرها انها على شرطه (1).

### حديث دیگر در صحیح بخاری که محققین در آن قدح کرده اند

#### اشاره

[از آن جمله آنکه در (صحیح بخاری) در کتاب المغازی مسطور است:]

ص: ۲۸۵

۱- فتح الباری فی شرح البخاری ج ۸ کتاب التفسیر ص ۵۱۱

حدثنا ابو عبد الله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة الجعفي رحمه الله عليه، قال: حدثنا موسى بن اسماعيل، قال: حدثنا ابو عوانه (١)، عن حصين، عن ابي وائل، قال: حدثني مسروق بن الاجدع، قال حدثني أم رومان و هي أم عائشه، قالت:

بيننا أنا قاعده أنا و عائشه إذ ولجت امرأه من الانصار، فقالت: فعل الله بفلان و فعل، فقالت أم رومان: و ما ذاك؟ قالت ابني ممن حدّث الحديث، قالت:

و ما ذاك؟ قالت: كذا و كذا، قالت عائشه: سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قالت: نعم، قالت: و أبو بكر؟ قالت: نعم، فخرت مغشيا عليها فما افقت الا و عليها حمى بنافض (٢)، فطرحت عليها ثيابها، فغطيتها، فجاء النبي صلى الله عليه و سلم فقال: ما شأن هذه؟ قلت: يا رسول الله اخذتها الحمى بنافض، قال: ففعل في حديث تحدث به، قالت: نعم، فقعدت عائشه فقالت: و الله لئن حلفت لا تصدقوني، و لئن قالت: لا تعذروني، مثلي و مثلكم كيعقوب و بنيه، و الله المستعان على ما تصفون، قالت: فانصرف و لم يقل لي شيئا فأنزل الله عذرها قالت: بحمد الله لا بحمد احد و لا بحمدك (٣).

### مسروق با اینکه أم رومان را ملاقات نکرده از او نقل حدیث کرده

[در این روایت تصریح است بآنکه مسروق گفته است: که تحدیث کرد مرا أم رومان، و این را ائمهٔ اعلام و محققین فخام تغلیط کرده اند و تصریح فرموده اند بآنکه مسروق با أم رومان ملاقات نکرده، پس تحدیث أم رومان مسروق را امکان ندارد، چنانکه از افادات حافظ .

ص: ۲۸۶

۱- أبو عوانه : الوضاح بن عبد الله الیشکری الواسطی ، توفی سنه ۱۷۶

۲- حمى بنافض : حمى الرعه

۳- صحيح البخاری ج ۳ ص ۳۴ باب حدیث الافک

كبير و محدث نحرير ابو بكر احمد بن على الخطيب البغدادي، و حافظ ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمري القرطبي و حافظ ابو الفضل عياض بن موسى القاضي اليحصبي، و ابراهيم ابن يوسف صاحب (مطالع الانوار على صحاح الاثار)، و شيخ أبو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن احمد السهيلي، و محمد بن محمد المعروف بابي الفتح بن سيد الاندلسي، و حافظ جمال الدين يوسف ابن الزكي المزني، و حافظ شمس الدين محمد بن احمد الذهبي، و ابو سعيد صلاح الدين خليل بن كيكلدي بن عبد الله العلاتي و امثال ايشان واضح است (١).

در (استيعاب) ابن عبد البر مذکور است: [قال أبو عمر رضى الله عنه: روايه مسروق عن أم رومان مرسله، و لعله سمع ذلك من عائشه رضى الله عنها (٢)].

### ترجمه أم رومان

[و أبو الحجاج (٣) مزني در (تهذيب الكمال) گفته: [أم رومان زوج أبي بكر الصديق و والده عائشه و عبد الرحمن لها صحبه، و كانت قبله تحت عبد الله بن الحارث بن سخيره، و كان قدم بها مكه فحالف أبا بكر قبل الاسلام، و توفي عن أم رومان و ولدت له الطفيل بن عبد الله بن الحارث .

ص: ٢٨٧

١- صحيح البخارى ج ٣ ص ٣٤ باب حديث الافك

٢- الاستيعاب فى معرفه الاصحاب بهامش الاصابه ج ٤ ص ٤٥٢ ط بغداد

٣- أبو الحجاج المزني : الحافظ يوسف بن عبد الرحمن ، محدث الديار الشاميه توفى سنه ٧٤٢

ابن سخيبره فهو أخو عائشه و عبد الرحمن لا مهما قاله الواقدي.

و قال عبد الملك(1) بن هشام: أم رومان اسمها زينب بنت عبد دهمان أحد بني فراس بن غنم بن مالك بن كنانة.

و قال غيره: أم رومان بنت عامر بن عويم بن عبد شمس بن عتاب بن اذينة بن سبيع بن دهمان بن الحرث بن مالك بن كنانة.

و الخلاف في نسبها كثير جدا و أجمعوا أنها من بني غنم بن مالك بن كنانة.

قيل انها توفيت سنة أربع أو خمس، فنزل النبي صلى الله عليه و سلم في قبرها و استغفر لها.

و قال الواقدي، و الزبير بن بكار توفيت في ذي الحجة سنة ست.

روى لها البخارى، و قد وقع لنا حديثها بعلو، أخبرنا به أبو الفرج بن قدامه، و أبو الغنائم بن علان، و أحمد بن شيبان، قالوا أخبرنا حنبل، قال:

أخبرنا ابن الحصين، قال: أخبرنا ابن المذهب، قال: أخبرنا القطيعي، قال:

حدثنا عبد الله بن أحمد، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا علي بن عاصم، قال:

أخبرنا حصين(2)، عن أبي وائل(3)، عن مسروق، عن أم رومان، قالت:

بينما أنا عند عائشه إذ دخلت عليها امرأه من الانصار، فقالت: فعل الله بابنها و فعل، قالت عائشه: و لم، قالت: انه كان ممن حدث الحديث، قالت عائشه: و أى حديث؟ قالت: كذا و كذا، قالت: و قد بلغ ذاك رسول الله صلى

ص: ٢٨٨

١- عبد الملك بن هشام: ابن أيوب الحميري البصري المؤرخ صاحب السيره النبويه ، توفى ٢١٣

٢- حصين: ابن عبد الرحمن السلمى الكوفى ، من الحفاظ ، توفى سنة ١٣٦

٣- أبو وائل: شقيق بن سلمه الاسدى الكوفى من أكابر المحدثين ، توفى سنة ٨٢

اللّٰه عليه و سلم؟ قالت: نعم، قالت: و بلغ أبا بكر؟ قالت: نعم، قالت فخرت عائشه مغشيا عليها، فما أفاقت الا و عليها حمى بنافض، قالت فتقدمت فدرتها قالت: و دخل النبي صلى اللّٰه عليه و سلم فقال: ما شأن هذه؟ قالت: فقلت يا رسول اللّٰه أخذتها حمى بنافض، قال فلعله في حديث تحدث به، قالت:

فاستوت عائشه قاعده، فقالت: و اللّٰه لئن حلفت لكم لا تصدقوني، و لئن اعتذرت إليكم لا تعذروني، فمئلى و مثلكم كمثل يعقوب و بنيه، و اللّٰه المستعان على ما تصفون، قالت: و خرج رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و سلم و أنزل اللّٰه عليه عذرها فرجع رسول اللّٰه (صلى اللّٰه عليه و آله) معه أبو بكر فدخل فقال: يا عائشه ان اللّٰه قد أنزل عذرك قالت: بحمد اللّٰه لا بحمدك، قالت: فقال لها أبو بكر: تقولين هذا لرسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و سلم؟ قالت: نعم، قالت: و كانت ممن حدّث الحديث رجل كان يعلوه أبو بكر فحلف أبو بكر أن لا يصله، فأنزل اللّٰه عز و جل وَ لَا يَأْتِلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ (١)، قال أبو بكر: بلى، فوصله.

أخرجه من حديث محمد بن فضيل و أبي عوانه، و سليمان بن كثير عن حصين مختصرا و مطولا، و في بعض طرقه عن مسروق قال: حدّثتني أم رومان و قد عدّ ذلك غير واحد من الاوهام، و قد قيل فيه عن مسروق عن عبد اللّٰه بن مسعود عن أم رومان.

و قال الحافظ أبو بكر الخطيب: هذا حديث غريب من روايه أبي وائل، عن مسروق لا نعلم رواه غير حصين بن عبد الرحمن عنه، و فيه ارسال لأنّ

ص: ٢٨٩

مسروقاً(١)لم يدرك أم رومان و كان وفاتها على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و كان مسروق يرسل روايه هذا الحديث عنها و يقول:سئلت أم رومان فوهم حصين فيه، إذ جعل السائل لها مسروقاً،اللهم الآ ان يكون بعض النقلة كتب سألت بالالف فان من الناس من يجعل الهمزه فى الخط ألفا و ان كانت مكسوره،أو مرفوعه فتبّراً حينئذ حصين من الوهم فيه على أن بعض الرواه قد رواه عن حصين على الصواب،قال:و أخرج البخارى هذا الحديث فى صحيحه لما رأى فيه عن مسروق،قال:سألت أم رومان و لم تظهر له علته و قد بينا ذلك فى كتاب المراسيل و أشبعنا القول بما لا حاجه لنا الى اعادته(٢).

### ترجمه أم رومان درالروض الانف

[و ابو القاسم عبد الرحمن بن الخطيب ابى محمد عبد الله بن ابى عمر احمد الخثعمى السهيلي در كتاب(الروض الانف)گفته:]  
و أمّا أم رومان و هى أم عايشه فقد مرّ ذكرها فى هذا الحديث و هى زينب بنت عامر بن عويم بن عبد شمس بن دهمان،و هى من كنانه،و اختلف فى عمود نسبها،ولدت لابي بكر عائشه و عبد الرحمن،و كانت قبل أبى بكر عند عبد الله بن الحارث بن سخبره،فولدت له الطفيل،و توفيت أم رومان سنه ستّ من الهجره،و

نزل رسول الله صلى الله عليه و سلّم فى قبرها و قال:

(اللهم انه لم يخف عليك ما لقيت أم رومان فيك و فى رسولك)، .

ص: ٢٩٠

١- مسروق : ابن الاجدع بن مالك الهمدانى من التابعين و قدم المدينه فى ايام ابى بكر ، و سكن بالكوفه ، توفى سنه ٦٣

٢- تهذيب الكمال فى اسماء الرجال ، باب الكنى من كتاب النساء مخطوط

و قال: (صلى الله عليه و آله): (من سرّه أن ينظر الى امرأه من الحور العين فلينظر الى أمّ رومان).

و روى البخارى حديثا عن مسروق و قال فيه: سألت أمّ رومان و هى أمّ عائشه عما قيل فيها.

و مسروق ولد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم بلا خلاف، فلم ير أمّ رومان قطّ، فقيل انه وهم فى الحديث. و قيل: بل الحديث صحيح و هو مقدّم على ما ذكره اهل السير من موتها فى حياه رسول الله صلى الله عليه و سلم.

و قد تكلم شيخنا ابو بكر بن العربى رحمه الله على هذا الحديث و اعتنى به لا شك له فاورده من طرق ففى بعضها حدّثنى أمّ رومان، و فى بعضها عن مسروق عن أمّ رومان معننا، قال رحمه الله و العنعنه اصحّ فيه و إذا كان الحديث معننا كان محتملا و لم يلزم فيه ما يلزم فى حديثنا و فى سألت، لأنّ للراوى أن يقول عن فلان و ان لم يدركه و هو كثير فى الحديث (١).

### جواب ابن سيد الناس از اشكال حديث مسروق

[و حافظ ابو الفتح محمد بن محمد بن احمد بن عبد الله بن محمد بن يحيى بن سيد الناس الربعى اليعمرى الاندلسى الاشيبلى المصرى الشافعى المعروف بابن (٢) سيد الناس كه نبذى از مفاخر جميله و مآثر جليله او از معجم مختص ذهبى، و طبقات شافعيه ابو بكر

ص: ٢٩١

١- الروض الانف فى شرح السير النبويه ج ٤ ص ٢١ ط مصر

٢- ابن سيد الناس: مورخ، اديب، من حفاظ الحديث، توفى بالقاهره سنه ٧٣٤





وقد استشكل قول مسروق حدّثني أم رومان، مع أنها ماتت في زمن النبي صلى الله عليه و سلم، و مسروق ليست له صحبه، لانه لم يقدم من اليمن الا بعد موت النبي صلى الله عليه و سلم في خلافه أبي بكر أو عمر.

قال الخطيب: لا نعلم روى هذا الحديث عن أبي وائل غير حصين، و مسروق لم يدرك أم رومان، و كان يرسل هذا الحديث عنها و يقول: سئلت أم رومان، فوهم حصين فيه، حيث جعل السائل لها مسروقا، أو يكون بعض النقله كتب سألت بألف، فصارت سألت فقرئت بفتحيتين.

قال: على أنّ بعض الرواه قد رواه عن حصين على الصواب يعنى بالعنعنه.

قال: و أخرج البخارى هذا الحديث بناء على ظاهر الاتصال فلم يظهر له علته انتهى.

و قد حكى المزمى (١) كلام الخطيب هذا في (التهذيب) و في (الاطراف) و لم يتعقبه، بل أقرّه و زاد أنه روى عن مسروق عن ابن مسعود عن أم رومان و هو أشبه بالصواب كذا قال: و هذه الروايه شاذّه و هى من المزيد فى متصل الاسانيد على ما سنوضحه (٢).

[و بعد جواب كلام خطيب كفته:] و قد تلقى كلام الخطيب بالتسليم صاحب (المشارك) و (المطالع) و السهيلي و ابن سيد الناس و تبع المزمى الذهبي فى مختصراته و العلائى فى المراسيل و آخرون، و خالفهم صاحب (الهدى) (٣).

ص: ٢٩٣

---

١- المزمى: الحافظ ابو الحجاج، يوسف بن عبد الرحمن المتقدم ذكره

٢- فتح البارى فى شرح صحيح البخارى ج ٧ ص ٣٣٧

٣- فتح البارى ج ٧ ص ٣٣٨

[و محتجب نماند که مراد ابن حجر از صاحب (مشارق) قاضی عیاض است، و مراد از (مشارق) کتاب او (مشارق الانوار علی صحاح الاخبار) است که در آن ذکر تحریفات و تصحیفات (موطأ) و (صحیح بخاری) و (صحیح مسلم) کرده است، و مراد (مطالع) کتاب (مطالع الانوار علی صحاح الآثار) تصنیف ابراهیم بن یوسف است.] [مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه و الکاتب الجلی در (کشف الظنون) گفته:] [مطالع الانوار علی صحاح الآثار] فی فتح ما استغلق من کتاب (الموطأ) و (مسلم) و (البخاری) و ایضاح مبهم لغاتها فی غریب الحدیث لابن قرقول ابراهیم بن یوسف المتوفی سنه تسع و ستین و خمسمائه صنفه علی منوال (مشارق الانوار) للقاضی عیاض، و نظمه شمس الدین محمد بن محمد الموصلی المتوفی سنه اربع و سبعین و سبعمائه، أوله الحمد لله الذی اظهر دینه علی کل دین، و هو مأخوذ مما شرحه و أوضحه و بیّنه و أتقنه و ضبطه و قیده الفقیه ابو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض السبّتی (۱) فی کتابه المسمی (بمشارق الانوار) لکن اختصره و استدرك علیه أصلح فيه أوهاما الفقیه ابو اسحاق بن قرقول (۲).

[و مراد از علانی خلیل بن کیکلدی است که از اکابر ائمه عظیم الشأن و رئیس حذاق اعیان است.

### ترجمه علانی خلیل کیکلدی در طبقات ابن شبهه اسدی

ابو بکر اسدی در (طبقات شافعیه) در مدح و ستایش او گفته:]

ص: ۲۹۴

---

۱- ابو الفضل القاضی عیاض الیحصبی المالکی الحافظ المحدث المؤرخ، توفی سنه ۵۴۴.

۲- کشف الظنون ج ۲ ص ۱۷۱۵

خليل بن كيكلدى بن عبد الله الامام البارع المحقق بقيه الحفاظ، صلاح الدين ابو سعيد العلائى الدمشقى ثم المقدسى.

ولد بدمشق فى ربيع الاول سنه اربع و تسعين بتقديم التاء و ستمائه، و سمع الكثير، و رحل، و بلغ عدد شيوخه بالسماع سبعمائه، و أخذ علم الحديث عن المزمى و غيره، و أخذ الفقه عن الشيخين: برهان الفزارى و لازمه و خرج له مشيخه، و كمال الدين بن الزملكانى و تخرج به، و علق منه كثيرا، و اجيز بالفتوى، و أخذ و اجتهد، حتى فاق اهل عصره فى الحفظ و الاتقان، و درس بدمشق بالاسديه و بحلقه صاحب حمص، ثم انتقل الى القدس مدرّسا بالصلاحيه سنه احدى و ثلثين، فأقام بالقدس مده طويله يدرّس و يفتى و يحدث و يصنّف الى آخر عمره.

ذكره الذهبى فى معجمه و أثنى عليه، و قال الحسينى فى معجمه و ذيله:

كان اماما فى الفقه و النحو و الاصول متفننا فى علوم الحديث و معرفه الرجال علامه فى معرفه المتون و الاسانيد، بقيه الحفاظ، و مصنّفاته تنبئ عن امامته فى كل فن و درس و أفتى و ناظر و لم يخلف بعده مثله.

و قال الاسنوى فى طبقاته: كان حافظ زمانه، اماما فى الفقه و الاصول و غيرهما ذكيا و نظّارا، فصيحاً، ذا رياسه و حشمه، و صنّف فى الحديث تصانيف نافعه، و فى النظائر الفقيهيه كتابا كبيرا نفيسا، و درس بالصلاحيه بالقدس الشريف و انقطع فيها للاشتغال و الافتاء و التصنيف (1).

و قال السبكي فى طبقات الكبرى: كان حافظا، ثبّتا، ثقّه، عارفا بأسماء الرجال و العلل و المتون، فقيها، متكلماً، ادبياً، شاعراً، ناظماً، ناثراً، متقناً، .

ص: ٢٩٥

١- طبقات الاسنوى ج ٢ ص ٢٣٩

اشعريا، صحيح العقيدة، سنيا لم يخلف بعده في الحديث مثله الى أن قال:

أما الحديث فلم يكن في عصره من يدانيه، و أما بقيه علومه من فقه و نحو و تفسير و كلام فكان في كل واحد منها حسن المشاركة.

توفى بالقدس في المحرم سنة احدى و ستين و سبعمائه(١).

و قال الاسنوى: توفى سنة ستين، و هو وهم، و دفن بمقبره باب الرحمه الى جانب سور المسجد.

و من تصانيفه (القواعد) مشهوره و هو كتاب نفيس مشتمل على علمى الاصول و الفروع، و (الوشى المعلم) فى من روى عن ابيه عن جده عن النبى صلى الله عليه و سلم مجلد، (عقيله الطالب فى ذكر اسرار الصفات و المناقب) فى مجلد لطيف، و جمع الاحاديث الواردة فى زياره قبر النبى صلى الله عليه و سلم كتبه لشيخه برهان الدين فى قضيه ابن تيميه، و (المراسيل) و (الكلام على حديث ذى اليمين) فى مجلد، و (منحه الفرائض بعلوم آيات الفرائض)، و (كتابا فى المدلسين)، و كتابا سماه (تنقيح المفهوم فى صيغ العموم)، و شرع فى احكام كبرى عمل منها قطعه نفيسه و غير ذلك(٢).

### حافظ ابو على ابن السكن قبل از خطيب حديث مسروق را تخطئه کرده

[و مخفى نماند كه قبل از خطيب اديب حافظ ابو على سعيد بن عثمان ابن السكن كه كتاب او معروف است بكتاب (الحروف فى الصحابه)

ص: ٢٩٦

١- طبقات الشافعيه للسبكي ج ٦ ص ١٠٤

٢- طبقات ابن شبيهه ص ٩٩ مخطوط فى مكتبه الناصريه بلكنهو .

و از مآخذ کتاب (استیعاب) ابن عبد البر است، نیز تخطئه روایت سؤال مسروق از أم رومان کرده است.

چنانکه ابن حجر عسقلانی در (اصابه) گفته:

ثم وجدت للخطيب سلفا فذكر أبو علي ابن السكن (١) في كتاب (الصحابه) في ترجمه أم رومان أنها ماتت في حياه النبي صلى الله عليه و سلم قال: و روى حصين عن ابي وائل عن مسروق قال: سألت أم رومان.

قال ابن السكن: هذا خطأ، ثم ساق بسنده الى حصين، عن ابي وائل، عن مسروق أن أم رومان حدثته، فذكر قصه الافك التي اوردها البخاري، ثم قال: تفرد به حصين، و يقال: ان مسروقا لم يسمع من أم رومان لانها ماتت في حياه النبي صلى الله عليه و سلم و بالله التوفيق (٢).

[و اما ادعای ابن حجر مخالفت صاحب (هدی) را با خطیب و اتباعش که در (فتح الباری) بقول خود و خالفهم صاحب (الهدی) ذکر کرده، پس مجاب است بآنکه مراد از صاحب (الهدی) ابن القیم صاحب (زاد المعاد فی هدی خیر العباد) است، و نسبت مخالفت این حضرات با ابن القیم خلاف واقع است، زیرا که ابن القیم در (زاد المعاد) اولاً از جمعی تغلیط روایت بخاری که در آن واقع است، عن مسروق قالت: سألت أم رومان عن حدیث الافك فحدثتني. نقل کرده، و بعد از آن تصویب این روایت را از دیگران نقل کرده، و از طرف خود در

ص: ٢٩٧

---

١- ابو علی ابن السکن سعید بن عثمان بن سعید البغدادی المصری المحدث الحافظ توفي ٣٥٣

٢- الاصابه فی تمییز الصحابه ج ٤ ص ٤٥٢ ط بغداد

ترجيح احد القولين حرفى نكفته، پس نسبت مخالفت ارباب تغليط و تخطئه روايت بخارى بابن القيم درست نباشد، آرى اگر ترجيح تصويب بر تخطئه افاده مى کرد، اين نسبت صحيح مى شد، و الا بمجرد ذكر تصويب از ديگران، با وصف نقل تخطئه از جمعى، نسبت مخالفت ارباب تخطئه بصاحب (هدى) عين خطا و محض مخالفت هدى است، و الله الهادى فى كل باب و هو الموفق للسداد و الصواب.

و عبارت ابن القيم در (زاد المعاد) اين است:

فصل و مما وقع فى حديث الافك أن فى بعض طرق البخارى عن أبى وائل، عن مسروق قال: سألت أم رومان عن حديث الافك فحدثتني، قال غير واحد: وهذا غلط ظاهر، فان أم رومان ماتت على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و

نزل رسول الله صلى الله عليه و سلم فى قبرها و قال: (من سرّه أن ينظر الى امرأه من الحور فلينظر الى هذه) قالوا: و لو كان مسروق قدم المدينه فى حياتها و سألها للقى رسول الله صلى الله عليه و سلم و سمع منه، و مسروق انما قدم المدينه بعد موت رسول الله صلى الله عليه و سلم.

قالوا و قد روى مسروق عن أم رومان حديثا غير هذا فأرسل الروايه عنها، فظن بعض الرواه أنه سمع منها، فحمل هذا الحديث على السماع.

قالوا: و لعل مسروقا قال: سئلت أم رومان فتصحفت على بعضهم بسألت لان من الناس من يكتب الهمزه بالالف على كل حال.

و قال آخرون: كل هذا لا يرد الروايه الصحيحه التى ادخلها البخارى فى صحيحه و قد قال ابراهيم (1) الحربى و غيره: ان مسروقا سألها و له خمس عشره

ص: ٢٩٨

---

١- ابراهيم الحربى: الحافظ شيخ الاسلام ابو اسحاق البغدادى، توفى سنه ٢٨٥



قال للنبي صلى الله عليه وسلم: أسألك ثلاثا فاعطاه اياهن منها و عندي اجمل العرب أم حبيبه ازوجك اياها، فهذا الحديث غلط ظاهر لا خفاء به.

قال: قال ابو احمد بن حزم: و هو موضوع بلا شك، كذبه عكرمه بن عمار.

قال ابن الجوزي في هذا الحديث: هو وهم من بعض الرواه لا شك فيه و لا تردد، و قد اتهموا به عكرمه (١) بن عمار، لان أهل التواريخ أجمعوا على ان أم حبيبه كانت تحت عبيد الله ابن جحش ولدت له و هاجر بها و هما مسلمان الى ارض الحبشه ثم تنصر و ثبتت أم حبيبه على اسلامها، فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم الى النجاشي يخطبها عليها فزوجه اياها و اصدقها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم صداقا، و ذلك في سنه سبع من الهجره، و جاء ابو سفيان في زمن الهدنه و دخل عليها فثنت فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى لا يجلس عليه، و لا خلاف ان ابا سفيان و معاويه اسلما في فتح مكه سنه ثمان.

و ايضا في هذا الحديث انه قال له: و تأمرني حتى اقاتل الكفار كما كنت اقاتل المسلمين؟ فقال: نعم، و لا يعرف ان رسول الله صلى الله عليه وسلم أمر ابا سفيان البته.

و قال اكثر الناس بالكلام في هذا الحديث و تعددت طرقهم في وجهه، و منهم من قال: الصحيح انه تزوجها بعد الفتح بهذا الحديث، قال: و لا يرد هذا بنقل المؤرخين، و هذه طريقه باطله عند من له ادنى علم بالسير و التواريخ و ما قد كان (٢).

ص: ٣٠٠

١- عكرمه بن عمار: ابن عقبه الحنفي اليمامي، من رجال الحديث توفي سنه ١٥٩

٢- زاد المعاد في هدى خير العباد ج ١ ص ١٦ في ذكر ازواج النبي (ص)



[از ملاحظه این عبارت ظاهر است که بعض مردم تصحیح حدیث عکرمه بن عمار کرده، و بزعم صحت آن قائل شده اند بآنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم نکاح کرده با أم حبیبه بعد از فتح، و گمان کرده اند که این را بنقل مؤرخین رد نتوان کرد.

و ابن القیم بتصریح تمام این را طریقه باطله گفته، و بطلان آن را نزد کسی که ادنی علم بسیر و تواریخ و وقایع داشته ظاهر دانسته، پس هم چنین در قول اهل تاریخ درباره وفات أم رومان در حیات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم، و تقدیم روایت بخاری بر آن باطل، و از حلیه صحت عاطل باشد، و بهمین افاده ابن القیم جواب ابن حجر عسقلانی نیز از کلام خطیب که آن جواب قریب بهمین تقریر است که ابن القیم خود: (و قال آخرون: کل هذا لا یرد الروایه الصحیحه التي ادخلها البخاری الخ) نقل کرده باطل گردید.

و عبارت ابن حجر در (فتح الباری) بعد از نقل کلام خطیب این است: [و الذی ینظر لی بعد التأمل ان الصواب مع البخاری لان عمدہ الخطیب و من تبعه فی دعوی الوهم الاعتماد علی قول من قال: ان أم رومان ماتت فی حیاہ النبی صلی الله علیه و سلم سنہ اربع و قیل خمس و قیل ست و هو شیء ذکره الواقدی، و لا تعقب الاسانید الصحیحہ بما یأتی عن الواقدی.

و ذکره الزبیر بن بکار باسناد منقطع فیہ ضعف ان أم رومان ماتت سنہ ست فی ذی الحجہ.

قد اشار البخاری الی ذلک فی تاریخہ الاوسط و الصغیر، فقال بعد ان ذکر أم رومان فی فضل من مات فی خلافہ عثمان روی علی بن زید عن القاسم،

قال ماتت أم رومان في زمن النبي صلى الله عليه و سلم سنة ست، قال البخارى:

و فيه نظره، و حديث مسروق اسند أى اقوى اسنادا و ابين اتصالا انتهى.

و قد جزم ابراهيم الحربى بان مسروقا سمع من أم رومان و له خمس عشره سنه، فعلى هذا يكون سماعه منها فى خلافه عمر لان مولد مسروق كان سنه الهجره، و لهذا قال ابو نعيم الاصفهانى: عاشت أم رومان بعد النبي صلى الله عليه و سلم، و قد تعقب ذلك كله الخطيب معتمدا على ما تقدم عن الواقدى و الزبير.

و فيه نظر لما

وقع عند احمد من طريق أبى سلمه عن عائشه قالت لما نزلت آيه التخيير بدء النبي صلى الله عليه و سلم بعائشه فقال: (يا عائشه انى عارض عليك امرا فلا تفتاتى فيه بشىء حتى تعرضيه على ابويك ابى بكر و أم رومان) الحديث. و اصله فى الصحيحين بدون تسميه أم رومان، و آيه التخيير نزلت سنه تسع اتفاقا، فهذا دال على تأخر موت أم رومان عن الوقت الذى ذكره الواقدى و الزبير ايضا فقد تقدم فى علامات النبوه من حديث عبد الرحمن ابن أبى بكر فى قصه اضياف ابى بكر، قال عبد الرحمن: و انما هو انا و ابى و امى و امرأتى و خادم، و فيه عند المصنف فى الادب، فلما جاء ابو بكر قالت له امى:

احتبست عن اضيافك الحديث، و عبد الرحمن انما هاجر فى هدنه الحديبيه فى ذى القعدة سنه ست، و هجره عبد الرحمن فى سنه سبع فى قول ابن سعد، و فى قول الزبير فيها أو فى التى بعدها، لانه روى ان عبد الرحمن خرج فى فئه من قريش قبل الفتح الى النبي (صلى الله عليه و آله) فتكون أم رومان تأخرت عن الوقت الذى ذكره فيه، و فى بعض هذا كفايه فى التعقب على الخطيب و من تبعه فيما تعقبوه على هذا الجامع الصحيح، و الله المستعان. (فتح البارى ج ٧ ص ٣٣٧)

ص: ٣٠٢

قلت: ولا يخفى ان موت أم رومان فى زمن النبى صلى الله عليه (و اله) و سلم شىء جزم به الثقات الحفاظ من المحدثين و المورخين و لم يتفرد به الواقدى و الزبير بن بكار.

قال محمد بن سعد البصرى و هو من اكابر الثقات و اعظم الاثبات عند السننيه فى كتابه المعروف بالطبقات: ما نصه أم رومان بنت عامر بن عويم بن عبد شمس بن عتاب بن اذينه بن سبيع بن دهمان بن الحارث بن غنم ابن مالك بن كنانه.

قال محمد بن سعد: و سمعت من ينسبها غير هذا فيقول: أم رومان بنت عامر بن عميره بن ذهل بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالك بن كنانه، و كانت أم رومان امرأه الحارث بن سخبره بن جرثومه بن عادبه بن مره بن جشم بن الاوس ابن عامر بن حفيير بن النمر بن عثمان بن نصر بن زهران بن كعب بن الازد فولدت له الطفيل، و قدم الحارث بن سخبره من السراى الى مكه و معه امرأته أم رومان و ولده منها، فحالف ابا بكر الصديق ثم مات الحارث بمكه، فتزوج ابو بكر أم رومان فولدت له عبد الرحمان و عائشه زوج النبى صلى الله عليه و اله و سلم، و اسلمت أم رومان بمكه قديما، و بايعت و هاجرت الى المدينه مع اهل رسول الله و ولده و اهل ابى بكر حين قدم بهم فى الهجره و كانت أم رومان امرأه صالحه و توفيت فى عهد النبى صلى الله عليه و سلم بالمدينه فى ذى الحجه سنه ست من الهجره.

اخبرنا يزيد بن هارون و عفان ابن مسلم قالا: حدثنا حماد بن سلمه عن على

بن زيد عن القاسم بن محمد، قال: لما دليت أم رومان في قبرها قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: (من سره ان ينظر الى امرأه من الحور العين فلينظر الى أم رومان) وفي حديث عفان: و نزل رسول الله في قبرها انتهى.

وقال مجد الدين ابن الاثير الجزرى فى جامع الاصول: أم رومان هى أم رومان زينب بنت عامر بن عويم ابن عبد الشمس بن عتاب بن اذينه من بنى مالك بن كنانه، وقيل: زينب بنت عبد دهمان احد بنى فراس بن غنم بن مالك بن كنانه، و فى نسبها خلاف كثير و اجمعوا على انها من بنى غنم بن مالك ابن كنانه و هى أم عائشه و عبد الرحمن ولدى ابى بكر الصديق ماتت فى حياه النبى صلى الله عليه وآله وسلم سنه ست، و

قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم لما دليت فى قبرها:

(من أراد ان ينظر الى امرأه من الحور العين فلينظر الى هذه) كانت اسلمت قديما بمكه و بايعت بمكه و هاجرت الى المدينه.

وقيل: انما بقيت بعد النبى صلى الله عليه وآله وسلم دهرا طويلا، و الاول اصح روت عنها عائشه و اسماء اختها: رومان بضم الراء، و يقال بفتحها، و عتاب بفتح العين المهمله و تشديد التاء فوقها نقطتان و بالباء الموحده و اذينه بضم الهمزه و فتح الذال المعجمه و سكون الياء تحتها نقطتان و بالنون و غنم بفتح الغين المعجمه و سكون النون انتهى.

وقال عز الدين ابن الاثير الجزرى فى اسد الغابه: أم رومان بنت عامر بن عويم بن عبد شمس ابن عتاب بن اذينه بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالك بن الكنانه امرأه ابى بكر الصديق و هى أم عائشه و عبد الرحمن ولدى ابى بكر كذا نسبها الزبير، و خالفه غيره خلافا كثيرا و اجمعوا انها من بنى غنم بن مالك بن كنانه، و توفيت فى حياه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى ذى

الحججه سنه ست من الهجره، و قيل سنه اربع، و قيل سنه خمس، قاله ابو عمر فنزل رسول الله صلى الله عليه و سلم فى قبرها و استغفر لها و

روى عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم انه قال: (من سره ان ينظر الى امرأه من الحور العين فلينظر الى أم رومان) و كانت قبل ابى بكر تحت عبد الله بن سخبره بن جرثومه الخير بن غاديه بن مره الازدى، فولدت له الطفيل و توفى عنها فخلف عليها ابو بكر فولدت له عائشه و عبد الرحمن فهما اخوا الطفيل لامه.

روى هشام بن عروه، عن ابيه، عن عائشه، قالت لما هاجر رسول الله صلى الله عليه و سلم خلفنا و خلف بناته، فلما استقر بعث زيد بن حارثه، و بعث معه ابا رافع مولا، و اعطاهما بغيرين و خمسمائه درهم يشتريان بها ما يحتاجان إليه من الظهر، و بعث ابو بكر معهما عبد الله بن اريقط بغيرين او ثلاثه، و كتب الى ابنه عبد الله بن ابى بكر ان يحمل امى أم رومان و انا و اختى اسماء، فخرجوا مصطحين و كان طلحه يريد الهجره فسار معهم، و خرج زيد و ابو رافع بفاطمه، و أم كلثوم، و سوده بنت زمعه زوج النبى صلى الله عليه و آله و سلم، و أم ايمن، فقدمنا المدينه و النبى صلى الله عليه و آله و سلم بينى مسجده و ابياتا حول المسجد فانزل فيها اهله.

اخرجها الثلاثه، قلت: من زعم انها توفيت سنه اربع او خمس فقدوهم فانه قد صحح انها كانت فى الافك حيه و كان الافك فى سنه ست فى شعبان و الله اعلم. (1)] [محتجب نماند كه ملخص اين تطويل همان رد قول اهل تاريخ در باب وفات أم رومان، و روم تصحيح تأخر وفاتش از عهد جناب

ص: ٣٠٥

رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم است، و بطلان این طریقه از افاده ابن القیم در رد حدیث عکرمه بن عمار هویدا و آشکار است، و قطع نظر از این رد این جواب در این مقام بر ما لازم نیست، زیرا که غرض در این جا همین قدر است که ائمه سنیہ بعض روایات بخاری را رد کرده اند، و آن ثابت است بهر حال خواه ابن حجر و غیر او این رد را قبول کنند خواه نکنند، و نیز ابن حجر در این جواب رد قول واقدی متضمن وفات أم رومان در عهد سرور انس و جان صلی الله علیه و آله و سلم کرده است، و این رد برای رد فخر رازی تمسک بعدم نقل واقدی حدیث غدیر را نهایت نافع است، که هر گاه واقدی چنین کذب واضح را در باب والده ماجده حضرت عائشه و زوجه خلیفه اول که روایت بخاری صراحه تکذیب آن می کند روایت کرده باشد، پس اعراض او از ذکر حدیث غدیر تعصبا و عنادا چه مستبعد است.]

### حدیث دیگر در صحیحین که مورد طعن اکابر است

#### اشاره

[از آن جمله آنکه بخاری در (صحیح) خود در کتاب المغازی گفته:]

حدثني يحيى ابن قزعه قال: حدثنا مالك عن ابن شهاب عن عبد الله و الحسن ابني محمد بن علي عن أبيهما عن علي بن أبي طالب ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عن متعه النساء يوم خيبر و عن أكل لحوم الحمر الانسيه (١).

[و نیز بخاری در (صحیح) خود در کتاب الذبائح گفته:]

ص: ٣٠٦

حدثنا عبد الله بن يوسف قال: أخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبد الله و الحسن ابني محمد بن علي عن أبيهما عن علي قال: نهى النبي صلى الله عليه و سلم عن المتعه عام خيبر و عن لحوم الحمر الانسيه (١).

[و نیز بخاری در (صحيح) خود در كتاب الحيل گفته]:

حدثنا مسدد قال: حدثنا يحيى عن عبيد الله بن عمر قال: حدثني الزهري عن الحسن و عبد الله ابني محمد بن علي، عن أبيهما ان عليا قيل له: ان ابن عباس لا يرى بمتعته النساء بأسا، فقال ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عنها يوم خيبر و عن لحوم الحمر الانسيه (٢).

[و در (صحيح مسلم) مسطور است]:

حدثنا يحيى بن يحيى قال: قرأت على مالك عن ابن شهاب، عن عبد الله و الحسن ابني محمد بن علي، عن أبيهما عن علي بن أبي طالب: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عن متعه النساء يوم خيبر و عن أكل لحوم الحمر الانسيه.

و حدثنا عبد الله بن محمد بن أسماء الضبعي، قال: حدثنا جويريه، عن مالك بهذا الاسناد و قال: سمع علي بن أبي طالب يقول لفلان: انك رجل تائه (٣) نهى رسول الله صلى الله عليه و سلم بمثل حديث يحيى عن مالك.

حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة، و ابن نمير، و زهير بن حرب جميعا، عن ابن عيينه، قال زهير: حدثنا سفیان بن عيينه، عن الزهري، عن حسن و عبد الله .

ص: ٣٠٧

---

١- صحيح بخاری ج ٣ ص ٢٦٠ كتاب الذبائح باب لحوم الحمر الانسيه .

٢- صحيح البخاری ج ٤ ص ١٦٦ كتاب الحيل ، باب الحيله في النكاح .

٣- التائه : المتكبر - الضال - المتحير

ابنی محمد بن علی، عن أبيهما عن علی ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن نکاح المتعه يوم خيبر و عن لحوم الحمر الاھليه.

و حدثنا محمد بن عبد الله بن نمير قال: حدثنا أبي قال: حدثنا عبيد الله، عن ابن شهاب، عن الحسن و عبد الله ابني محمد بن علی، عن أبيهما عن علی انه سمع ابن عباس يلين في متعه النساء، فقال: مهلا يا ابن عباس فان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عنها يوم خيبر و عن لحوم الحمر الانسيه.

و حدثنا أبو الطاهر و حرمله قالوا: حدثنا ابن وهب، قال: أخبرني يونس عن ابن شهاب، عن الحسن و عبد الله ابني محمد بن علی بن أبي طالب، عن أبيهما انه سمع علی بن أبي طالب يقول: لابن عباس نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن متعه النساء يوم خيبر و عن أكل لحوم الحمر الانسيه(۱).

[این روایات را که مثبت نهی از متعه النساء روز خيبر است، علماء با خبر و محققين فن اثر از اغلاط و اوھام و مخدوشات و سقام می دانند]:

### سهیلی در تحریم متعه در يوم خيبر اشکال کرده

[أبو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن أحمد سهیلی در کتاب (الروض الانف) گفته]:

و مما يتصل بحديث النهی عن أكل الحمر تنبيه علی اشکال فی روايه

مالك عن ابن شهاب فانه قال فيها: نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن نکاح المتعه يوم خيبر، و عن لحوم الحمر الاھليه، و هذا شيء لا يعرفه أحد من أهل السير و رواه الاثر ان المتعه حرمت يوم خيبر، و

قد رواه ابن عيينه عن

ص: ۳۰۸



ابن شهاب عن عبد الله بن محمد، فقال فيه: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عن أكل الحمر الاهليه عام خبير و عن المتعه، فمعناه على هذا اللفظ و نهى عن المتعه بعد ذلك أو في غير ذلك اليوم، فهو إذا تقديم و تأخير وقع في لفظ ابن شهاب لا لفظ مالك لان مالكا قد وافقه على لفظه جماعه من رواه ابن شهاب.

### ابن قيم نیز تحریم متعه را در روز خبير نفی کرده

[و محمد بن ابى بكر بن ايوب بن سعيد بن جرير الشمس المعروف بابن قيم الجوزيه الحنبلى در كتاب(زاد المعاد فى هدى خير العباد) گفته]:

فصل و لم تحرم المتعه يوم خبير، و انما كان تحريمها عام الفتح هذا هو الصواب.

و قد ظن طائفه من أهل العلم انه حرمها يوم خبير و احتجوا بما فى الصحيحين من

حديث على بن أبى طالب رضى الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عن متعه النساء يوم خبير و أكل لحوم الحمر الانسيه.

و فى الصحيحين أيضا ان عليا رضى الله عنه سمع ابن عباس يلين فى متعه النساء، فقال: مهلا يا ابن عباس فان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عنها يوم خبير و عن أكل لحوم الحمر الانسيه.

و فى لفظ البخارى عنه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عن متعه النساء يوم خبير و عن اكل لحوم الحمر الانسيه.

و لما رأى هؤلاء ان النبى صلى الله عليه و سلم اباحها يوم الفتح ثم حرمها،

قالوا حرمت ثم ابيحت ثم حرمت.

قال الشافعي رحمه الله: لا اعلم شيئا حرم ثم ابيح ثم حرم الا المتعه، قالوا فنسخت مرتين.

و خالفهم في ذلك آخرون، وقالوا لم تحرم إلا عام الفتح، وقبل ذلك كانت مباحه.

قالوا: و انما جمع على بن أبي طالب بين الاخبار بتحريمها و تحريم الحمر الاهليه لادن ابن عباس كان يبيحهما، فروى على تحريمهما عن النبي صلى الله عليه و سلم ردا عليه، و كان تحريم الحمر الاهليه يوم خيبر بلا شك، فذكر يوم خيبر ظرفا لتحريم الحمر، و اطلق تحريم المتعه و لم يقيده بزمن، كما

جاء ذلك في مسند احمد باسناد صحيح ان رسول الله صلى الله عليه و سلم حرم لحوم الحمر الاهليه يوم خيبر، و حرم متعه النساء، و في لفظ حرم متعه النساء و حرم لحوم الحمر الاهليه يوم خيبر، هكذا رواه سفيان بن عيينه مفصلا فظن بعض الرواه ان يوم خيبر زمان للتحريمين فقيدهما به، ثم جاء بعضهم فاقتصر على احد التحريمين و هو تحريم الحمر و قيده بالظرف، فمن هيهنا نشأ الوهم و قصه يوم خيبر لم يكن فيها الصحابه يتمتعون باليهوديات و لا استأذنوا في ذلك رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا نقله احد قط في هذه الغزوه، و لا كان للمتعه فيها ذكر البته لا فعلا و لا تحريما بخلاف غزاه الفتح فان قصه المتعه كانت فيها فعلا و تحريما مشهوره، و هذه الطريقه اصح الطريقتين (١).

[و نیز ابن القيم در (زاد المعاد) گفته: و الصحيح ان المتعه انما حرمت عام الفتح لانه قد ثبت في الصحيح انهم

ص: ٣١٠

١- زاد المعاد في هدى خير العباد ج ١ ص ٢٢٩ .

استمتعوا عام الفتح مع رسول الله صلى الله عليه و سلم باذنه، و لو كان التحريم زمن خبير لزم النسخ مرتين و هذا لا عهد بمثله فى الشريعة البتة و لا- يقع مثله فيها، و أيضا فان خبير لم يكن فيها مسلمات و انما كن يهوديات، و اباحه نساء اهل الكتاب لم يكن ثبت، و انما ابحن بعد ذلك فى سورة المائدة بقوله تعالى: **الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ (١)**، و هذا متصل بقوله تعالى: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (٢)** و بقوله تعالى: **الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ (٣)**، و هذا كان فى آخر الامر بعد حجه الوداع او فيها، فلم يكن اباحه نساء اهل الكتاب ثابتة زمن خبير، و لا كان للمسلمين رغبة فى الاستمتاع بنساء عدوهم قبل الفتح و بعد الفتح، استرق من استرق منهم و صرن إماء للمسلمين.

فان قيل فما تصنعون بما

ثبت فى الصحيحين من حديث على بن أبى طالب رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عن متعة النساء يوم خبير و عن اكل لحوم الحمر الانسية: و هذا صحيح صريح.

قيل: هذا الحديث قد صحت روايته بلفظين: هذا احدهما، و الثانى الاقتصار على نهى النبى صلى الله عليه و سلم عن نكاح المتعة و عن لحوم الحمر الاهليه يوم خبير، هذه روايه ابن عيينه، عن الزهرى قال قاسم بن اصبح قال سفيان بن عيينه يعنى انه نهى عن لحوم الحمر الاهليه زمن خبير لا عن نكاح

ص: ٣١١

١- سورة المائدة : ٥

٢- سورة المائدة : ٣

٣- سورة المائدة : ٣

المتعه، ذكره ابو عمر فى كتاب التمهيد، ثم قال على هذا اكثر الناس انتهى فتوهم بعض الرواه ان يوم خيبر ظرف للتحريمين فرواه، حرم رسول الله صلى الله عليه و سلم المتعه زمن خيبر و الحمر الاهليه، و اقتصر بعضهم على روايه بعض الحديث فقال: حرم رسول الله صلى الله عليه و سلم المتعه زمن خيبر فجاء بالغلط البين.

فان قيل: فأى فائده فى الجمع بين التحريمين إذا لم يكونا قد وقعا فى وقت واحد، و اين المتعه من تحريم الحمر؟ قيل: هذا الحديث رواه على بن أبى طالب محتجا به على ابن عمه عبد الله بن عباس فى المسئلتين فانه كان يبيح المتعه و لحوم الحمر فناظره على بن أبى طالب فى المسئلتين و روى له التحريمين، و قيد تحريم الحمر بزمن خيبر و اطلق تحريم المتعه فقال: انك امرء تائه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم حرم المتعه و حرم لحوم الحمر الاهليه، كما قاله سفيان بن عيينه و عليه اكثر الناس، فروى الامرين محتجا عليه بهما لا مقيدا لهما بيوم خيبر و الله الموفق (١).

[و نيز ابن القيم در (زاد المعاد) گفته:]: فصل و أما نكاح المتعه فثبت عنه صلى الله عليه و سلم انه احلها عام الفتح و ثبت عنه انه نهى عنها عام الفتح، و اختلف هل نهى عنها يوم خيبر على قولين و الصحيح ان النهى عنها انما كان عام الفتح، و أن النهى يوم خيبر انما كان عن الحمر الاهليه، و انما

قال على لابن عباس: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى يوم خيبر عن متعه النساء و نهى عن الحمر الاهليه محتجا عليه فى المسئلتين، فظنَّ بعض الرواه أنَّ التقييد بيوم خيبر راجع الى الفعلين فرواه

ص: ٣١٢

بالمعنى ثم أفرد بعضهم احد الفعلين و قيده بيوم خيبر، و قد تقدم بيان المسئلة في غزاه الفتح (١).

### بدر الدين حنفى نيز تحريم متعه را در خيبر غلط دانسته

[و علامه بدر الدين ابو محمد محمود بن احمد العينى الحنفى در (عمده القارى شرح صحيح بخارى) در شرح روايت بخارى متضمن نهى متعه روز خيبر كه در كتاب المغازى وارد کرده گفته:] قال ابن عبد البر: و ذكر النهى عن المتعه يوم خيبر غلط، و قال السهيلي:

النهى عن المتعه يوم خيبر لا يعرفه احد من اهل السير و رواه الاثر (٢).

### قسطلانى نيز طعن اكابر را در حديث مذکور نقل کرده

[و شهاب الدين احمد بن محمد بن أبى بكر بن احمد بن حسين بن على القسطلانى الشافعى در (ارشاد السارى) شرح صحيح بخارى در شرح حديث كتاب النكاح كه الفاظش اين است:]

حدّثنا مالك بن اسماعيل، قال: حدّثنا ابن عيينه، انه سمع الزهرى يقول:

أخبرنى الحسن بن محمد بن على و أخوه عبد الله عن أبيهما أنّ عليا قال لابن عباس أنّ النبى صلى الله عليه و سلم نهى عن المتعه و عن لحوم الحمر الاهليه زمن خيبر (٣).

[گفته:]

ص: ٣١٣

---

١- زاد المعاد فى هدى خير العباد ج ١ ص ٤٠٧

٢- عمده القارى فى شرح صحيح البخارى ج ١٧ ص ٢٤٧ ط بيروت

٣- صحيح بخارى ج ٣ كتاب النكاح باب النهى عن المتعه ص ٢٠٤

زمن خبير ظرف للامرين. و في غزوه خبير من كتاب المغازی نهی رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم خبير عن متعه النساء و عن لحوم الحمر الاهليه لكن قال البيهقي فيما قرأته في كتاب المعرفة: و كان ابن عيينه يزعم ان تاريخ خبير في حديث علي أنما في النهي عن لحوم الحمر الاهليه لا- في نكاح المتعه، قال البيهقي يشبه ان يكون كما قال، فقد روى عن النبي صلى الله عليه و سلم انه رخص فيه بعد ذلك ثم نهى عنه، فيكون احتجاج علي بنهيه أخيرا حتى يقوم الحججه على ابن عباس.

و قال السهيلي: النهي عن نكاح المتعه يوم خبير شيء لا يعرفه اهل السير و لا رواه اهل الاثر، فالذي يظهر أنه وقع تقديم و تأخير في لفظ الزهري (1).

[و نیز قسطلانی در (ارشاد الساری) شرح صحیح بخاری در شرح روایت مغازی گفته]:

قال ابن عبد البر: ان ذكر النهي يوم خبير غلط، و قال البيهقي: لا يعرفه احد من اهل السير (2).

### **عسقلانی نیز اشکال اکابر را در حدیث مذکور یاد کرده**

[و ابو الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی در (فتح الباری) در شرح روایت کتاب المغازی گفته]:

قيل: ان في الحديث تقديمًا و تأخيرًا، و الصواب نهى يوم خبير عن لحوم الحمر الانسيه و عن متعه النساء، و ليس يوم خبير ظرفًا لمتعه النساء، لانه لم يقع .

ص: ۳۱۴

---

۱- ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری ج ۸ ص ۴۳ ط بیروت

۲- ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری ج ۶ ص ۳۶۹ ط بیروت

فى غزوه خيبر تمتع بالنساء، و سيأتى بسط ذلك فى مكانه من كتاب النكاح انشاء الله (١).

[و نيز ابن حجر عسقلانى در (فتح البارى) در شرح روايت كتاب النكاح گفته: [قوله: زمن خيبر، الظاهر أنه ظرف للامرين، و حكى البيهقى عن الحميدى أن سفيان بن عيينه كان يقول: يوم خيبر يتعلق بالحمير الاهليه لا بالمتع].

قال البيهقى: و ما قاله محتمل يعنى فى روايته هذه و اما غيره فصرّح أن الظرف يتعلق بالمتع، و قد مضى فى غزوه خيبر من كتاب المغازى، و يأتى فى الذبائح من طريق مالك بلفظ نهى رسول الله يوم خيبر عن متعه النساء و عن لحوم الحمير الاهليه، و هكذا اخرجته مسلم من روايه ابن عيينه أيضا، و سيأتى فى ترك الحيل فى روايه عبيد الله بن عمر عن الزهرى أن رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى يوم خيبر، و كذا اخرجته مسلم، و زاد من طريق فقال: مهلا يا ابن عباس.

و لا حمد من طريق معمر بسنده أنه بلغه

أن ابن عباس رخص فى متعه النساء فقال له: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عنها يوم خيبر و عن لحوم الحمير الاهليه.

و أخرجته مسلم من روايه يونس بن يزيد عن الزهرى مثل روايه مالك.

و الدارقطنى من طريق ابن وهب عن مالك و يونس و أسامه بن زيد ثلاثتهم عن الزهرى كذلك.

و ذكر السهيلي: أن ابن عيينه رواه عن الزهرى بلفظ نهى عن اكل الحمير

ص: ٣١٥

الاهليه عام خير و عن المتعه،فمعناه على هذا اللفظ و نهى عن المتعه بعد ذلك، أو فى غير ذلك اليوم انتهى.

و هذا اللفظ الذى ذكره لم اره من روايه ابن عيينه فقد اخرج احمد و ابن ابى عمر، و الحميدى، و اسحاق، فى مسانيدهم عن ابن عيينه باللفظ الذى اخرج البخارى من طريقه، لكن منهم من زاد لفظ نكاح كما بينه.

و كذا اخرج الاسماعيلى من طريق عثمان بن ابى شيبه، و ابراهيم بن موسى، و العباس بن الوليد.

و أخرجه مسلم عن ابى بكر بن ابى شيبه، و محمد بن عبد الله بن نمير، و زهير بن حرب جميعا عن ابن عيينه، مثل لفظ مالك.

و كذا اخرج سعيد بن منصور عن ابن عيينه، لكن قال: زمن بدل يوم.

قال السهيلي: و يتصل بهذا الحديث تنبيه على اشكال لان فيه النهى عن نكاح المتعه يوم خير، و هذا شىء لا يعرفه احد من اهل السير و رواه الاثر، قال: فالذى يظهر أنه وقع تقديم و تأخير فى لفظ الزهرى.

و هذا الذى قاله سبقه إليه غيره فى النقل عن ابن عيينه.

فذكر ابن عبد البر من طريق قاسم بن اصبغ: أن الحميدى ذكر عن ابن عيينه أن النهى زمن خير عن لحوم الحمر الالهيه، و أما المتعه فكان فى غير يوم خير، ثم راجعت مسند الحميدى من طريق قاسم بن اصبغ عن ابن اسماعيل السلمى عنه، فقال بعد سياق الحديث قال ابن عيينه: يعنى أنه نهى عن لحوم الحمر الالهيه زمن خير و لا يعنى نكاح المتعه، قال ابن عبد البر: و على هذا اكثر الناس.

و قال البيهقى: يشبه أن يكون كما قال لصحه الحديث فى أنه صلى الله عليه



و سلم رخص فيها بعد ذلك ثم نهى عنها فلا يتم احتجاج على الا إذا وقع النهى اخيرا لتقوم له الحجة على ابن عباس.

و قال ابو عوانه فى صحيحه: سمعت اهل الاثر يقولون: معنى حديث على أنه نهى يوم خيبر عن لحوم الحمر و اما المتعه فسكت عنها و انما نهى عنها يوم الفتح انتهى.

و الحامل لهؤلاء على هذا ما ثبت من الرخصة فيها بعد زمن خيبر كما اشار إليه البيهقى (١).

[و ابن حجر عسقلانى بعد از ايراد اين افادات اكابر ائمه حدّاق و تحقيقات اعظم مشاهير آفاق، حمايت روايت بخارى حسب ديدن قديم و عادت ذميم خود مطمح نظر داشته، و از تخطئه جناب امير المؤمنين عليه السّلام باكى برنداشته اين عبارت سراسر خسارت نگاشته]:

لكن يمكن الانفصال عن ذلك بأن عليا لم يبلغه الرخصة فيها يوم الفتح لوقوع النهى عنها عن قرب كما سيأتى بيانه، و يؤيد ظاهر

حديث على ما اخرجه ابو عوانه، و صححه من طريق سالم بن عبد الله: أن رجلا سأل ابن عمر عن المتعه، فقال: ان فلانا يقول فيها، فقال: و الله لقد علم أن رسول الله صلى الله عليه و سلم حرّمها يوم خيبر و ما كنا مسافحين (٢).

#### شاه صاحب نیز در تحفه اشكال مذکور را از بعض محققین نقل کرده

[مخفى نماند که زعم امکان انفصال از این اشكال، و انحلال این

ص: ٣١٧

---

١- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ج ٩ ص ١٤٥

٢- فتح الباری ج ٩ ص ١٤٥

اعضال صریح الاختلال است، زیرا که بنا بر این لازم می آید خطاء مدینه علم، و غلط بودن استدلال آن حضرت، و عدم اطلاع او بر حکم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم، با آن همه قرب و اختصاص.

و کمال شناعت آن، و حمق و جهل ملتزم بآن، از کلام مخاطب و والد ماجدش ظاهر می شود، زیرا که مخاطب در مطاعن عمر گفته است:

طعن یازدهم آنکه مردم را از متعه النساء منع فرمود، و متعه الحج را نیز تجویز نکرد، و حال آنکه هر دو متعه در زمان آن سرور جاری بود، پس نسخ حکم خدا کرد و تحریم ما احل الله نمود، و این معنی باعتراف خودش در کتب اهل سنت ثابت است، جائی که از او روایت می کنند که او می گفت: (متعنان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و أنا أنهی عنهما).

جواب این طعن آنکه نزد اهل سنت صحیح ترین کتب (صحیح مسلم) است و در آن صحیح بروایت سلمه بن الاکوع و سبره بن معبد جهنی، و در صحاح دیگر بروایت ابو هریره نیز موجود است، که آن حضرت صلی الله علیه و سلم خود متعه را حرام فرمود، بعد از آنکه تا سه روز رخصت داده بود، و آن تحریم را مؤبد ساخت الی یوم القیامه در جنگ اوطاس، و بروایت حضرت مرتضی علی تحریم متعه از آن جناب آن قدر بشهرت و تواتر رسیده که تمام اولاد حضرت امام حسن و محمد بن الحنفیه آن را روایت کرده اند، و در (موطأ) و (بخاری) و (مسلم) و دیگر کتب متداوله بطرق متعدده آن روایات ثابت

می باشند. [و شبهه] که در این روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحریم در غزوه خیبر واقع شده بود و در جنگ اوطاس باز حلال شد پس جوابش آن است که این غلط فهمی است، و الا در روایت علی علیه السلام در اصل غزوه خیبر را تاریخ تحریم لحوم حمر انسیه فرموده اند نه تاریخ تحریم متعه، لیکن عبارت موهم آن است که تاریخ تحریم هر دو باشد، این وهم را بعضی محقق کرده نقل کرده اند که (نهی عن متعه النساء یوم خیبر)، و اگر حضرت مرتضی در این روایت تحریم متعه را بتاریخ خیبر مورخ کرده روایت می فرمود، رد بر این عباس و الزام او چه قسم صورت می بست، و حال آنکه در وقت همین رد و الزام این روایت فرموده، و ابن عباس را بر تجویز متعه زجر شدید نموده، و گفته: (انک رجل تائه)، پس هر که غزوه خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید، گویا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی علی می کند، و این دعوی شاهد جهل و حمق او بس است انتهى] (۱).

[از این عبارت که وجوه نقض و رد آن و نهایت آن از ملاحظه (تشید المطاعن) ظاهر و باطن واضح است، که نزد مخاطب و الا شأن تحریم متعه را در روز خیبر واقع دانستن غلط فهمی است، و در روایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در اصل غزوه خیبر تاریخ تحریم لحوم انسیه است نه تاریخ تحریم متعه، و متعلق ساختن یوم

ص: ۳۱۹

خیبر بنهی متعه نساؤهم است، و اگر تحریم متعه در این روایت مورخ باشد بخیر رد جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر ابن عباس و الزام او صحیح نشود، و حال آنکه این روایت را در وقت همین رد و الزام فرموده، (حاشاه عن ذلك)، پس هر که غزوه خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید گویا دعوی غلط در استدلال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می کند، و این دعوی شاهد جهل و حقد او بس است. [پس از این افاده سدیدة مخاطب ثابت گشت که روایات بخاری و مسلم متضمن نهی متعه روز خیبر غلط و وهم محض و باطل صرف است، و هرگز سمتی از صحت و واقعیت ندارد، و بخاری و مسلم و دیگر محدثین مثل مالک و نسائی و ابن ماجه که اثبات این روایت می نمایند، نهایت جاهل و احمقند که گویا دعوی غلط در استدلال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می کنند، و نیز کمال حقد و جهل ملازمان علامه عسقلانی که باتباع هواجس نفسانی و وساوس ظلمانی جسارت بر تخطئه جناب امیر المومنین علیه السلام نموده بنهایت صراحت از این عبارت ظاهر شد (و لله الحمد حمدا جزیلا).]

### **حافظ غلام محمد نیز در ترجمه تحفه اشکال مذکور را یاد کرده**

[و حافظ غلام محمد بن محمد بن الشیخ یحیی الدین بن الشیخ عمر المدعو باسلمی تلمیذ مولوی عبد العلی بن نظام الدین در ترجمه (تحفه اثنا عشریه) که آنرا موسوم ساخته (بالترجمه العبقریه و الصوله الحیدریه للتحفه الاثنا عشریه) گفته:]

الطعن الحادي عشر أن عمر منع الناس من متعه النساء، و لم يجوز متعه الحبح ايضا، مع ان كلتا المتعتين كانتا جاريتين في زمنه عليه السلام، فنسخ حكم الله تعالى و حرّم ما أحلّه، و هذا المعنى ثابت باعترافه في كتب أهل السنّه، حيث يروون عنه أنه قال: (متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و أنا أنهي عنهما.) و جوابه أن أصحّ الكتب عند أهل السنّه في الصحاح (الصحيحان) (1) للبخارى و مسلم، و قد ذكر في صحيح مسلم بروايه سلمه بن الاكوع، و سيره ابن معبد الجهني، و في الصحاح الآخر ايضا بروايه أبي هريره أنه صلى الله عليه و سلم حرّم هو المتعه بعد ما كان أحلّها و رخصها لهم ثلثه ايام و جعل تحريمها إذ حرّمهما مؤبدا الى يوم القيامة في غزوه الاوطاس، و قد اشتهرت و تواترت روايه الامير بتحريم المتعه بحيث رواها عنه جميع اولاد الامام الحسن و محمد بن الحنفية، و تلك الروايات ثابتة في (الموطأ) و (الصحيحين) و غيرها من الكتب المتداوله بطرق متعدده.

و أما انشاء بعض الشيعة الشبهه في تلك الروايات من أن تحريمها كان في غزوه خيبر، ثم احلت في غزوه الاوطاس، فجوابه بأن هذا كله من سوء فهم القائل و غلطه، و الّا فقد قالوا: ان غزوه خيبر تاريخ لتحريم لحوم الحمر الاهليه في الاصل في روايات الامير لا تاريخ تحريم المتعه، و لكن توهم تلك

ص: ٣٢١

---

١- مخفى نماند که شاه صاحب در تحفه گفته بودند : که نزد اهل سنت صحيح ترين كتب صحيح مسلم است و ليکن چون اسلمی اين را خلاف سلامت و مخالف تصريحات ائمه خود يافته در ترجمه تغيير و تبديل کرده بجای صحيح مسلم لفظ ( الصحيحان ) نهاده و لفظ ( الصحاح ) نیز بلا فائده افزوده - منه رحمه الله

العباره في الظاهر أنها تكون تاريخاً لهما، وقد حقق هذا الوهم بعضهم ونقلوا بناء على ذلك أنه نهى عن متعه النساء يوم خيبر، ولو كان الامير يروى تحريم المتعه مورّخاً بغزوه خيبر كيف يمكنه الرد و الالتزام على ابن عباس، مع أنه ذكر هذه الروايه حين رد عليه و ألزمه و زجر ابن عباس على تجويز المتعه زجراً شديداً، و قال: (انك رجل تائه)، فمن قال: ان غزوه خيبر تاريخ لتحريم المتعه فكأنه ادعى غلطا في استدلال الامير فتكفى دعواه هذه شاهده على جهله و حمقه (1).

[این عبارت هم مثل عبارت تحفه مثبت بطلان و غلط روایات داله بر نهی متعه روز خيبر است، و نیز از آن کمال شناخت و بطلان جواب عسقلانی که مبنی بر تخطئه جناب امير المؤمنين عليه السلام است ظاهر و واضحست.]

### والد شاهصاحب نیز اشکال مذکور را در حدیث نقل کرده

[و ولی الله والد ماجد مخاطب در (قره العینین بتفضیل الشیخین) در ذکر مطاعن خلفاء گفته: [و از آنجمله است که فاروق نکاح متعه را منع کرد، بعد از آنکه در عهد آن حضرت صلی الله علیه و سلم جائز بود و بعمل می آمد، باید دانست که این مسئله از جمله آن مسائل است که حدیث بر آن دلالت می کند بتصریح، و جمعی از صحابه بسبب عدم بلوغ حدیث مصرّح، یا بسبب تأویل آن حدیث بر غیر محمل آن اختلاف داشتند، و بسعی

ص: ۳۲۲

فاروق اجماع واقع شد، و اختلاف مضمحل گشت، و این مسئله با آن مسائل شاهد عدل است بر فضائل فاروق، و بر آنکه وی رضی الله عنه واسطه بود میان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و امت او در تبلیغ شرایع، و نیابت نبوت از این جهت او را مسلم شد، اما صحت حدیث در آن باب، پس از آن جهت که جمعی از فضلاء صحابه آنرا روایت کرده اند، و بر آن عمل نمودند، رئیس آن جماعت حضرت مرتضی است، و حدیث او در (بخاری) و (موطأ) و (مسلم) و باقی کتب متداوله صحیح شده است، و رد او بهمین حدیث بر عبد الله بن عباس نیز ثابت گشته، و ربیع بن سبره جهنی آنرا از پدر خود روایت کرد که تحریم مؤید حاصل شد، و حدیث او در (صحیح مسلم) مذکور است و اجماع امت بر تحریم آن وقوع یافت (الا شرمه قلیله) مثل روافض هر چند در زمن صحابه اختلافی متحقق بود، و همان اختلاف سبب اهتمام فاروق شده بر عقد اجماع. [و اگر سائل عود کند و گوید: که حضرت مرتضی نهی از متعه روز خبیر روایت کرده است، و احادیث دیگر دلالت می کند که در روز او طاس نیز بعمل آمد، پس آن نهی دلیل نمی تواند شد.] گوییم سائل آن نقض را وارد نمی کند مگر بر مرتضی، زیرا که اول کسی که باین حدیث استدلال نموده، و ابن عباس را الزام کرد، و زجر شدید بعمل آورد، حضرت مرتضی است، پس گویا می گوید که مرتضی غلط کرده در این استدلال، و این معنی شاهد جهل و حقد او است نزد اهل سنت و شیعه تفضیلیه قاطبه.

و حل این اشکال بر طور قاضی عیاض آنست که اصل تحریم در خیبر واقع شد، و تجدید تحریم در غزوه اوطاس و حجه الوداع تحقق یافت، بنابراین آنکه اجتماع عظیم بود و عزوبت غالب، یحتمل که باین امر مرتکب شوند، و مثل او مثل تجدید چندین اوامر است که در حجه الوداع بجهه توکید و اتمام شریعت بعمل آمد.

و نووی در این جواب خدشه می کند: بآنکه از روایات مسلم معلوم می شود که روز فتح متعه از جمعی واقع شد بنابراین اباحت آن.

و بر طور جمعی دیگر آنکه در حدیث حضرت مرتضی تحریم حمر انسیه مؤرخ است بیوم خیبر، و تحریم متعه مؤرخ نیست بچیزی، لیکن عبارت موهم واقع شده، و جمعی از رواه آن و هم را محقق ساختند.

و مختار این عبد ضعیف همین جواب است، بجهت آنکه رواه قصه غزوه خیبر تحریم متعه را ذکر نکرده اند، و تحریم متعه را بغزوه خیبر مؤرخ نساختند الا در همین حدیث، باز رواه دیگر غیر زهری باین وقت مؤرخ نگردانیدند، و اکثر طرق محتمل تأویل مذکور است، و جمع کردن حضرت مرتضی تحریم متعه و حمر انسیه در این حدیث نه بجهت تشریح آن هر دو است در یک وقت، بلکه بجهت آنکه ابن عباس در هر دو مسئله اختلاف داشت، چنانکه بر دانندگان علم حدیث از اجلی بدیهیات است.

و قاضی عیاض خدشه می کند در این جواب بآنکه روایات صحیح شده از طریق سفیان و غیر آن بلفظی که تاریخ بر هر دو عود می کند.

و ما می گوئیم روایات ثقات محتمل معنی مذکور است، و روایتی که



قابل این احتمال نباشد شاذ است و غیر محفوظ، و این همه مباحثه در استدلال حضرت مرتضی است، اما اصل تحریم بطریق دیگر صحیح است لا- غبار علیه از روایت ابو هریره، و سلمه بن الا- کوع، و سبره جهنی، و فاروق، و غیر ایشان رضی الله تعالی عنهم انتهى. (۱) از این عبارت هم کمال شناعت و نهایت سماجت ایراد امری که مستلزم ایراد نقض بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد لائح و واضح می گردد، و بکمال ظهور و وضوح می رسد که کسی که قائل شود بامری که مستلزم توجیه غلط باستدلال جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد او جاهل و احمق است نزد اهل سنت و شیعه تفضیلیه قاطبه، پس در کمال شناعت و فظاعت جسارت سراسر خسارت فاضل عسقلانی، که آن صریح تخطئه جناب امیر المؤمنین علیه السلام است ریبی نیست، و توجه شناعت جهل و حلق بملازمان رفیع الشأن او، حسب افاده والد ماجد مخاطب هم ظاهر و باهر است.

و نیز از قول او: (و جمعی از روایت آن و هم را محقق ساختند) الخ، ظاهر است که تاریخ تحریم متعه بیوم خیبر و هم غیر صحیح، و غلط فضح است، و حکم باین غلط و تحریف مرضی و مختار این عالم منیف است، حیث قال: و مختار این عبد ضعیف همین جواب است.

و نیز از قول او: (بجهت آنکه روات قصه خیبر الخ) ظاهر است که روات قصه خیبر تحریم متعه را در این روز ذکر نکرده اند، و تحریم آن را بغزوه خیبر مورخ نساخته اند الا در همین حدیث، و سوای زهری

ص: ۳۲۵

روایت دیگر تاریخ غزوه خیبر را ذکر نکرده اند، و جمع جناب امیر المؤمنین علیه السلام تحریم متعه و حمر انسیه را در این حدیث نه باین جهت است که تحریم هر دو در روز خیبر واقع شده است، بلکه باین جهت است که ابن عباس در هر دو مسئله اختلاف داشت.

و نیز از قول او: (و ما می گوئیم: روایات ثقات محتمل معنی مذکور است، و روایتی که قابل این احتمال نباشد شاذ است و غیر محفوظ) ظاهر است که روایتی که نص باشد در تاریخ حکم متعه بروز خیبر و قابل تأویل نباشد از روایات ثقات خارج است و غیر معتبر و غیر معتمد است که شاذ و غیر محفوظ است.

و سناء الله پانی پتی که تلمیذ شاه ولی الله است در (سیف مسلول) گفته:

سؤال: حضرت مرتضی نهی از متعه را روز خیبر که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده، و احادیث دیگر دلالت دارند بر آنکه روز اوطاس که در سال هشتم بود متعه بعمل آمده بود پس متعه ناسخ حرمت گشته.

جواب این اشکال بدو وجه است: یکی آنکه تحریم متعه در غزوه اوطاس است فقط نه در غزوه خیبر و راویان قصه غزوه خیبر تحریم متعه را ذکر نکرده اند، و تحریم آن را بغزوه خیبر مورخ نساخته، مردم را این گمان از آنجا پیدا شد که علی رضی الله عنه ذکر تحریم متعه و حمر اهلی را در یک حدیث جمع کرده، و تحریم حمر اهلی را موقت کرده بغزوه خیبر، مردم را گمان پیدا شد که هر دو تحریم در یک وقت شده باشند، و این وهمی است بی دلیل.

و تحقیق آن است که چون ابن عباس در تحریم متعه و در تحریم حمر اهلی اختلاف داشت برای الزام او علی رضی الله عنه هر دو تحریم را در یک حدیث ذکر کرده الخ(۱).

و اما شافعی که بتصریح شاه ولی الله در(قره العینین)آیتی بود از آیات الله تعالی و مقتدای جمیع محدثین و فقهاء، و اعمق باعتبار مدرک، و اقوی باعتبار فقه و استنباط ذکر متعه را در روایت نهی لحوم حمر اهلیه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام صحیح و ثابت ندانسته، با وصف آنکه از مالک نهی لحوم حمر اهلیه را روایت کرده، از ذکر متعه در این روایت سکوت ورزیده.

علامه عینی در(عمده القاری)گفته:

و قد روی الشافعی عن مالک باسناده عن علی رضی الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی یوم خیر عن اکل لحوم الحمر الالهلیه، و لم یزد علی ذلك و سکت عن قصه المتعه لما علم فیها من الاختلاف(۲).

### فخر رازی نیز بعض احادیث صحیحین را مردود دانسته

#### اشاره

[بالجمله روایات مقدوحه بخاری و مسلم بسیار است، و استیعاب آن دشوار، پس هر گاه ائمه و اساطین سنیه در روایات این هر دو بزرگ قدح و جرح کرده باشند، و بلوم و ذم و هتک اسرار و کشف عوار نواخته .

ص: ۳۲۷

۱- سیف مسلول ص ۱۴۰

۲- عمده القاری فی شرح صحیح البخاری ج ۱۷ ص ۲۴۷ ط بیروت

باز چه جسارت است که امام رازی بمقابله اهل حق تمسک باعراض این هر دو بزرگ از ذکر حدیث غدیر نموده، و داد اظهار مزید فهم و فراست و نهایت مهارت و ذکاوت خود می دهد.

و اعجب عجائب این است که خود رازی بعض احادیث صحیحین را بردّ شنیع ابطال نموده یعنی

حدیث (ما کذب ابراهیم الا ثلث کذبات) را که در (صحیحین) مروی است ردّ نموده و قبول نکرده، و کذب و دروغ و افتراء و اختلاق محض دانسته، و مثبتین آن را حشویه نامیده و چون بمعارضه او گفتند: که در صورت عدم قبول این خبر تکذیب رواه لازم می آید، بجوابش صراحه فرموده: که صیانه حضرت ابراهیم از کذب اولی است از صیانت طائفه مجاهیل از کذب، و هذه عبارته فی التفسیر الکبیر:

و اعلم أن بعض الحشویه

روی عن النبی صلی الله علیه و سلم أنه قال:

ما کذب ابراهیم الا ثلث کذبات، فقلت: الا ولی أن لا یقبل مثل هذه الاخبار فقال علی طریق الاستنکار: ان لم نقبله لزمننا تکذیب الرواه، فقلت له: یا مسکین ان قبلناه لزمننا الحکم بتکذیب ابراهیم علیه السلام، و ان ردناه لزمننا الحکم بتکذیب الرواه، و لا شک أن صون ابراهیم عن الکذب اولی من صون طائفه من المجاهیل عن الکذب انتهى. (۱) [و عبارت (صحیح بخاری) متضمن روایت کذبات ثلث این است]

حدثنا سعید ابن تلید الرعینی، اخبرنی ابن وهب، اخبرنی جریر بن .

ص: ۳۲۸

حازم، عن ايوب، عن محمد عن ابي هريره، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (لم يكذب ابراهيم الا ثلاثاً) ح.

و حدثنا محمد بن محبوب، حدثنا حماد بن زيد، عن ايوب، عن محمد، عن ابي هريره، قال: (لم يكذب ابراهيم الا ثلاث كذبات، ثنتين منهن في ذات الله قوله: (إِنِّي سَيِّئٌ) (١)، وقوله: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا) (٢)، وقال بينا هو ذات يوم و ساره إذ أتى على جبار من الجبابره، فقيل له: ان هيهنا رجلا- معه امرأه من احسن الناس، فارسل إليه، فسأله عنها، قال: من هذه؟ قال: اختي، فأتى ساره فقال: يا ساره ليس على وجه الارض مؤمن غيري و غيرك، و ان هذا سألتني فاخبرته انك اختي فلا تكذبيني، فارسل إليها فلما دخلت عليه ذهب يتناولها بيده فاخذ، فقال: ادعى الله لي و لا- اضرك، فدعت الله فاطلق، ثم تناولها ثانيه فأخذ مثلها او اشد، فقال: ادعى الله و لا- اضرك، فدعت فاطلق فدعا بعض حجبه فقال: انك لم تأتني بانسان انما اتيتني بشيطان فاخدمها هاجر، فاتته و هو قائم يصلى فاوماً بيده مهيم (٣) قالت: رد الله كيد الكافر او الفاجر في نحره و اخدم هاجر، قال ابو هريره: فتلك امكم يا بني ماء السماء (٤).

[و روایت مسلم در صحيحش اين است:]

حدثني ابو الطاهر، قال: اخبرنا عبد الله بن وهب، قال: اخبرني جرير

ص: ٣٢٩

١- سورة الصافات : ٨٩

٢- سورة الانبياء : ٦٣

٣- مهيم بفتح الميم و الياء و سكون الهاء أى ما الخبر ، و فيه احتمالات آخر و قيل اول من قال هذه الكلمه هو الخليل عليه السلام

٤- صحيح بخارى ج ٢ ص ١٩٠

بن حازم، عن ایوب السخثیانی، عن محمد بن سیرین عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال: لم یکذب ابراهیم علیه السلام قط الا ثلاث کذبات، ثنتين فی ذات الله، قوله: (إِنِّي سَيِّئٌ) (۱)، و قوله: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا (۲)، و واحده فی شأن ساره فانه قدم جبارا و معه ساره و كانت احسن الناس، فقال لها: ان هذا الجبار ان يعلم انک امرأتی یغلبنی علیک، فان سألك فاخبریه انک اختی فی الاسلام، فانی لا اعلم فی الارض مسلما غیری و غیرک الخ (۳).

### تناقض گویی فخر رازی درباره بخاری و مسلم

[و عجب تر این است که رازی در همین قول مختصر که سطری چند بیش نیست داد تناقض و تهافت داده، که اولاً بخاری و مسلم را باسماں برین رسانیده، و ایشان را چندین جلیل و عظیم گردانیده، که صرف عدم اخراج ایشان حدیث غدیر را قادح آن گردانیده، باز ایشان را بجهت محبت باطل، و رسوخ در عصیت، باسفل درکات بی اعتباری و عدم وثوق انداخته، که بر مرویات ناصه ایشان بر رجوع جناب امیر المؤمنین علیه السلام از یمن، و حضور در رکاب سعادت انتساب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم وقت مراجعت از حجه الوداع التفاتی نکرده، بلکه آن را کذب و دروغ بحت دانسته، که حتما و قطعاً .

ص: ۳۳۰

---

۱- سوره الصافات : ۸۹

۲- سوره الانبیاء : ۶۳

۳- صحیح مسلم ج ۷ ص ۹۸ باب فضائل ابراهیم - ط بیروت

ادعا نموده که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در خدمت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم حاضر نبوده بلکه در یمن بوده.

### غرض قادحین در حدیث غدیر حمایت از باطل است

[و از امثال این مقامات ظاهر است که غرض این حضرات محض معاندت حق و محامات باطل است، و هرگز پای بند قاعده و اصلی نمی باشند، هر گاه می یابند که همین شیخین (۱) امر حق را روایت نکرده اند، یا باطلی را اخراج کرده، ایشان را بغایت اعتماد و اعتبار، و وثوق و جلالت، و نقد و تحقیق رسانند، و هر دو کتاب ایشان را بر سر و چشم می نهند، و هر گاه می بینند که ایشان بعض مؤیدات اهل حق روایت کرده اند، هرگز بروایات ایشان گوش نمی کنند، بلکه بلا محابا بابطال مرویات آنها می پردازند، و خلاف آن را عین حق و صواب می دانند).

و فخر الدین رازی در کتاب (مناقب شافعی) در وجوه طعن طاعنین در علم شافعی بحدیث گفته]:

الرابع ان البخاری و مسلما ما رویا عنه، و لو لانه كان ضعيفا في الروايه لرويا عنه، كما رویا عن سائر المحدثین.

[و در جواب آن گفته]:

و الجواب عن الرابع من وجوه:

ص: ۳۳۱

---

۱- شیخین: بخاری و مسلم

الاول أن البخارى و مسلما لعلهما انما تركا الروايه عن الشافعى لانهما ما ادركاه،فلو اشتغلا بالروايه عنه لافتقر الى الروايه عن يروى عنه،لكن أكثر شيوخ البخارى و مسلم كانوا تلامذه مالك،فكانا لهذا السبب كمن يروى عن الشافعى فى الدرجه،فلو روي عن تلامذه الشافعى،لصارت الروايه نازله من غير حاجه،و المحدثون لا يرغبون فى هذا.

الثانى انهما روي عن أحمد بن حنبل،و أحمد روى عن الشافعى،و لو كانت الروايه عن الشافعى غير جائزه صار أحمد بسبب روايته عن الشافعى مجروحاً،و صار البخارى و مسلم بسبب روايتهما عنه مجروحين،و ان كانت روايه أحمد عن الشافعى جائزه فقد سقط السؤال.

الثالث انهما ما كانا عالمين بجميع المغيبات.و ذلك فان البخارى روى عن أقوام ما روى عنهم مسلم،و مسلما روى عن أقوام لم يرو عنهم البخارى فدل على انهما إذا تركا الروايه عن رجل لم يوجب ذلك قدحا فيه،و كيف و ابو سليمان الخطابى أورد مؤخذات كثيره على صحيح البخارى فى كتاب له سماه (باعلام الصحيح).

الرابع ان ما ذكرتم معارض بان أبا داود السجستاني روى عن الشافعى حديث ركانه ابنه عبد يزيد فى الطلاق،و كذلك روى عنه أبو عيسى الترمذى و عبد الرحمن بن أبى حاتم الرازى و محمد بن اسحاق بن خزيمة،و لا شك فى علو شأن هؤلاء فى الحديث.

الخامس انهما ما طعنا فى الشافعى،بل ذكراه بالمدح و التعظيم،و ترك الروايه لا يدل على الجرح،و أما المدح و التعظيم فإنه دليل التعديل.

السادس ان كان تركهما الروايه عنه يدل على ضعفه،فالطعن الشديد على



ابی حنیفه المنقول عن الـخفش و الثوری و جب ان یدل علی الوهن العظیم فیہ، و كذلك طعن فیہ یحیی بن معین، و أحمد بن حنبل، و یحیی بن سعید فان لم یؤثر هذه التصریحات فکذا القول فیما ذکرتم. (۱)

### نبودن حدیث غدیر در صحیح بخاری و مسلم دلیل عدم تواتر آن نیست

[و پر ظاهر است که تشبث رازی باعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر، مثل تشبث قادحین شافعی است بترك روایت بخاری و مسلم از شافعی، پس کمال عجب است که رازی در مقام صیانت امام خود بیدار و هوشیار شده، و جوه عدیده برای رد تمسک طاعنین او ذکر کرده و در مقام رد شیعه چندان غافل و ذاهل گردید، که بمجرد اعراض شیخین از ذکر حدیث غدیر تمسک نموده، داد اظهار کمال حذق و مهارت و غایت انصاف و ذکاوت داده، و می بینی که رازی در مقام صیانت شافعی بر محض عدم اعتنا باعراض بخاری و مسلم اکتفاء نکرده، بتصریح تمام بنابر ترقی الی الاعلی این را نیز افاده کرده: که چگونه ترك شیخین روایت را از مردی موجب قدح او شود، و حال آنکه ابو سلیمان خطابی مؤاخذات بسیار بر صحیح بخاری وارد کرده در کتاب خود که آن را (باعلام الصحیح) نامیده.

و حاصل این کلام بلاغت نظام آن است که هر گاه حال بخاری باین مثابه باشد که روایات مرویه اش در صحیح سالم از طعن و ملام و بریء .

ص: ۳۳۳

از مؤاخذات محققین اعلام نباشد، پس اعراض او و اعراض مسلم که سالک مسالک او و تلمیذ و خریج او بوده از روایت کردن از کسی چگونه دلیل قدح و جرح او تواند شد که جمله از روایاتشان مجروح و مقدوح است، و کسی که خود راوی مجروحات و مقدوحات باشد، چگونه اعراض او از روایت از کسی قابل التفات و اعتنا باشد، حال آنکه مجرد اعراض از هر کسی که باشد قابل احتجاج و استدلال نیست، پس همین کلام بجواب تشبیه رازی باعراض شیخین از ذکر حدیث غدیر بعینه جاری خواهد شد.

بالجمله هر گاه ترک روایت بخاری و مسلم از شخصی دلیل قدح و جرح او نخواهد شد کما صرح بقوله: «فدل علی انهما إذا ترکا الروایه عن رجل لم یوجب ذلک قدحاً فیه» هم چنین ترک بخاری و مسلم حدیثی را هم دلیل عدم ثبوت و عدم تواتر آن نمی تواند شد، و بهیچ وجه اعراضشان نافی صحت، و منافی تواتر نمی تواند شد.

و نیز رازی در وجه رابع اعراض بخاری و مسلم را از روایت کردن از شافعی دفع ساخته بآنکه أبو داود سجستانی، و ابو عیسی ترمذی، و عبد الرحمن بن ابی حاتم، و محمد بن اسحاق روایت از شافعی کرده اند و شک نیست در علوّ شأن ایشان در حدیث، پس هم چنین اعراض بخاری و مسلم را از ذکر حدیث غدیر دفع خواهیم کرد بآنکه ابو عیسی ترمذی، و عبد الرحمن بن ابی حاتم، و غیر ایشان که اسماء بعض آنها در سابق شنیدی، و اسماء جمعی از ایشان را پس از این انشاء الله خواهی شنید، روایت حدیث غدیر کرده اند- و شک نیست

و نیز می بینی که رازی چندان در رد و ابطال تمسک طاعنین شافعی باعراض بخاری و مسلم از روایت کردن از شافعی کوشیده که بمفاد (آخر الدواء الکی) ناچار طعن شدید اکابر اساطین و اجله منقیدین را در امام اعظم سنیه ذکر کرده چه از کلامش ظاهر که اعمش، و ثوری طعن شدید در ابو حنیفه کرده اند و هم چنین طعن کرده اند در ابو حنیفه یحیی بن معین و أحمد بن حنبل، و یحیی بن سعید.

و رازی می فرماید: که اگر ترک شیخین روایت را از شافعی دلالت بر ضعف شافعی کند، پس واجب است که طعن شدید بر اُبی حنیفه که منقول است از اعمش، و ثوری، دلالت کند بر وهن عظیم در اُبی حنیفه، و هم چنین طعن کرده اند در اُبی حنیفه یحیی بن معین، و أحمد بن حنبل، و یحیی بن سعید پس اگر تأثیر نخواهد کرد این تصریحات پس هم چنین است قول در چیزی که شما ذکر کردید.

و فقیر نیز حسب ارشاد امام رازی بجواب تمسک حضرتش باعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر می گویم: که اگر ترک بخاری و مسلم روایت حدیث غدیر را دلالت بر ضعف آن یا عدم تواتر آن کند، پس واجب است که طعن شدید بر اُبی حنیفه که منقول است از اعمش و ثوری دلالت کند بر وهن عظیم در اُبی حنیفه، و هم چنین طعن کرده اند در ابو حنیفه یحیی بن معین. و أحمد بن حنبل، و یحیی بن سعید، پس اگر این تصریحات تأثیر نخواهد کرد پس هم چنین است کلام در آنچه ذکر کردید شما از اعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر.

تم الجزء الثانی من قسم سند الغدیر حسب تجزئتنا و یلیه الجزء الثالث انشاء الله

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

